

فروردین - اردیبهشت ۱۳۷۷ (انتشار خرداد ۷۷)

سال ششم، ۲۵۰ تومان

فرهنگی، هنری، پژوهشی (به زبان‌های فارسی و انگلیسی)

ISSN: 1023 - 8735

گیلان، نیول شبه مدبران غیربومی □ ملت را از فاجعه زیست‌محیطی خبر کنید! □ بخت امیربازواری بلند بود
 □ یاد آر ز شمع مرده؛ یاد آر! □ داستان چیز دیگری است □ بای‌صحبت ابراهیم رهمبرداستان‌نویس گیلانی □ دانشگاه
 گیلان ۲۰ ساله شد □ گیل‌ماز (نمونه‌ای اختصاری گیلان و مازندران) □ چشم اندازی به آینده پرنجکاری در گیلان
 □ گرگ دهن آلوده یوسف ندریده (در حاشیه میزگرد گیلان‌شناسی) □ نخستین گام‌های نمایش در گیلان □ و ...

بخش انگلیسی: فروردین، تپه‌ور، فولکلور و ...



روایر هویت گیلانی: قصه‌روایر خان



شماره ۴۷

گیلوا

شماره استاندارد بین‌المللی ۱۰۲۳-۸۷۳۵

ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی

(گیلان‌شناسی)

ساحب امتیاز و مدیر مسئول

محمدتقی پورا احمد چکنجانی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

رشت: صندوق پستی ۴۱۳۲ - ۴۱۳۵

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)

ساختمان کهر، داخل پاساز، طبقه دوم

تلفن ۲۰۹۸۹

GILAVA

ISSN: 1023 - 8735

A Gilaki - Persian Language Journal Related to the Field of

Culture, Art and Researches

ON GUILAN (North of Iran)

Director and Editor:

M. P. JAKTAJI

P. O. BOX 41635 - 4174

RASHT, IRAN

Tel: 0131 20989

عکس روی جلد:

قلعه رودخان (از آثار تاریخی گیلان)

حروفچینی: هنر و اندیشه، ۲۵۱۹۵

لیتوگرافی: آریا

چاپ متن: قیام، ۳۳۹۵۳

چاپ جلد: توکل (صومعه‌سرا)، ۲۸۱۰

صحافی: ستوده، ۲۵۸۲۶

آن چه در این شماره می‌خوانید:

مطالب فارسی:	
گیلان: نیول شبه مدیران غیرنومی (سرمقاله)	۳
خبرهای فرهنگی، هنری و ...	۵
بخت امیر یازواری بلند بود (خبر یادواره امیر یازواری در تهران و ساری)	۶
ملت را از فاجعه زیست‌محیطی خبر کنید! دکتر سموع کریمیا	۷
پاد آو زشع مرده؛ یاد آرا (به مناسبت درگذشت معلم فرزانه و عالم ریاضی محمدباقر ازگنی)	۷
تراب کمایی	۸
داستان چیز دیگری است (پای صحبت ابراهیم رهبر داستان‌نویس گیلانی)	۱۰
دانشگاه گیلان ۲۰ ساله شد / دکتر عبدالکریم گلشنی	۱۸
در حاشیه اجرای موسیقی گیلانی در جشنواره موسیقی فجر ۷۶ / رضا کوچمبانی	۲۱
خاطره تولد یک ترانه / علانرفا کبیری (سحر)	۲۲
و بالاخره دایی هم رفت (به مناسبت درگذشت ابوالقاسم منتظر، شاعر گیلکی سرا)	۲۲
محمود اسلام‌پورست	۲۳
گیل ماز (نامواژه‌ی اختصاری گیلان و مازندران)	۳۰
ناهو ازها / ابرج شمای زده	۳۱
تسیر شناسی گیلان (تسیرهای خیره) / مهرا نثرانی	۳۱
چشم‌اندازی به آیندهٔ پزشکیاری در گیلان / مهندس سید اسماعیل خانی	۳۲
سبزترین روز سال / دکتر حسین مشکی	۳۶
گرگ دهن آلودهٔ یوسف ندرینده (در حاشیه میزگرد گیلان‌شناسی) / دکتر محمدکاظم یوسف‌پور	۳۷
طواف ایزد در چیک (قسمت آخر) / خوشنگ جانی	۴۰
نخستین گام‌های نمایش در گیلان / بهزاد موسایی	۴۳
پرسی تطبیقی دو ضرب‌المثل در اشعار شرفشاه / عباس جانی	۴۶
برگ در فرهنگ تالیسی‌ها (قسمت دوم) / ایشام آزموه	۴۷
آب‌سرخانه گیلانی (شویید غرمه) / او. حسن‌پور	۴۷
نامه‌های رسیده - از میان نامه‌ها	۴۸
نازه کتاب	۴۹

مطالب گیلکی:

شعر: حسین احمدی‌نژاد - اصغر امیرزاده - سموعد بیزارگینی - ابراهیم پگاه - سید حمید حسینی - فرزاد دعایی -	
حاشم داغوش‌نواز - محمدتقی وستنی - جعفر غلامی‌نژاد - ساهید فتوحی ابوالاس - محمدرضا قسریانی	
(خانگی کلاچانی) - نورالله قربانی نوده - محمدکاظم کاظم‌پور - فرامرز محمدی‌پور - سیدرضا مدغوش -	
غلامر شامردی - محمدمقدسیان - رشاملائی - ابوالقاسم منتظری - یسنان‌توری و یزیدنگانه	۲۹ - ۲۴
اوشب‌گی ماه یقه‌گیر بگرد (فیلمنامه) / سموعد خدایی	۲۶

بار دیگر، شرمنده از گل روی یاران

بی‌هیچ مقدمه‌ای، قیمت مجله گران شد. لازم به توضیح نیست که چرا و چرا؟ هر توضیحی که بدهیم به وضوح وضع موجود نیست. با ما همراه باشید، همان‌گونه که ما با افزایش هزینه‌های چاپی همراه شدیم. باور کنید دلمان نمی‌خواست ولی برای ادامه کار مجبور شدیم. فکر کنید مجله هم یک پاکت سیگار!

گیلوا در حکم و اصلاح و تلفیق مطالب

آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن نیست. استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد و استفاده انتقادی از آن منوط به اجازه کتبی است

گیلان، قبول شبه مدیران غیر بومی

هر چه تعداد این گونه مدیران در سطح جامعه‌ای بیشتر باشد سازمان اداری آن جامعه (کشور یا استان یا حتی یک روستای پشت کوه) به سامان‌تر است.

امسا یک وقت است که اصل مدیریت مخدوش است و مدیر جامع‌الشرایط نیست و خصایل یک مدیر خوب یعنی داشتن توانمان تخصص و تعهد در او فراهم نیست، اما بعنوان مدیر منصوب و معرفی می‌شود. در اصل روابطی در سطح اداری از بالا حاکم بوده و مصالح شخصی مدیر یا مدیران بالا دست اقتضای کرده که او را به صرف داشتن یکی دو خصیصه مثبت، به زعم خود، مأمور خدمت در اداره شهر و منطقه‌ای کنند. بدیهی است این چنین مدیری چون جامع‌الشرایط نیست با آن یکی دو خصلت مثبت نمی‌تواند در مقابل خلاء دیگر خصایص مقاومت کند در این حال اگر خیلی هنر کند، خنثی عمل می‌کند و کار اداره لنگ می‌ماند.

البته از این بدتر هم وجود دارد و آن زمانی است که فرد علی‌الظاهر مدیر نه فقط شرایط مدیریت را ندارد تا کار را به سامان برد بلکه یک سری صفات ناشایست از قبیل جبن، تزلزل رأی، تسامح، تملق، خوش خدمتی و یا حتی خصایل رذیلانه‌ای همچون فرصت‌طلبی، مال‌اندوزی، حق‌کشی، تجاوز، استبداد رأی و... در او جمع است تا یک اداره را که بناست در خدمت مردم باشد به صورت ملک خصوصی خود تلقی کرده از آن استفاده شخصی نماید.

حال پای مورد تازه‌تری را پیش می‌کشیم: مدیر بومی، یعنی آن مدیری

تعریف مدیر در موجه‌ترین فرهنگ کشور ما، یعنی فرهنگ فارسی دکنر معین، در یک عبارت کوتاه چنین آمده است: «اداره‌کننده کاری بنا مؤسسه‌ای». و در همین فرهنگ ذیل واژه‌ی اداره آمده است: «نظام دادن، گرداندن، رتق و فتق کردن... سازمان دولت را از لحاظ کلی، اداره نامند و به این معنی مترادف با دولت است.» پس اداره به تعبیری دولت هم معنی می‌دهد.

دولت برای اداره امور کشور بر پایه نیازها و اهداف خود واحدهای متعدد ریز و درشت در سراسر کشور بوجود می‌آورد و براساس ضوابطی که می‌گذارد وظایفی نیز بر آنها محول می‌کند. درشت‌ترین واحد اداری شاید وزارتخانه باشد و ریزترین آنها یک دفتر دستک کوچک در دور افتاده‌ترین و پرت‌ترین جای این کشور، مثل یک مدرسه روستایی، یک خانه بهداشت یا یک باجه پستی، که برای «نظام دادن، گرداندن و رتق و فتق کردن» هر یک از این واحدها - خرد یا کلان - به شخصی به نام مدیر نیاز است.

مدیر - قاعدتاً - باید آدمی آگاه، باتدبیر، عاشق، صادق، شریف، رک، شجاع، بابرش، منصف و متصف به دیگر صفات خوب انسانی باشد تا با تکیه بر این اوصاف بتواند مدیریت خوبی اعمال کند. چنین مدیری هر کجا باشد و در رأس هر کاری باشد موفق است. حتی اگر بر نوع کار مسلط نباشد و بر محیط کار اشراف نداشته باشد باز به مدد دیگر خصایل نیک، بادرایت و کیاست می‌تواند بر مشکل خود فائق آید. چرا که مشکل او ذاتی و درونی نیست، اکتسابی و بیرونی است.

که در محل زادگاهش، بومش، ولایتش، شهر و دیارش مصدراکاری است و میان مردمی زندگی می‌کند که با او هم زبانند و از یک قوم و تبارند. پیداست این چنین مدیری یک امتیاز تازه دارد و آن داشتن آگاهی از ضعف‌ها و توان‌های جامعه‌ای است که به آن تعلق دارد. او فرصت دارد تا با استفاده از این دانش از توانمندیهای موجود استفاده کند و بر ضعف‌ها فائق آید. بومی بودن در این جا هیچ چیزی بر اصل مدیریت نمی‌افزاید بلکه امتیازی است در حاشیه که می‌تواند مزید بر حسن مدیریت شود.

اما مدیر غیربومی، یعنی مدیری که در شهر و دیاری غیر از زادگاه خود در میان مردمی زندگی می‌کند که ممکن است با او از یک قوم و تبار و زبان نباشند، در مدیریت هیچ کم از همتای بومی خود ندارد. فقط اشراف او بر محیط کمتر است و احساس یک نوع حضور موقتی در محل دارد که باز هیچ یک از این دو دخلی بر اساس مدیریت ندارد.

در یک جامعه سالم و کشوری که عدالت اجتماعی بر آن جاری است مدیر، بومی و غیربومی ندارد. مدیر، مدیر است و هر جا که باشد خدمتگزار مردم. بومی بودن یا نبودن در مدیریت سالم و مجرب تنها یک نقش حاشیه‌ای و جنبی دارد، بعکس - اما - در مدیریت ناسالم و مخرب تمام اصول و موازین اداری را در هم می‌ریزد.

مدیر حکیم فرموده و ناصواب منتصب شده، چه بومی چه غیربومی بنا بر خصلت سودجویانه و فرصت طلبانه خود در اداره امور به سود خود تخریب می‌کند. اما بومی بودن یا نبودن در این جا برای او و تیپ او علی‌السویه نیست بلکه جهت‌گیر است. اگر بومی باشد چون به محیط خود و آدمهای پیرامون خود اشراف دارد محتاط‌تر عمل می‌کند. عرق محلی او در مواردی ممکن است، به گزیر یا ناگزیر، از نکات مثبت او شود و برای سرپوش گذاشتن به معایب کار، گاهی قدم‌های خیر نیز بردارد و درست از زاویه همین نکته مثبت، خود و دیگران را توجیه کند.

اما اگر فرد ظاهراً مدیر، غیربومی و تحمیلی باشد برای او دیگر دوغ و دوشاب ندارد. محیط میزبان را چون از خود نمی‌داند و تعلق خاطری نسبت به آن ندارد از فرصت موجود استفاده کرده بار خود را زودتر به مقصد موعود می‌بندد و گاهی چنان راه افراط پیش می‌گیرد که حتی دست به تحقیر و تحفیف جامعه میزبان می‌زند. می‌خورد، می‌زند، می‌گیرد، می‌برد و همه را به حساب تجربه، سابقه کار، ارتقاء گروه و احراز پست‌های جدید و بالاتر می‌نویسد.

بدبینی نسبت به اداره امور در سطح ملی از همین جاست که نشأت می‌گیرد. مدیران اصلح و مصلح، بی‌تفاوت و منزوی می‌گردند. مدیران حکیم فرموده و نظر کرده بر مدیران واقعی و خادم غالب می‌شوند و شیرازه اداره بسیاری از جاهای کشور از هم می‌گسلد.

حال با این تفاسیل و داشتن این تعاریف قیاسی داشته باشیم در گیلان خودمان و قالب کار مدیران و شبه مدیران را در چرخه مدیریت استان خود بسنجیم.

گیلان سالیان درازی است که به خاطر اعمال نوعی سیاست مغرضانه و یک سری سوء مدیریت‌ها - بویژه از دوران پهلوی دوم به این سو - حرکت اقتصادی کند و مریضی داشته است. این حرکت مقارن انقلاب و بعد از آن کندتر شد تا این که در دوره معروف به اصطلاح «سازندگی» بکلی از رمق افتاد.

رکود و نابسامانی اقتصادی در گیلان، تبعات اجتماعی فراوان همراه

داشت. سیاست ناموفق کشاورزی، عدم وجود صنایع بزرگ، فقدان منابع مولد و درآمدزا، حذف صنعت گردشگری و بدنبال همه این‌ها امحاء بخش خدمات فعال، بیکاری وحشتناکی را بر جامعه گیلان غالب کرد. طوری که عارضه‌ی جابجایی جمعیت پیش آمد و مهاجرت به صورتی شتابنده و مضاعف رخ کرد. صاحبان فکر و اندیشه به دلایل فراوان آشکار و پنهان ناچار به جلای شهر و دیار شدند. بسیاری از کارورزان متخصص و کارگران ماهر برای گذران زندگی خود ناچار به مهاجرت گردیدند. این امر با نزول اعتبار فرهنگی گیلان قرین بود. همزمان با آن موج دیگری از مهاجرت منفی به صورت جابجایی از روستا به شهر و سرریز شدن جمعیت انبوهی از روستاییان استان‌های همجوار به گیلان اتفاق افتاد که بحران را قوت بخشید.

مدیران اجرایی دولت در گیلان این بحران را ندیدند یا نخواستند ببینند و چون از نوع حکیم فرموده، نظر کرده و غیربومی بودند نتوانستند در مقابل بروز تنگناها و معضلات مقاومت کنند بلکه بخاطر سوء تدبیر و عدم مدیریت موجب نابسامانی بیشتر آن شدند. بجای این که حقایق را برای مقامات بالا دست ترسیم کنند، پروا کرده خلاف واقع را به عرض رسانند. خواست‌های مردم و نیازهای استان را منعکس نکردند، نواقص و کمبودها را گزارش ندادند. بعکس بر آن‌ها سرپوش گذاشته همه چیز را در استان «سرسبز و آباد!» مطلوب و بر وفق مراد جلوه دادند. برای کسب اعتبارات ویژه نه فقط چانه زدند بلکه سعی کردند مقادیری از اعتبارات مالی ادارات را به تهران و خزانه عودت دهند تا به اصطلاح خود باری از دوش دولت بردارند و برای این ناز شست به برجستگی و شایستگی و ارتقای مقام و کسب عنوان مدیر نمونه نایل شوند.

البته شمول نمی‌توان داد و به هیچ وجه منصفانه نیست. مدیران شایسته و زحمتکشی هم بودند که در طول این دوران منشاء خدمات شایان و نمایان شدند و شاید اگر وجود آن‌ها نبود شیرازه امور گیلان تا حالا گسیخته‌تر بود. ولی تعداد آن‌ها همیشه کم بوده است و در مقابل خیل بسیار شبه مدیران رقمی و عددی نبودند.

حال این سؤال پیش می‌آید چرا برای اداره امور سازمانها، مؤسسات، کارخانه‌های بزرگ و ادارات گیلان از مدیران شایسته استفاده نمی‌شود و به جای آن از شبه مدیران بی‌عمل، خشن و گاه مخرب استفاده می‌گردد؟ فراموش نکنیم که یک تعریف اداره، دولت است. وقتی استانی درست اداره نشود، یعنی نقش دولت در آن استان کمرنگ، که نه، بیرنگ است. آیا تعمدی در گزینش این گونه مدیران و گسیل آنان به گیلان وجود دارد؟ آیا این روش اداره در همه جای کشور معمول است؟ آیا مدیریت در تعریف منقلب شده است؟ آیا گیلان آمادگی اداره امور را ندارد؟ آیا گیلانی مدیر نیست؟ آیا چی؟

این پرسش‌ها هر پاسخی داشته باشد این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که گیلان سالیان متمادی است که تیول شبه مدیران غیربومی شده است. و این در شأن گیلانی نیست که در دولت آقای خاتمی که مبلغ جامعه مدنی است نتواند با مدیران شایسته بومی اداره امور خود را در دست گیرد و در مدنیت میهن بزرگ اسلامی‌مان ایران نقش فعال داشته باشد. چرا که همو بود یک سال پیش در اردیبهشت ماه ۷۶ هنگام انتخابات ریاست جمهوری در رشت گفته بود تقویت گیلان، تقویت ایران است.

گیله‌وا



کاپیتان قایقران، خدا حافظ

وقتی خیر سفر ابدی «سیروس قایقران» کاپیتان محبوب فوتبال ایران که در روز فروردین بر اثر سانحه رانندگی در جاده رشت - تهران درگذشت منتشر شد مردم بسیاری را در سراسر کشور به خصوص در گیلان و انزلی عزادار کرد. روز تشییع جنازه آن فوتبالیست متواضع و فروتن نیز در تاریخ ورزش ایران بی سابقه بود. یک شهر با همه وجودش تعطیل شد. کسانی که مراسم تدفین و بزرگداشت «شادروان غلامرضا تختی» را به یاد دارند، می گویند که تشییع جنازه «سیروس قایقران» در انزلی با عظمت و جمعیت بیشتری نسبت به آن روز برگزار شده است.

«قایقران» در فوتبال به مراتب و مدارجی رسید که برای خیلی ها دست نیافتنی می نماید. او دوبار در سال های ۶۵ و ۶۹ تیم پرسابقه گیلانی (ملوان) را با رهبری کم نقص و گل های عالی خود، به مقام قهرمانی فوتبال ایران رساند و رهسپار مسابقات باشگاه های آسیا کرد. در همین دوران بود که او به تیم بزرگسالان کشور دعوت شد و با شایستگی پیراهن آن را پوشید. در حالی که بزرگ ترین تیم های پایتخت با پیشنهاد های وسوسه کننده خواهان به خدمت گرفتن او بودند، ولی او در گیلان و ملوان باقی ماند و تنها بازیکن در تاریخ فوتبال کشور ماست که با پیراهن یک تیم شهرستانی بازو بند کاپیتانی تیم ایران را به بازو بست.

در جام ملت های آسیای قطر (سال ۱۳۶۷) که تیم ایران با کاپیتانی «قایقران» عنوان سوم را به دست آورد، چندین باشگاه عربی خواستار عقد قرارداد با او شدند. اما «بچه با معرفت بندر» با «قایق نندروی» خود به دنبال هدف بزرگ تری بود: کسب مقام قهرمانی آسیا.

قایقران در سال ۱۳۶۹ به آرزوی خود جامه عمل پوشاند و آن زمانی بود که تیم ایران در بازی های آسیایی «پکن» با گل عالی «قایقران» در وقت اضافی، کره جنوبی را پس از سال ها شکست ناپذیری، به تسلیم واداشت تا تیم ایران بر سکوی نخست مسابقات بایستد. این اولین و آخرین مقام قهرمانی فوتبال ایران طی ۲۰ سال اخیر بود که «سیروس» با رهبری و سپس گل زیبای خود، آن را تحقق بخشید.

«قایقران» در عرصه مربیگری نیز با موفقیت عمل کرد. او از تعدادی بازیکن جوان، یک تیم مطرح به نام کشاورز ساخت که عنوان سوم ایران را به دست آورد. بعد که مسئولان کشاورز با وی ناجوانمردانه برخورد نمودند و وی به جنوب رفت، در آنجا هم فوتبال شهر بندرعباس را در سطح کشور بلند آوازه کرد.

اما دلیل اصلی عشق و علاقه مردم به «قایقران» به خاطر «انسانیت» و «جوانمردی» و «معرفت» او بود و به همین دلیل، آن صحنه های پرشکوه در مراسم تشییع جنازه او تجلی یافت.

گیلهوا در نخستین شماره خود (سال اول، تیر ۷۱) با این قهرمان ملی کشور مصاحبه ای به زبان گیلکی انجام داده بود که زنده یاد قایقران با فروتنی و علاقه بسیار و غرور سرشار گیلکانه اش از گیلان و ورزش آن صحبت های جالبی داشت.

بازتاب ۴۰ سال کار عاشقانه

حسین محجوبی نقاش هنرمند و صاحب نام گیلانی روزهای ۲۴ و ۲۵ اردیبهشت، سی امین نمایشگاه اختصاصی خود را که بازتاب چهل سال کار عاشقانه اوست در تهران برپا می دارد. محجوبی یکی از بزرگترین نقاشان طبیعت پرداز کشورمان است که در سطح جهانی و میان محافل هنری مطرح می باشد. از وی تاکنون دهها نمایشگاه گروهی و اختصاصی در ایران و خارج از کشور برپا شده است.

دکتر جلال ستاری

همچنان پرکار

از دکتر جلال ستاری پژوهشگر و مترجم پرتلاش کشورمان در سال گذشته چهار کتاب به نام های زیر انتشار یافته است.

- ۱ - حکمت شرق و روان درمانی غرب (ترجمه) نوشته هانس یاکوبس (نشر سروش)
- ۲ - اسطوره در جهان امروز (تألیف) نشر مرکز
- ۳ - رمزپردازی آتش (ترجمه) نوشته ژان پیر بایار (نشر مرکز)
- ۴ - رمزاندیشی و هنر قدسی (تألیف) نشر مرکز

برخی از آثار این نویسنده پرتلاش گیلانی از جمله رساله در تاریخ ادیان نوشته میرچا الیاده از سوی نشر سروش تجدید چاپ شده است.

پیام شمال در راه است

به قرار اطلاع اخیراً مجوز یک ماهنامه دیگر به روش فرهنگی و اجتماعی در گیلان صادر شد. این مجله پیام شمال نام دارد و صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن غلامرضا مرادی صومعه سرای شاعر و منتقد نام آشنای گیلانی است جای امیدواری است با آمدن این نشریه به بازار مطبوعات شاعران و نویسندگان گیلانی که مدت ها است در تب چاپ و انتشار یک ماهنامه ادبی می سوزند در فضای آن تنفس کنند.

نمایشگاه نقاشی در لاهیجان

مجموعه آبرنگ و رنگ روغن

محمد رضا، لاهیجی.

به مناسبت دهه فجر، مجتمع دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان، مجموعه آثار نقاشی آقای لاهیجی را از تاریخ ۱۲ الی ۲۰ بهمن ماه به معرض دید دانشجویان و علاقمندان قرار داده است.

آثار ارائه شده در نمایشگاه از تأثیرات ناتورالیستی تأثیر گرفته است و به دو شیوه ابستره و مدرن که از فرم مطابقت کرده اما در رنگ به انتزاع کشیده شده، اجرا گردیده است.

این آثار شامل ۲۲ تابلو بوده که مسیر حرکت هنری هنرمند را از سال ۷۲ تا ۷۵ در برداشته است.

نمایشگاه پوستر و کاریکاتور آسمان آبی

دومین نمایشگاه پوستر و کاریکاتور آسمان آبی تهران از ۱۹ تا ۳۰ بهمن ماه ۱۳۷۶ به همت شرکت کنترل کیفیت هوا و با همکاری دانشکده های هنر و معماری دانشگاه های تهران و حمایت سازمان حفاظت محیط زیست در فرهنگسرای نیاوران تهران برگزار گردید.

در این نمایشگاه ۱۳۸ اثر در زمینه کاریکاتور و ۸۸ اثر در رشته پوستر به منظور جلب توجه افکار عمومی برای ارتقای سطح فرهنگ زیست محیطی و مشارکت عمومی در راستای کنترل و کاهش آلودگی هوا در معرض دید بازدیدکنندگان قرار گرفت.

هیئت داوران نمایشگاه از هر گروه ۱۰ اثر را بعنوان آثار برتر انتخاب کرده و شایسته دریافت جایزه دانست. در بخش کاریکاتور فرامرز دلجوی توحیدی نقاش جوان و مطرح گیلانی مقام نخست را کسب کرد. محسن میهن خواه دیگر هنرمند گیلانی نیز در این نمایشگاه شرکت داشت که اثر وی نیز جزو آثار برتر انتخاب گردید و برنده جایزه شد.

برگزیدگان مسابقه نمایشگاه طراحی و نقاشی

«نگاره»

بهمن ماه گذشته مقارن با دهه فجر انجمن هنرهای تجسمی حوزه هنری گیلان اقدام به برپایی یک نمایشگاه و مسابقه نقاشی و طراحی نمود. از میان ۱۲۰ اثر رسیده بیش از ۵۰ طرح و نقاش گیلانی، آثار سه تن از هنرمندان به عنوان آثار برگزیده مسابقه معرفی گردید.

نفر اول - سرکار خانم کارولین فرقان پرست

نفر دوم - سرکار خانم معصومه رضازاده

نفر سوم - سرکار خانم نگین موسوی

تجدید

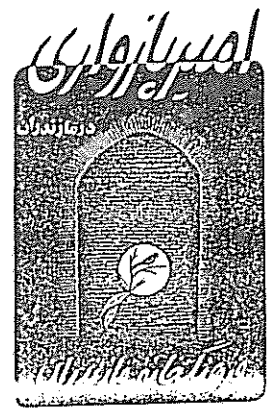
محل فروش در تهران

کتابفروشیهای دبیری دانشگاه

بخت «امیر پازواری» بلند بود

امیر پازواری از شاعران تبری گوی مازندران است که اشعار او و منسوب به او در دیوانی به نام «کنز الاسرار» جمع آوری شده و توسط پروفیسور برنهارد درن در سن پترزبورگ روسیه چاپ شده است. سال تولد، مرگ، مدفن و اصولاً دوره زندگی او بدرستی مشخص نیست، از این روی زندگی او به رمز و راز آمیخته است و با افسانه پیوند خورده است. خوشبختانه بخت امیر بلند بود و روشنفکران مازندرانی در حرکتی زیبا برای بزرگداشت او دو یادواره در تهران و ساری برپا داشتند که بخش کوچکی از این رمز و رازها مکشوف و بخش اعظمش البته همچنان نامکشوف مانده است. لطف برگزاری این یادواره‌ها در همین است که نهایتاً به حقیقت نزدیک و نزدیکتر می‌شود.

یادواره نخست در حاشیه شب شعر مازندرانی عصر روز ۱۱ اسفندماه ۷۶ به همت دانشجویان مازندرانی دانشگاه علم و صنعت تهران برپا گردید. یادواره دوم بطور مفصل و طی سه روز در ساری برگزار گردید. گزارش مختصر هر دو یادواره در ذیل نقل می‌شود.



ساری ۱۳۷۶، ۲۸ فروردین ۱۳۷۷، سالن هلال احمر

شب شعر مازندرانی یادواره «امیر پازواری»

یادواره امیر پازواری به کوشش چندتن از دانشجویان مازندرانی به تاریخ یازدهم اسفند ماه ۷۶ در دانشگاه صنعتی امیرکبیر برگزار شد. بخش نخست مراسم با خواندن شعر «کوچ» توسط غلامرضا کبیری آغاز گردید و با سخنرانی محسن مجیدزاده درباره «زمان زندگی امیر» ادامه یافت و با اجرای دو برنامه موسیقی محلی مازندرانی و چند شعر مازندرانی از حجت‌الله حیدری، کریم‌الله قائمی، مریم رزاقی، علی هاشمی چلاوی، علی حسن‌نژاد، مهدی فرزانه، علی‌اصغر مهجوریان، محمود جوادیان کوتنایی، فریده یوسفی، مهران نوری و... پایان گرفت.

بخش دوم و پایانی مراسم با سخنرانی عسگری آقاجانیان درباره «عروض و موسیقی شعر امیری» شروع شد و همانند بخش نخست با اجرای دو برنامه موسیقی محلی و چند شعر مازندرانی از جهانگیر نصری اشرفی، رحمت‌الله حسن‌پور، علی‌اکبر مهجوریان، محمد داودی، اسدالله عمادی، رویا بیژنی، رحمت رضایی، لیلی حیدری و... پایان گرفت.

در بخش پایانی شاعر هنرمند گیلان، محمد فارسی، که از سوی ستاد برگزاری دعوت شده بود چند قطعه شعر گیلکی خود را برای حاضران قرائت کرد.

همچنین از بین شعرهای مازندرانی، ارسالی از خارج کشور، شعر دو تن [نیما اسماعیل‌زاده و احمد قربانی] توسط یکی از اعضای ستاد برگزارکننده خوانده شد.

گفتنی است که مجموعه مقالاتی با عنوان «امیر پازواری از دیدگاه پژوهشگران و منتقدان» که گزیده‌ای از مقالات ارسالی به دفتر این مراسم بود همزمان با برگزاری مراسم منتشر گردید.

تیسپه اسدی

نخستین یادواره امیر پازواری در مازندران

سخنرانی روز دوم (پنجشنبه ۲۷ فروردین) با سخنان گرم و شیرین دکتر فریدون جنیدی تحت عنوان پیشینه شعر فارسی آغاز شد. دیگر سخنرانان صبح عبارت بودند از دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور، فریدون نوزاد، علی‌اکبر مهجوریان، بیژن هنری کار، محمد داودی، عبدالله سیار کاوردی، سیروس مهدوی، خانم شکری و محمد عظیمی. مراسم عصر از ساعت ۴ با شعر خوانی منوچهر آتشی شاعر نام‌آور معاصر آغاز گردید و تا ساعت ۲۰ به طول انجامید. آقایان غلامرضا کبیری، مختار عظیمی، اسدالله عمادی، اکبر مهجوریان نماری، محمود جوادیان کوتنایی، حجت‌الله حیدری، کیوس گوران، جهانگیر نصری اشرفی، علی هاشمی چلاوی، علی‌اصغر مهجوریان، محمد لطفی، احمد طیبی، حسن محمدی مبانایی، عباس رضائیان، نوری، و عبدالله سیار کاوردی از جمله شاعران مازندرانی بودند که به تناسب حال و موضوع اشعار زیبایی به مازندرانی و فارسی قرائت کردند که مورد توجه فراوان حضار قرار گرفت. حضور محمد فارسی شاعر مهمان از گیلان و قرائت اشعار گیلکی او در قالب غزل و هاشع نیز در جمع شاعران مازندران چشمگیر بوده است. سه اجرای موسیقی دلنواز در فواصل برنامه شعرخوانی شور و حالی وصف‌ناپذیر به حضار بخشیده بود.

مراسم روز سوم اختصاص به موسیقی امیری، نقالی امیری و امیری خوانی داشت. آقایان احمد محسن‌پور، بهمنیار شریفی، یزدان یزدانی، سیدحسن هاشمی تروجنی و عسگری آقاجانیان در خصوص امیر پازواری و موسیقی امیری سخنانی ایراد کردند. مراسم عصر روز جمعه ۲۸ فروردین ماه با اجرای موسیقی، معرفی امیری خوانان نمونه، گزارش یادواره و اهدای جوایز به پایان رسید.

یادواره امیر پازواری در مازندران به همت «فرهنگخانه مازندران» روزهای ۲۶، ۲۷ و ۲۸ فروردین ماه در سالن هلال احمر ساری برگزار گردید. در مراسم افتتاح، بعد از تلاوت آیات قرآن کریم و قرائت متن تهیه شده از سوی فرهنگخانه، استاندار مازندران و مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان به ترتیب سخنانی کوتاه در خصوص فرهنگ و لزوم حمایت از محققان و نویسندگان بیان داشتند و از برگزاری یادواره‌هایی در نکوداشت بزرگان و معارف منطقه استقبال کرده قول همکاری و مساعدت بیشتر دادند.

مطابق برنامه‌های اعلام شده نخستین سخنران دکتر مرتضی فرهادی مردم‌شناس و استاد دانشگاه علامه طباطبایی بود که به موضوع آسیب‌شناسی پژوهشهای فرهنگ عامیانه پرداخت. سخنران بعدی غلامرضا طبری محقق مازندرانی بود که در خصوص کار هدایت و درن در باره کنز‌الاسرار سخنانی ایراد کرد. بعد از تنفسی کوتاه آقایان محسن مجیدزاده، حسن انوشه، جلیل قیصری و جهانگیر نصری اشرفی به سخنرانی پرداختند. شاعران مازندرانی آقایان کریم قائمی، مهدی محمدنژاد، تافته، حسن‌پور، ایرج اصغری و جمشید قائمی در فواصل سخنرانی اشعاری به فارسی و مازندرانی قرائت کردند.

مراسم عصر که از ساعت ۱۶ تا ۲۰ ادامه داشت شامل چند سخنرانی و دو اجرای موسیقی بود آقایان دکتر منوچهر ستوده، علی اشرف درویشیان، م.پ. جکتاجی، اسدالله عمادی، مختار عظیمی، محمود جوادیان کوتنایی، سیدمحمدتقی میرابوالقاسمی و طیار یزدان پناه‌لموکی هر یک در خصوص گوشه‌ای از زندگی، شعر و موسیقی امیر بیانی ایراد داشتند. اجرای موسیقی امیری در فواصل برنامه شور و حالی به مراسم بخشیده بود.

از مسایل حاد مبتلا به بشر امروز یکی هم مسأله محیط زیست است. این مسأله مدت‌هاست که ابعاد سیاسی گرفته و بخاطر آن تنش‌های تند و مشکل‌آفرینی در گرفته است. یکی از کانون‌های حساس به محیط زیست، منطقه خاورمیانه از جمله ایران و کشورهای حاشیه دریای خزر است. بدیهی است که گیلان و مازندران یعنی نوار سبز حاشیه جنوبی دریای خزر به جهت همسایگی با این بزرگترین دریاچه عالم بیشتر در معرض عوارض این بحران قرار دارد.

در شماره ۴۶ گیلدهوا بحث زیست محیطی مجله را با ارائه نظرات پروفیسور احمد عنبراد، استاد گیلانی‌الاصول دانشگاه هانور آلمان گشودیم و اینک دنباله مطلب را با چاپ نامه سرگشاده دکتر مسعود کریم‌نیا کارشناس اکولوژی و محیط زیست مقیم آلمان که به دفتر مجله ارسال شده است پی می‌گیریم.

ملت را از فاجعه زیست محیطی خبر کنید!

خانم دکتر معصومه ابتکار

سرپرست سازمان حفاظت محیط زیست کشور
براساس گزارش‌های و کارشناسان داخل کشور، دریای خزر، یکی از غنی‌ترین و حیاتی‌ترین منابع حیاتی ملت ایران، با یک فاجعه بی‌سابقه اکولوژیکی روبرو است. این فاجعه که در تعاقب گسترش فعالیت‌های اکتشافی و بهره‌برداری نفت و گاز توسط کشورهای روسیه، آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان و ایران در حال به وقوع پیوستن است، نه تنها متوجه نظام اکولوژیکی این کشورها است بلکه زندگی و سلامت میلیون‌ها انسان را در این کشورها به مخاطره خواهد انداخت. طبق گزارش روزنامه اطلاعات خارج کشور این فاجعه بیشتر متوجه ایران است. زیرا که صرف‌نظر از خود پالانی دریای خزر انواع آلودگی نفتی از کشورهای قزاقستان و آذربایجان توسط چرخه عمومی این دریا به آب‌های ایران رانده می‌شود. و به گفته کارشناسان شیلات مازندران عوامل آلوده‌ساز این دریا نافوس مرگ تدریجی خزر را به صدا در آورده‌اند. به گفته معاون تولید و بهره‌برداری شیلات مازندران، آلودگی نفتی و میکروبی دریای خزر سبب تخریب زیستگاه‌های طبیعی و محل تخم‌ریزی ماهیان و به ویژه کاهش عمده نسل ماهیان خاویاری و سایر آبزیان شده و باین خاطر صید ماهیان خاویاری را به یک دهم کاهش داده است.

ساحل‌نشینان شهرهای غرب مازندران به خبرنگار اطلاعات گفته‌اند، که میزان آلودگی‌های نفتی، توده‌های به هم فشرده قیر و لکه‌های نفتی طی چندماه گذشته در نوار ساحلی افزایش یافته است. براساس آمار مدیریت محیط زیست دریایی کشور، بدون احتساب فاضلاب‌ها و مواد سنی زبان آور، جمهوری آذربایجان از طریق رودخانه «کورک» سالانه ۷۵ هزار تن تنها مواد معلق نفتی و آفت‌کش وارد دریای خزر می‌کند. حال معلوم نیست، که در آینده که فعالیت‌های نفتی در این حوزه گسترش خواهند یافت، این کشورها مجموعاً چه مقدار مواد آلوده‌ساز به دریای خزر سرازیر می‌کنند.

این امری طبیعی است، که آلودگی آب‌های سطحی از یکسو به مرور وارد آب‌های زیرزمینی شده و تنها منطقه کشور، که تاکنون با مشکل بی‌آبی روبرو نبوده، بزودی با مشکل تهیه آب آشامیدنی سالم روبرو خواهد شد. از سوی دیگر این آلودگی‌ها،

مسئولیت نظارت را برعهده دارد و تاکنون چه اقداماتی در این زمینه انجام داده است؟ از چه طریق می‌توان به این منابع دسترسی پیدا کرد؟

۴- آیا از طرف دولت ایران تاکنون دعوتی برای همکاری جهت کاهش آلودگی خزر از کشورهای مربوطه به عمل آمده است؟

۵- دولت ایران جهت مشخص کردن وضعیت حقوقی دریای خزر تاکنون چه اقداماتی انجام داده است؟

۶- آیا دولت ایران تاکنون این مسئله را با سازمان‌های بین‌المللی، از جمله سازمان ملل متحد، سازمان بهداشت جهانی و غیره در میان گذارده است؟ نتیجه این اقدامات تاکنون چه بوده و چه اقدامات عملی انجام پذیرفته؟

۷- آیا سازمان محیط زیست کشور تاکنون از کارشناسان و رسانه‌های گروهی بین‌المللی دعوتی برای بازدید از وضعیت دریای خزر نموده است؟

۸- آیا تاکنون این موضوع در دستور مذاکره هیئت دولت و مجلس شورای اسلامی قرار گرفته است؟ چه تصمیماتی در این رابطه اتخاذ شده‌اند؟

۹- سازمان حفظ محیط زیست تاکنون چه اقدامات عملی برای جلوگیری از آلودگی سواحل و آب‌های زیرزمینی مناطق انجام داده است؟

۱۰- هیئت دولت در زمینه خسارت‌های مسالی کوتاه و درازمدت ناشی از این فاجعه چه برنامه‌های اتخاذ کرده است.

۱۱- سازمان حفظ محیط زیست از سازمان‌ها و شخصیت‌های بین‌المللی در این زمینه چه انتظاری می‌تواند داشته باشد؟ شما و دولت جمهوری اسلامی چه امکاناتی می‌توانید در اختیار آنان قرار دهید؟

خانم ابتکار! اینجانب به حکم وظیفه اخلاقی از شما انتظار دارم، که با پاسخ دادن به سؤالات فوق در یک مصاحبه مطبوعاتی ملت ایران را در جریان این فاجعه قرار دهید. سؤالاتی که مربوط به دوایر دیگر دولت هستند، لطفاً به آنها ارجاع فرمائید.

با تقدیم احترام

دکتر مسعود کریم‌نیا

کارشناس اکولوژی و محیط زیست در آلمان

اسفند ۱۳۷۶

که مواد سرطان‌زای در زمره آنان هستند، در اثر تبخیر وارد چرخه آب شده و از طریق باران، مناطق مجاور مسکونی، کشاورزی و توریستی این دریا را نیز آلوده خواهند کرد. از جانب دیگر مواد نفتی و شیمیایی دیگر، که جهت حفاری مورد استفاده قرار گرفته و وارد آب می‌شوند، توسط ماهیان و حیوانات دریایی وارد زنجیره غذایی شده و عواقب آن برای سلامتی انسان و محیط زیست بطور قطع وخیم خواهند بود. و معلوم نیست که حتی در صورت اقدام فوری، آیا کیفیت این دریای بسته اساساً بتواند روزی مانند زمانی بشود که هنوز این اعمال غیرمسئولانه در آن انجام نگرفته بودند.

بهره‌برداری و حفاظت از منابع طبیعی، طی میلیون‌ها سال و الایش، اینک به عهده ما سپرده شده است. آلودگی آنها در چنین مدت کوتاهی و در این ابعاد، با هیچ موضع اخلاقی سازگاری نداشته و سکوت در مقابل آن گناه بزرگی است که نسل‌های آینده هرگز آن را نخواهند بخشید. و مانی دانم که صلوات این فجایع در درجه اول متوجه فقیرترین اقشار مردم خواهد بود.

این جریان نگران‌کننده و تأسف‌بار زمانی روی می‌دهد که کشورهای دیگر با تلاش بسیار و هزینه فراوان بتازگی موفق به کاهش آلودگی آب‌های سطحی شده‌اند و جنبش عمومی مردم با کمک سازمان Green Peace مانع از غرق کردن تنها یک پلانتفرم نفتی شرکت شل در دریای شمال شد.

معاون وزارت نفت و گاز دریای خزر دلیل این بی‌توجهی‌ها را مشخص نبودن وضعیت حقوقی دریای خزر ذکر کرده است. آنچه که برای ما، به عنوان شهروندان ایرانی و علاقمندان به سرمایه‌های ملی، مورد سؤال قرار گرفته اینست که:

۱- آیا با وجود حساسیت عمومی جهانی نسبت به سلامت محیط زیست، سازمان حفاظت محیط زیست و وزارت نفت تاکنون هیچ‌گونه اقدام قانونی و افشاگرانه در سطح بین‌المللی در این زمینه کرده‌اند؟

۲- آیا وزارت نفت در فعالیت‌های خود در این دریا استانداردهای بین‌المللی را رعایت می‌کند؟

۳- آیا در قرار دادهای وزارت نفت با شرکت‌های داخلی و خارجی، رعایت استانداردهای مذکور گنجانده شده‌اند؟ آیا این شرکت‌ها این مسائل را رعایت می‌کنند؟ کدامین نهاد دولتی



یاد آرزو شمع مرده؛ یاد آر!

تراب کمایی

حاج محمدباقر ازگمی که معلّمی شایسته و اندیشمندی فرهیخته و نام‌آور در علوم ریاضی از خطه گیلان بود، قفس تنگ تن را شکست و به سوی باغ ملکوت پرواز کرد. غم از دست رفتن زنده‌یاد ازگمی در نخستین ساعات بامداد یازدهم بهمن‌ماه هجران با اول شوال روز عید بزرگ فطر، خوشاوندان، دوستان و شاگردانش را به سوگ نشاند و آنان را به بدرقه تا آرامگاه ابدی وی در «سلیمانداراب» در جوار مزار «میرزا کوچک» و دیگر احرار «قیام جنگل» کشانید و در گوری که به هنگام حیات خویش پسندیده بود به خاک سپرده شد.

او به سال ۱۲۹۳ در آغاز شکل‌گیری «قیام جنگل» و مقارن با پیدایش جنگ جهانی اول در محله «پیرسرا»ی رشت دیده به جهان گشود. پدرش از طبقه متوسط بود، با درآمدی اندک و عایله‌ای سنگین، امکان تحصیل فرزند در زادگاهش فراهم نبود. دایی او که فرزندی نداشت کفالت وی را برعهده گرفت و کودک را با خود به «انزلی» برد. تحصیلات ابتدایی را در «انزلی» به دور از آغوش خانواده در دبستان «فردوسی انزلی» گذرانید و سپس در رشت به خان‌ومان پدر پیوست. در این دوره استعدادی قابل تحسین و در خور ستایش از خود نشان داد؛ در همه درس‌ها ممتاز و در خور تشویق شد. دوره متوسطه را در «دبیرستان شاهپور» رشت دبیرستان کنونی «شهید بهشتی» سپری کرد و دیپلم رشته علمی را در خرداد ۱۳۱۴ با بسدست آوردن رتبه دوم در میان تمامی دانش‌آموزان گیلان گرفت.

در این سالها دارندگان گواهینامه‌های دیپلم انگشت شمار و جامعه به خدمت این عزیزان صاحب کمال سخت نیازمند بود. خانواده او به کمک مالی و هم‌پشتیش در تأمین معاش به شدت پای‌بند بود. از این روی بر رغم خواسته و تحملش به بازار کار جذب شد. سال تحصیلی ۱۴-۱۳۱۵ را در دبیرستان لنگرود به تدریس پرداخت. دبیرستان شاهپور رشت

که استعداد و لیاقت او را بخوبی می‌شناخت در سال بعد به کار دعوتش کرد. او به رشت آمد و تدریس در دوره دوم متوسطه را برعهده گرفت و چون خود را مدیون مردم «انزلی» می‌دانست؛ تدریس در «بندرانزلی» را به جهت ادای دین پذیرفت. او که به روزگار دانش‌اندوزی خوب درس خوانده بود بر تمامی آموخته‌ها مسلط بود. در تفهیم مطلب بیانی استوار و کلامی نافذ داشت. قدرت و توانایی او در تدریس ریاضیات و بالاخص هندسه آنچنان زبان‌زد بود که تدریس هندسه کلاس ششم ریاضی به او واگذار شد. او در این دوره آزمایش سرفراز و موفق بیرون آمد.

عشق و آرزوی ادامه تحصیل هیچگاه از سر او بیرون نرفت. منتظر فرصت‌ها بود تا بار دیگر به مدرسه باز گردد. به سال ۱۳۲۲ در دانشسرای عالی و دانشکده علوم تهران ثبت نام کرد. حین تحصیل دختر دایی خود را به همسری برگزید و از وی صاحب دو فرزند شد دانشسرای عالی را در خرداد سال ۱۳۲۵ به پایان رسانید و با احراز رتبه اول در بین دانشجویان رشته ریاضی به دریافت نشان درجه اول علمی مفتخر گردید. در شهریور همان سال با پایه یک دبیری به سمت دبیری دبیرستانهای رشت منصوب و پس از مدت کوتاهی مأمور تدریس در دبیرستان‌های تهران شد. او در انجام وظیفه، سختی کار تدریس و کوشش‌های بی‌دریغ و ارزنده معلمان را بخوبی شناخت. شرایط نامساعد کار معلمان و بی‌توجهی مسئولان در تأمین معاش روزانه این گروه خلاق و زحمتکش را بخوبی درک کرد و از بیعدالتی‌ها و حق‌کشی‌ها و غرض‌ورزیها در هر محفل و مجلس صنفی پرده برمی‌داشت و مشارکتش در فعالیت‌های صنفی چشمگیر بود. همکاری صمیمانه با «جامعه مهرگان» سرانجام به انتظار خدمت او انجامید. در سال ۱۳۲۹ مجدداً به کار دعوت شد.

در سال ۱۳۳۲ که کودتای شوم و ننگین ۲۸ مرداد به پیروزی رسید بار دیگر به همراه گروهی

بیشمار از معلمان در سراسر کشور منتظر خدمت گردید و خانه‌نشین شد. فرصتی که در این مدت اجباراً بدست آورده بود ضایع نکرد و هم‌خود را به تنظیم یادداشت‌ها و تألیف کتاب و حل مسائل ریاضی مصروف داشت. انتشار دو مجلد کتاب حل المسائل هندسه ترسیمی یادگار و محصول دوران انتظار خدمت اخیر بود. به یمن انتشار این کتابها در سال ۱۳۳۴ به کار تدریس در وزارت آموزش و پرورش دعوت شد و در گروههای فرهنگی هدف، آذر، خزانلی و دیگر دبیرستانهای تهران به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۳۹ با همکاری آقایان باقر امامی، غلامرضا بهنیا و پرویز شهریاری به تأسیس گروه فرهنگی «خوارزمی» اقدام کرد و در این راه توفیق بسزا یافت.

گروه فرهنگی «خوارزمی» از گروههای خوشنام، مشهور و موفق بود که مسئولیت و دپارتمان ریاضی آن برعهده روانشاد ازگمی بود. این گروه فرهنگی در پرورش و آموزش جوانان کشور سهمی بزرگ داشت و اکثر دانش‌آموختگان آن در این زمان سنت‌های کلیدی و مشاغلی علمی و فنی را در جای‌جای میهن اسلامی برعهده دارند. او بیش از سی سال به تعلیم و تربیت فرزندان این مرز و بوم همت گماشت و ایام از کار افتادگی را در شهر رشت که با تمام وجود به مردمش عشق می‌ورزید به سر آورد و سرانجام به نیکنامی جان سپرد.

ازگمی معلّمی خوب، دانشمند، خوش فکر، منظم و با سلیقه بود. رفتار و کردار و شیوه کلامش سرمشق برای همه همکاران و شاگردان. در تمام مدت کار در آموزش و پرورش دقیقه‌ای وقت کلاس را به هدر نداد. نظم و انضباط و ایهت کلاس درس را در هم نریخت. او می‌خواست همه کسانی که با او سرکار دارند از هر جهت نمونه و ممتاز باشند.

از هوش و ظاهر شدن استعداد جوانان لذت می‌برد و آنان را مورد تحسین و تشویق قرار می‌داد یکی از شاگردانش در این باب خاطره‌ای را چنین

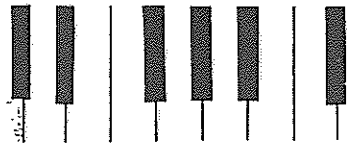
کنسرت موسیقی کلاسیک

ویلن، موسر، نیچانی، پیانو: احمد مہانتی



با آثاری از:

دیسوالدی، برامس،
شوبرت، شوپن، گریگ،
راخمانینف، باخ و...



موسیقی: زندگی است

روزهای ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ اسفندماه ۷۶ - در حالی که می‌رفتیم دفتر سال کهنه را ببندیم خبر اجرای موسیقی کلاسیک با ویلون موسی علیجانی و پیانوی احمد صیانتی، و قطعاتی از: باخ، گلوک، شوبرت، برامس، راخمانینف، شوپن و... به قدری غافل‌گیرکننده بود که در هر سه شب اجراء سالن مجموعه فرهنگی و هنری سردار جنگل رشت پذیرای مشتاقانی بیش از ظرفیت پیش‌بینی شده بود، در حالی که علاقمندان فراوانی موفق به تهیه بلیط نشده بودند. و از سوی دیگر: به علت محدودیت‌های بسیار، کار تبلیغی چندانی نیز صورت نگرفته بود.

گیلان که بطور طبیعی بستر مناسبی برای هر نوع فعالیت فرهنگی و هنری است، چند سالی است که به رکود و وقفه‌ای مایوس‌کننده دچار آمده است و همچون بیمار محتضری به خود می‌پیچد اینک هر جنبشی موجب تکان شدیدی در آن می‌شود.

اجرای موسیقی کلاسیک توسط دو هنرمند جوان گیلانی، مقارن پایان سال ۷۶، نقطه اتصال شادی آفرینی است که سال کهنه را به سال جدید پیوست و امیدهای فراوانی را در دل‌های سوختگان زنده کرد. اقبال شایسته و شور زایدالوصف مشتاقان پیر و جوان، در سه شب متوالی، نشان از نیاز عاطفی و روحی برآورده نشده بسیاری در این منطقه دارد که باید آن را دریافت، ارج گذاشت و در تدارک ارضاء آن بود.

همیاری مسئولین در تدارک مقدماتی این کنسرت موسیقی، شایسته تقدیر است و امید می‌رود که این نقطه شروع - پس از سالها سکوت و سکون - سرفصلی باشد برای استمرار فعالیت‌هایی از این دست که شاید ققنوس‌های به خاکستر نشسته فرهنگ و هنر گیلان را دوباره بیدار کند و برانگیزاند.

به فال نیک بگیریم پنجره‌هایی را که رز به نادمانی عمومی جامعه گشوده می‌شود.

م. صومعه‌سرایبی

مرحوم ازگسی در حلقه دانشجویان



طبع و عزت نفس خود را حفظ کرد.

مطالعه بیش از حد بینائی چشم را بتدریج از او گرفت همه اندوخته‌های یک عمر تلاش و زحمت را به بازیابی بینائی اختصاص داد، میسر نشد که نابینائی در واپسین دم زندگی رنجی جانکاه و مصیبتی اندوهبار است. از مکتب دنیا و مزد باغبانی خود در پرورش نوباوگان و نوجوانان کشور چیزی بصرجای نگذاشت؛ مرد دردیگش تنها حقوق بازنشستگی بود که سخاوتمندانه به همسرش تقدیم شد.

تألیف‌ها و ترجمه‌هایش جمعا ۵۲ مجلد کتاب را شامل می‌شود.

۱ - دوره کامل ریاضیات دبیرستانی (مجموعه علوم) حل المسائل ریاضیات دبیرستانی ۴۲ مجلد با همکاری آقایان شادروان باقرامی - غلامرضا بهنیا - پرویز شهریاری.

۲ - ترجمه حل المسائل هندسه «دسکریپتیو» ۲ مجلد.

۳ - تألیف حل المسائل هندسه ترسیمی ورقومی و جبر ۵ مجلد.

۴ - تألیف حل المسائل هندسه کنکور با همکاری آقای پرویز شهریاری یک مجلد.

۵ - ترجمه حل المسائل متشم هندسه با همکاری آقای احسان‌الله قوام‌زاده یک مجلد.

۶ - ترجمه روش حل مسائل هندسه با همکاری آقای غلامرضا بهنیا یک مجلد.

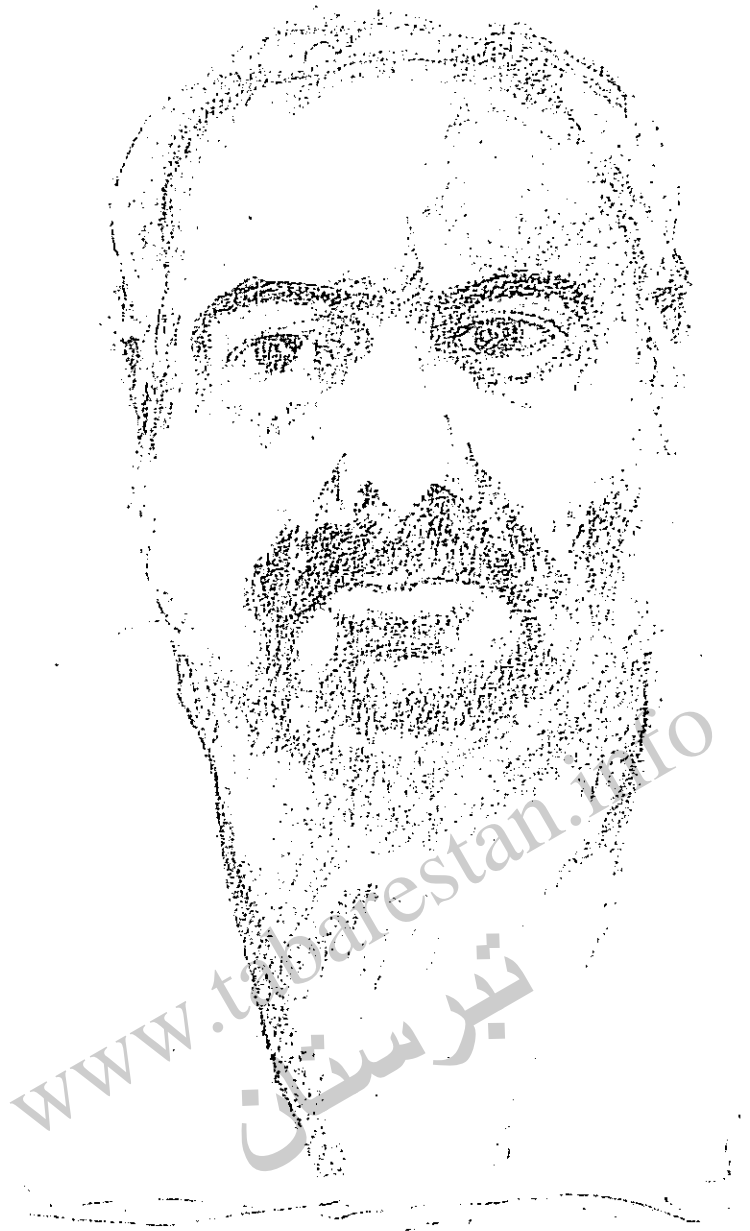
۷ - اثر انتشار نیافته و بازمانده کتابی است به نام «پژوهشهایی در علم حساب» که به فضل پروردگار در آینده‌ای نزدیک انتشار خواهد یافت. روانش شاد و یادش گرامی باد.

فروردین ماه سال ۱۳۷۷

نقل کرد. روزی در کلاس مسئله هندسه‌ای حل می‌کردند. حل مسئله راه‌های گوناگون داشت. تمام اندیشه‌ها در آن محور بود که راه ساده‌تری ارائه شود. قضا را دانش آموزی کرمانی راهی را که فکرش بدانسو رفته بود عرضه داشت شادروان ازگسی آن راه را با تحسین پسندید و به پاس قدردانی و حق‌شناسی هماندم خودنویس «پارکر» طلا را از جیب در آورد و به آن نوجوان هدیه کرد. او با قبول این وظیفه هیچگاه از درس گفتن و حضور در کلاس درس خسته نشد و تا پایان عمر همچنان معلم باقی ماند.

آنچنان که گذشت وی دو فرزند برومند و هوشمند و دانشمند بیادگار نهاده است دکتر مهندس هوشنگ ازگسی و سرکارخانم مریم ازگسی همسر آقای فرهاد مجلسی، هر دو از برگزیدگان و نخبگان زمان خویش. تیمار و مراقبت پدر و مادر و پاسداری در تربیت همواره بر سر زبان فرزندان است که از جهت حق‌شناسی و قدردانی گفته‌اند «ما هر چه داریم از این پدر داریم».

فراز و نشیب زندگی و دشواری کار و گاهی بدعهدی و نیرنگ دوستان او را حساس و زودرنج کرده بود. دورویی و پشت هم‌اندازی رادوست نداشت، از هر چه بوی فریب و نیرنگ و ریای می‌داد گریزان بود کنج عزلت را بر شرکت در جلسات مزورانه و ریاکارانه ترجیح می‌داد، بسیار می‌اندیشید و کم سخن می‌گفت. آنچه از وی شنیده می‌شد مغز و پرمحتوا بود سریع‌الانتقال بود و صریح‌الهیجه. همین حساسیت‌ها بود که در آخر عمر او را به تنهایی و گوشه‌گیری کشانید. به مال و مکتب دنیا توجهی نداشت. از سال‌اندوژی و آزمندی می‌گریخت. با آنکه جمع‌آوری مال از هر نوع برایش فراهم بود به استغنا باقی ماند و مناعت



داستان چیز دیگری است

پای صحبت ابراهیم رهبر داستان‌نویس گیلانی

کتابی از داستانهای نویسندگان گیلان که تاریخ تولدشان به ۱۳۲۰ می‌رسد به نام «هوای شمالی» گردآوری کرده که هنوز چاپ نشده است. این گفتگو حاصل نشست‌ست در روز ۳۰ خرداد ۱۳۷۶. آقای حسین قدیمی شاعر و داستان‌نویس در این کارگилه‌وا را یاری داده‌اند. از ایشان و آقای مرتضی امیدی که به نمایندگی از گیله‌وا در این گفتگو شرکت داشتند صمیمانه سپاسگزاریم.

در قلمرو فرهنگ و ادب و هنر کشورمان ایران، همواره گیلان نقش چشم‌گیری داشته است. در داستان نویسی هم از کریم کشاورز تا... داستان نویسان گیلانی حضوری آشکار داشته‌اند و بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این حضور گسترده‌تر شده است. ابراهیم رهبر یکی از این داستان‌نویسان است. بیش از چهار دهه است که داستان کوتاه می‌نویسد. گوناگونی در کارهایش برجسته است. او نگاه و بیان و زبان ویژه و خاص خود را دارد.

□ امیدوی: می‌خواهیم آقای رهبر از گذشته‌ی خود بگویند، از دوره و زمانه‌ای که رشد کرده‌اند و درس خوانده‌اند؟

■ رهبر: ۱۶ دی ۱۳۱۷ در صومعه‌سرا زاده شدم. دبستان و دبیرستان را آنجا گذراندم. آن موقع صومعه‌سرا مرکز یک بخش از شهرستان فومن بود. دبیرستانش به دوره‌ی سه ساله‌ی اول ختم می‌شد. وقتی این دوره را تمام کردم، کلاس دهم هم در رشته‌ی طبیعی باز شد (مهر ۱۳۳۴). زبان خارجی هم در تمام سالهای دبیرستان فرانسه بود. اسفند ماه پدرم مُرد. فرزند ارشد بودم. ناچار هم مدرسه می‌رفتم هم دکان بزازی پدرم را اداره می‌کردم. در مهر ۱۳۳۶ تعداد شاگردان کم بود، با دایر شدن کلاس دوازده موافقت نشد. همه‌ی همشاگردیهای من که بیشترشان هم روستایی بودند، رفتند رشت و من ترک تحصیل کردم. سال بعد کلاس دوازده باز شد. خرداد ۱۳۳۸ دیپلم گرفتم. از مهر این سال در تهران بانک بازرگانی کارمند بودم. خواننده بودم صادق هدایت کارمند بانک بوده. فکر می‌کردم وقت آزاد خواهم داشت. بانک شیرهی ما را می‌کشید. حسابهای بانک باید می‌خواند. دیر وقت، هوا تاریک می‌شد که خسته و سمانده به اتاقی در میدان شاهپور، بازارچه‌ی قوام‌الدوله که نصف کف آن را با زیلو و پتو پوشانده بودم برمی‌گشتم. می‌گفتند اگر همت بلند بود، می‌توانستم به شغل پدرم ادامه دهم و خانواده‌ام همچنان از خانواده‌های درجه اول صومعه‌سرا بودیم.

آبان ۱۳۳۹ به صومعه‌سرا برگشتم. از دی ماه به مدت دو سال در صومعه‌سرا آموزگار بودم. با شغل آموزگاری به تهران منتقل شدم. زمین‌شناسی دانشکده‌ی علوم دانشگاه تهران قبول شده بودم. ۱۳۴۴ لیسانس گرفتم. از زمستان این سال به مدت سه سال در بخش زمین‌شناسی آبهای زیرزمینی طرح آبیاری دشت قزوین کار کردم. این موقع خانواده‌ام در تهران بود و من اتاقی در قزوین داشتم و رفت و آمد می‌کردم. بعد زمین‌شناسی را برای همیشه بوسیدم و کنار گذاشتم. جز سالها بعد که چند ماهی کتابی دانشگاهی را در زمین‌شناسی ویرایشش را نیمه‌کاره رها کردم. اگر بتوان به گذشته‌ی بازنگشتی برگشت، دلم می‌خواهد انگلیسی بخوانم و کمی هم زبان‌شناسی (هم اکنون هم اگر امکان داشتم می‌رفتم شش ماه در انگلیس انگلیسی می‌خواندم). وگرنه باز زمین‌شناسی را ترجیح می‌دادم. زمین‌شناسی به من آموخت که هیچ چیز بدون قانون هستی نمی‌یابد و بی‌شکل نیست و بی‌شکلی هم قانونی دارد. به تهران که برگشتم در موسسه‌ی تحقیقات وزارت علوم ویراستار شدم. با یک فاصله دو بار در وزارت کشاورزی کارمند اداری بودم. این وسط باز ویراستار دانشگاه آزاد. دو جلد کتاب «سینمای مستند» که دانشگاه آزاد منتشر کرد ویرایش من

است. در مجموع شش سال از بیست سال خدمت شغلیم در ویراستاری گذشته. دی ماه ۱۳۵۹ از وزارت کشاورزی بازنشسته شدم. و از آن زمان دیگر شغلی ندارم.

مردم شهرهای گیلان به بیگانه بیشتر از خودی ارج می‌گذارند. صومعه‌سرا که شهری گذرگاهی است از این نظر سرآمد است. از خوبیهای این ویژگی بگویم. پذیرش مردم گوناگون و فرهنگ آنها. هم‌اکنون انبوهی از غیر بومیها و فرزندان و نوادگان آنها در آن ساکنند. در آن سالها که دانش‌آموز دبیرستان بودم هزاره‌ی رودکی بود (و شاید هم شاعر دیگر). با شناختی که اداره‌ی فرهنگ (آموزش و پرورش) برگزارکننده‌ی جشن از من داشت، فکر می‌کردم اگر قرار باشد یک نفر را دعوت کنند، آن یک نفر من هستم. چه غلطها! یک جوان هفده ساله چه بلند پروازیایی در سر داشت. آن سال دبیرستان کتابخانه‌ای پیدا کرده بود. از مردم پول جمع کرده بودند. دبیر انشا پولها را داد به من که تو باید بروی رشت برای کتابخانه کتاب انتخاب کنی و بخری. آن موقع من مجله‌ی سخن می‌خواندم. از یکی قرض می‌گرفتم. اکنون ۵۹ ساله‌ام و دیگر چشمداشتی ندارم.

□ امیدوی: فضاهای فرهنگی گذشته‌ی گیلان به نظر قشنگ می‌آمده. تا آنجا که می‌دانیم شما در دوره‌ی دبیرستان نمایش هم بازی کرده‌اید. فضای فرهنگی دوروبر شما چگونه بوده؟ و آیا توانسته در کارهای شما تأثیر بگذارد؟

■ رهبر: وقتی کسی می‌گریزد، از وابستگی خود می‌گریزد. این هم نوعی اثر گذاری است که آن را از شهر خود دارم. من شهرم را از دست دادم و شهرم مرا از دست داد. شهرم کشوری شد در من مستقل و من آزاد در آن و دیگر هیچ شهری ندارم.

□ امیدوی: و آن نمایش؟

■ رهبر: دبیر انشا و فرانسه‌ی ما آقای مهدی تجلی پور نوشته‌ای تنظیم کرده بود در چند صفحه به نام «اشتباه». خودش نوشته بود تنظیم از مهدی

تجلی پور. یک چیز گلیشه‌ای که پسر حاج آقای پولدار تنبل است و قمارباز و درس نمی‌خواند و پسر نمدار که می‌آید به او در درسهایش کمک می‌کند، درس خوان است. مرا که پزیشک شده بودم، برده بودند بالا سر او که در پرده‌ی دوم دیگر ازدواج کرده بود و تمام هستیش را بعد از مرگ حاج آقا در قمار از دست داده بود معتاد بود و مریض. فکر می‌کردم باید خیلی متاثر بشوم. در همان زمان نمی‌دانم دو سه شب نمایش روی صحنه گریه کردم. انتقاد می‌کردند که آخر یک پزیشک نباید بالاسر مریض اشک بریزد.

□ امیدوی: شما نقش پزیشک را داشتید؟

■ رهبر: بله. همان شاگرد زرنگ پرده‌ی اول که پزیشک شده بود. آقای تجلی پور نقش شاگرد تنبل پسر حاجی را داشت و کارگردان هم بود. سرزنش هم شدم که چرا تن به مطربی داده‌ام و در نمایش بازی کرده‌ام.

□ امیدوی: تا آن موقع در صومعه‌سرا نمایش گذاشته شده بود؟

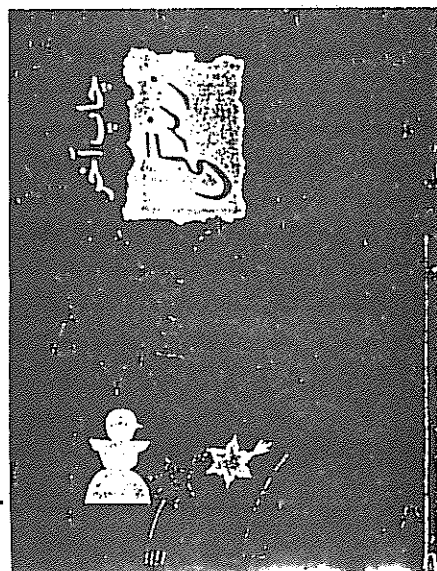
■ رهبر: خانم مهین دهبیم سفری به گیلان داشت برای اجرا چهار یا پنج نمایشنامه‌ی تک پرده‌ای. در صومعه‌سرا هم اجرا گذاشتند. یکیش بود «پنج دلار».

□ امیدوی: نویسنده‌اش یادتان نیست؟

■ رهبر: نه.

□ امیدوی: چه سالی بود؟

■ رهبر: گمانم پاییز یا زمستان ۱۳۳۵ بود. یک باشگاه ورزشی بود. یک چهار دیواری بزرگ که با وام اداره‌ی دخانیات ساخته بودند. با تخته‌های جمعی انگور و میزهای پینگ‌پونگ دیوارها و کف صحنه ساخته شد. نمایش ما هم در همان صحنه‌ی جمعی انگوری بود، با دیوارهایی که مقال کشیده و رنگ کرده بودند. در نمایشهای خانم دهبیم یک یا دو نفر بازی می‌کردند و او بازیگر اصلی و کارگردان بود. نمایشنامه‌ها خیلی ساخته و پرداخته و قوی بود و بارها در دنیا اجرا شده بود. خانم دهبیم هم هنرپیشه‌ی درجه‌ی اول مملکت بود. برای تماشای نمایش خودمان هم از او که آن موقع هنوز در رشت بود، دعوت کردیم. کسی که نقش حاج آقا بازاری را داشت، ریشش را نمی‌دانم با چه چسباندن بودند که ور آمده بود و از صورتش جدا می‌شد. او به بهانه‌ای که به صورتش دست می‌کشید هی آن را می‌چسباند و فایده نداشت. خانم دهبیم که ردیف جلو نشسته بود نمی‌توانست خودش را نگاه دارد، همه‌اش می‌خندید. وسطهای نمایش هم یا شد و رفت. نمی‌دانم به خاطر این که باید می‌رفت رشت... نمی‌دانم ماشین داشتند... یا... نمی‌دانم... دیگر این که پیش پرده‌هایی هم در جشنهای دولتی اجرا می‌شد. منظوم بود و گیلکی. دوتاش یادم هست. یکی سلمانی، «ایروز بوشم من ای‌تا سلمانی پالو /



بوگفتم اوستا بتاش می صورته سو»، او صورت مشتری را چند جا می بُرد و روی آنها پنبه می گذارد. معلوم می شود پیش از این پنبه کار بوده. و دیگری، جارو فروش، کسی که درس نخوانده و حالا جارو فروش است. «آن جارویه یا پارو/ اسپیلی جارو برار».

□ امید: از آقای تجلی پور نام بردید که نمایش را کارگردانی کرده بود. ایشان تاتر می شناخت؟

■ رهبر: دوست ندارم از آدمها صحبت کنم. نه، چرا. چرا اینجا از او نگویم. از دوستم احمد سعیدزاده. تنها آدم سرشاری که در عمرم دیده ام. پدرش در کار بنایی بود. دوره دبستان در دهی چسبیده به صومعه سرا، جایی زندگی می کرد که امروزه تصورش مشکل است. از چهارم ابتدایی با هم دوست شدیم. دیر به مدرسه آمده بود. یکسر از مکتب خانه به کلاس دوم. دو سه سالی از من بزرگتر بود. هر کس در زمینه ای استعداد دارد. او در همه رشته ها سر بود: ریاضی، فارسی، املا، انشاء، خط، حفظی، فهمیدنی. شاگرد اول بود و با فاصله ۴ نمره در معدل با شاگرد دوم. ابتدایی را که تمام کرد، نتوانست به دبیرستان بیاید. رفت و درست پدرش کار کرد. گِل پا می زد. چند ماه بعد کسی - کریم کریمی ماسوله ای - که حسابدار کارخانه ای برنجکوبی صومعه سرا بود، آوردش بهش کار داد و با ماهی هشتاد تومن. پول خوبی بود. کارش هم سبک بود. وزن گونیهای شلتوک و برنج را که باربرها می آوردند روی ترازو می کشیدند یادداشت می کرد. کتاب هم دیگر می توانست با مزدش بخرد. ما که سوم دبیرستان را تمام کردیم، او هم با ما گواهینامه ای سوم دبیرستان را گرفت. آن موقع سه سال دوره اول دبیرستان را می شد داوطلبانه یکبار با شرکت در امتحان سوم دبیرستان گذرانند. سالها بعد اما سال به سال بود. و او رشته ای ادبی را انتخاب کرد. این موقع شعر و داستانش در مجله ای فردوسی به سر دبیری محمود عنایت و خوشه ای قطع بزرگ دوره اول سر دبیری احمد شاملو منتشر شد.

کریم کریمی ماسوله ای به تهران رفت و در «گیلان ابزار» حسابدار شد. احمد سعیدزاده هم رفت تهران و آنجا شاگردی. نیروی بدنی و ذهنی مهار ناشدنی داشت. تیر آهن وسطش را می گرفت با یک دست بلند و جابه جا می کرد. شهریور ۱۳۴۰ بود گمانم که پنجم متوسطه را تمام کرد. وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) آن سال اعلام کرد که قبولیهای پنجم دبیرستان می توانند آبان ماه در امتحان ششم دبیرستان شرکت کنند. کتابهای ششم ادبی خیلی قطور بود. خودش می گفت یک هفته چشم بر هم نگذاشت. دیلم ادبی را با کار روزانه ای که داشت یکماهه گرفتن همان و سردرد مداوم و

بی پایان همان. از این پزشک به آن بیمارستان. ازدواج کرد و ساکن رشت شد. سی و پنج سال مشقت قرص می خورد. با او راه می رفتی، هیچ نشان نمی داد. وقتی می پرسیدی می گفت سردرد دارم. نمی توانست زیاد مطالعه کند. زبان و واژگان شعریش در همان سال چهل ماند. اما تخلیش در شعر همچنان فروان داشت. پارسال مُرد... مُرد.

تنها چیزی که می توانم از آقای مهدی تجلی پور بگویم که با استعداد بود.

□ امید: از کسی شروع کردید به داستان نویسی؟

■ رهبر: نیمه دوم سال ۱۳۴۴. آشنایی با طاهر غزال خیلی به دردم خورد. شهریور ۱۳۳۴ که به رشت رفته بودم یک غروب در کتابفروشی طاعتی بی میانجی با او دوست شدم. نشانی خانه اش را به من داد. آن زمان او پیشروترین کسی بود که دیده بودم. گفتم که من مجله ای سخن می خواندم و زیاد ذهنم خالی نبود. از نیما پوشیچ وا، بامداد و منوچهر شیبانی و سهراب سپهری برایم گفت. آن موقع کمتر کسی این دو تای آخری را می شناخت. به خانه ای طاهر می رفتم. داستانهای چخوف را از او قرض می گرفتم. سه کتاب از ورکور فرانسوی، «خاموشی دریا»، «سلاح شب» و «رویا» را آنجا دیدم. داستانهایم را می بردم پیش او. یکبار که وارد خانه شان شدم، محمود طیار را دیدم که داستانی آورده بود او بخواند و داشت می رفت. طاهر کتابخانه ای غنی داشت. کتاب و نشریه های کتابخانه ای او را بعدها هم در کمتر جایی دیدم.

□ امید: از کی داستان چاپ کردید؟

■ رهبر: اولین داستانم به نام «مرغزار» که از نهضت جنگل بود در شماره اول جنگ «طرفه» تیرماه ۱۳۴۳ به سردبیری احمد رضا احمدی چاپ شد. تابستان بود. و من که آموزگار و دانشجو بودم، تعطیل بودم و در شهر زادگاهم صومعه سرا. مرداد ماه یک روز رفته بودم رشت. با اکبر رادی که از تهران آمده بود در خیابان قدم می زدیم. به یکی که تا آن موقع نمی شناختم برخوردیم. به هم معرفی شدیم. او گفت با اسمشان آشنا هستم، داستانشان در این شماره ای مجله ای فردوسی چاپ شده. گفتم، داستان من؟ لب وورچید و گفت، بله داستان شما، شما خبر نسا دارید؟! فکر کرد خودم را گرفته ام. خداحافظی کردیم. یک مجله ای فردوسی خریدم. راست می گفت. مجله ای فردوسی «مرغزار» را از جنگ «طرفه» به مناسبت ۱۴ مرداد جشن مشروطیت آورده بود. البته بدون اینکه هیچ اشاره ای به سالگرد مشروطیت بکند. چاپ سوم این داستان با ویرایش جدید در یکی از شماره های ماهنامه ای بازار، ویژه هنر و ادبیات رشت که تازه همان سال راه افتاده بود چاپ شد.

□ امید: با اکبر رادی آشنا بودید و چگونه

آشنا شدید؟

■ رهبر: مجله ای اطلاعات جوانان مسابقه ای داستان نویسی گذاشته بود. او برنده اول شد. ۱۳۳۸ بود. جشنی در تالار فرهنگ که آن زمان بزرگترین تالار تهران بود گذاشتند. من هم رفتم. خواننده و ساز و آواز هم بود. در پایان نام برندگان را یکی یکی اعلام کردند و از آخر. سومی و دومی از ردیف جلو آمدند جایزه شان را گرفتند. نام اولی را که گفتند، خبری نشد. سکوت در گرفت. او از ردیف آخر تمام طول تالار را طی کرد و آمد جایزه اش را گرفت و همان راه را برگشت. ختم جلسه بود. من رفتم با او و دوست کلبه و گرمابه ای آن سالهایش احمد آذرهوشنگ آشنا شدم. او را به اتاق بی چیزم مهمان می کردم. و در خانه شان آن باقلا قاتوقها که مادرش به اتاق بالا پیغام می داد ناهار جمعه بمنام. یادم نمی رود. داستانهای خود را برای هم می خواندیم. هر کس در زندگی سهم خود را می برد و راه خود را برمی گزیند. چه دارم می گویم؟ پس او چی؟ نمی توانم او را از ذهن خود بیرون کنم. پس احمد سعیدزاده چی؟ آیا آنچه سر او آمد، باید از بلاهای طبیعی به شمار آورد؟ نه، من هیچ چیز از زندگی نمی دانم.

□ امید: شما در مسابقه شرکت نکردید؟

■ رهبر: کردم. آنها داستان را دادند که دستکاری کنم. و من دیگر نبردم. کار چرخان مسابقه که در تالار سرپوشیده ای ورزشی شمال پارک سنگلیج (تختی امروز) محل برگزاری جشن دیگری از مسابقه مرا دید، دعوا مان شد. گفت به آنها توهین کرده ام که داستان را نیاورده ام. و من بیرون آمدم.

□ امید: این داستان چاپ شده؟

■ رهبر: بله. داستان «کوچه» در کتاب «من در تهران».

□ قدیمی: بهرام صادقی برای همین داستان نقد نوشته؟

■ رهبر: من بعد داستان را موقمی که در صومعه سرا آموزگار بودم برای مجله ای سخن پست کردم. بهرام صادقی با امضای «م. رهاب» نقدی بر این داستان در صفحه ای نامه های مجله سخن نوشت که تأیید آمیز بود.

□ امید: داستان در مجله سخن چاپ شد؟

■ رهبر: نه.

□ امید: چرا؟

■ رهبر: نمی دانم. باید از آنها پرسید.

□ قدیمی: شما با بهرام صادقی آشنا و دوست بودید؟

■ رهبر: نه، آن موقع با او آشنایی نداشتم. سالها بعد در تهران هم یک سلام و علیک از دور... یکی دوبار او را در کافه فیروز دیدم.

□ قدیمی: سالش یادتان هست؟

■ رهبر: نه. یکبار هم سر میزش رفتم. گفت در

مصاحبه‌ای که با مجله‌ی فردوسی کرده‌ام، از داستان‌نویسها نام تو را هم برده‌ام، آنها حذف کرده‌اند. به خودش مربوط می‌شد.

□ قدیمی: شما راحت می‌نویسید؟

■ رهبر: خیلی دشوار. آنقدر که گاهی فکر می‌کنم من این کاره نیستم، من نویسنده نیستم. آخرین داستانی که نوشتم، «دیدار EYNAKI از شهر کوچکسال»، که شاید همراه مصاحبه یا بعد در گیله‌وا چاپ بشود، هیچ امیدی به نوشتنش نداشتم. هیچ امید نداشتم که بتوانم این داستان را بنویسم، اولش را، ادامه‌اش را و تماشا کنم. آخرین داستانم را با همان ناتوانی، با همان ترس و لرز و با همان هیچ ندانستن می‌نویسم که اولین داستانم را نوشته‌ام. بعد هم باید جان بکنم و چندین بار بنویسم و دهها بار بخوانم و تصحیح کنم. همان داستانهای کوتاه و چند صفحه‌ای را. البته نمی‌دانم شاید لذت بردنی که دیگران می‌گویند من هم داشته باشم. ولی هیچ وقت احساس پیروزی نکرده‌ام. احساس شکست چسرا که نتوانستم داستانم را بنویسم.

□ قدیمی: یک نویسنده به چه ابزاری برای نوشتن احتیاج دارد؟

■ رهبر: من چیزی از این موضوع نمی‌دانم.

□ امیدی: خودتان فکر می‌کنید چه چیزی شما را ملزم می‌کند بنویسید؟

■ رهبر: نمی‌دانم. نه در مورد خودم می‌دانم و نه در مورد دیگران. فقط می‌دانم سزان نقاش بود. نمی‌دانم چرا نقاشی می‌کرد. هیچ چیز در این مورد نمی‌دانم.

□ قدیمی: در چه حال و وضعی می‌نویسید؟ تا حالا فکر کرده‌اید؟

■ رهبر: نمی‌دانم. بیشتر وقتها از موضوع داستان خبر ندارم و تا چند لحظه پیش از نوشتن نمی‌دانم که می‌خواهم داستان بنویسم. گاهی هم شده سی سال یا کمتر یا چند ماه یا چند هفته یا چند روز داستانی در ذهن من است که باید آن را بنویسم. و یک روز می‌بینم نوشته‌ام. خواب هم می‌بینم. آنوقت باید بجنبم و زود دست به کار شوم که می‌گریزد. همیشه وقتی داستانی را تمام می‌کنم، فکر می‌کنم دیگر داستانی نخواهم نوشت، دیگر داستانی نیست و دیگر داستانی ندارم.

چند نقدی هم که در حاشیه نوشته‌ام همین‌طور است. آخرینش، یک شب پای تلویزیون نشسته بودم. نمی‌دانستم که فیلم مستندی از شهر همدان نشان می‌دهند. فیلم را که دیدم، نوشتم. در مجله‌ی «فیلم» چاپ شد. هرکس تجربه‌ای دارد.

□ امیدی: تجربه‌ی شما چیست؟

■ رهبر: مهم نیست. هیچ تجربه‌ای بر تجربه‌ی دیگر برتری ندارد. می‌گویند نیما شعرش را به نشر می‌نوشت و بعد شعرش می‌کرد. اگر حاصل، این شعرهای نیماست که باقی مانده، دست‌کم این روش

● اگر داستان‌های من به شعر تنه می‌زند این ضعیف آنهاست. داستان باید زبان خود را داشته باشد و شعر زبانش را.

● در نقد باز است. اما اگر نقد هزارویک معنی و سمت و سو داشته باشد، یکی از آنها این نیست که عقیده‌ی غیر و دارنده‌ی آن عقیده باید از بین برود.

● نویسنده هم مثل دیگران در زندگی شناور است. کسانی را به خود نزدیک می‌بیند.

را برای او می‌توان عالی دانست. و نمی‌توان شعر شاعر دیگری را به این دلیل که شعرش را یک بارگی گفته از شعر او برتر دانست. یا اینکه نیما میزش سنگهای بیابان بوده و روی جمعی سیگار و کاغذ پاره و بامداد کوتاه که نکش هم گند بوده شعرهایش را می‌نوشته. اینها تجربه‌ی شخصی‌ست، روش است، قلق است و ویر است.

□ قدیمی: از کی کتابها تان چاپ شد و چه سالهایی؟

■ رهبر: اولین کتابم «مهربانان و سه نمایشنامه‌ی دیگر» (چهار نمایشنامه‌ی تک پرده‌ای) بود، ۱۳۴۸ نشر روز در آورد. بعد «دود» (مجموعه داستان) درآمد، ۱۳۴۹، ناشرش سازمان تدارک و نشر بود و ابسته به مجله‌ی «موزیک ایران». سومی را نشر شبگر منتشر کرد، ۱۳۵۳، «من در تهرانم» (مجموعه داستان). چاپ دوم این کتاب از امیرکبیر بود، ۱۳۵۶. چهارمی «سوگواران» (مجموعه داستان)، ناشرش گلشایی، ۱۳۵۴. چون ۱۰۰۰ نسخه بود، چاپ دومش ۵۰۰۰ نسخه همزمان در همان ۱۳۵۴ منتشر شد. زمان انقلاب (۱۳۵۷) دوهزار نسخه از «سوگواران» در انبار پخش کننده‌ای بود. من خریدم و جلدش را عوض کردم و چاپ سومش خواندم و پخش شد. ۱۳۷۴ هم «چاپ آخر زندگی» (مجموعه داستان) است، به هزینه‌ی خودم و بانام نشر نشانه.

□ قدیمی: بیست سال، ۵۴ تا ۷۴ از شما کتابی منتشر نشد؟

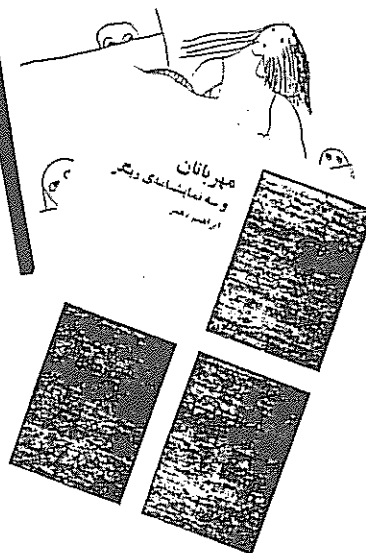
■ رهبر: وارد عصری شده‌ایم که به ما می‌گویند چه کتابی خوب است، کی داستان‌نویس است، کی شاعر، کی نقاش، کدام موسیقی را گوش کنید، سینمای بدتر و برتر برای هر دو سرمایه‌گذاری شده باید ارج گذاشت، ورزش، ورزش. حتی پسند و سلیقه‌ی غذایی را تغییر می‌دهند و تعیین می‌کنند. «چاپ آخر زندگی» دوهزار نسخه است. کاش هزار نسخه چاپ کرده بودم. دو سال است منتشر شده، بانصد نسخه‌اش را پخش کرده‌ام. گمان نمی‌کنم نصفش فروش رفته باشد. از این تعداد چند نفر کتاب را خوانده‌اند، خدا می‌داند. نشریه‌های تهران هیچکدام خبری هم ننوشتند. تنها روزنامه‌ی همشهری در همان زمان انتشار دو سه سطر نوشت که برای من بس بود.

□ قدیمی: چرا طرح رو جلد کتاب «چاپ آخر زندگی» را خودتان کشیده‌اید؟

■ رهبر: وقتی طرح در دست کشیدن بود - دو ماه با آن ور رفتم - می‌گفتند چرا کسی پیدا نمی‌کند باده هزار تومان راضی شود یک طرح برایت بکشد. امضای یک آدم معروف خیلی مهم است. مردم به این رو جلدها عادت کرده‌اند و فکر می‌کنند لابد کتاب مهم است که فلاتی رو جلدش را کشیده. اینقدر گفتند که کمترین تأثیرش این شد خودم را با

دود

امید و رهبر



سلیقه‌ی دیگران همساز کنم. چیزی اضافه و خطها را صاف، و رنگهایی را که در ذهن داشتم دگرگون و کم و زیاد، کردم. اگر نکرده بودم آزادی خودم را داشتم و دست کم رو جلد دلخواهم می‌شد.

وقتی دروغ آنقدر بزرگ است و حرفها فراگیر و همگانی کم‌کم باور می‌کنم من ناحقم. این جور موقعها به دام می‌افتم. و برای خلاصی خودم با لکت حرفهایی می‌زنم که هیچ ربطی ندارد. تازه یادم می‌آید که رو جلد اولین کتابم را من کشیده‌ام. رو جلد چاپ سوم «سوگواران» را هم. اولی بیشتر راضیم می‌کند. سه مستطیل پر و جای یکی خالی و رنگ آبی. و اسم کتاب هم هست «مهربانان و سه نیايشنامه‌ی ديگر».

□ امیدي: در مجموعه‌ی «دود» زندگی خیلی روان‌تر و خیلی طبیعی‌تر جریان دارد. به نسبت «من در تهرانم». این یک مقطع است که چه در «دود» و چه آن تک‌پرده‌ای (تخت جمشید) نویسنده حداقل جامعه‌اش را می‌شناسد. این خیلی مهم است که نویسنده‌ای درباره‌ی آنچه که می‌نویسد شناخت داشته باشد.

■ رهبر: حرف در کل درست است. اما مثال نه. بیشتر داستانهای این دو کتاب همزمان نوشته شده و زندگی هم زندگی من و زندگی پیرامون من بوده.

□ امیدي: سوال را به شکل دیگری مطرح می‌کنیم. ما شاهد یک دگرگونی در نویسنده هستیم. نویسنده جغرافیای داستان را تغییر می‌دهد و طبیعی‌ست که آدمهای داستان هم آدم دیگری می‌شوند. اینجاست که وقتی رهبر را در شمال می‌بینیم، با حس دیگری می‌بینیم. او نویسنده‌ای است که می‌تواند عنصرهای داستان را سامان دهد. در تهران آدم حس می‌کند داستان نویسنده را ذله می‌کند. آیا این اتفاق افتاده و این نظر درست است یا نه؟ اگر درست هست چرا و اگر درست نیست چرا؟

■ رهبر: حالا باید بگویم بخشی از حرف درست است. نه فقط در مورد من، هر نویسنده‌ای و داستانهایش. و کس دیگری هم ممکن است حرفهای دیگری بزند و بخشی از حرفهایش درست باشد. شاید هم این حرفهای شما دلنگی برای زندگی از دست رفته و خاطره‌های گذشته است. آنجا هم که ذله می‌شوم، تازه می‌خواهم از داستانهای شسته و رفته و خو کرده یا بیرون بگذارم. جغرافیا؟ اما آیا باید ما خود را در آن زندانی کنیم؟ فرهنگ بشری ارث پدر کسی نیست. ما چه بخواهیم چه نخواهیم در برخورد با آن هستیم.

□ امیدي: فرهنگ بشری یا ملی؟
■ رهبر: جهانی. بدون «هزارویکشب» (فراموش نکنیم که شهرزاد داستانگو یک نام ایرانی‌ست)

داستان‌نویسی غرب نمی‌توانست این باشد. اگر تجربه‌ی «دون کیشوت» سروانتس اسپانیایی یا «کامرون» بوکا چیوی ایتالیایی یا «داستانهای شگفت» آلن پوی امریکایی و... نادیده گرفته شود، باز داستان‌نویسی دنیا نمی‌تواند این باشد. ممکن است کسی اینها را نخوانده باشد، مهم نیست، داستانهای دیگری که خواننده تاثیر اینها را در خود دارد.

□ امیدي: سوال این نبود.
■ رهبر: داریم نزدیک می‌شویم. نویسنده بهتر است از چیزی که نمی‌داند ننویسد. یا آن‌چه از نادانسته‌هایش بنویسد که در جستجوی آن است و برایش ابهام دارد و بخواهد همین ابهام را بگوید. اما ندانستش جوری نباشد که آفتابه را دوباره اختراع کند. همه چیز برمی‌گردد به زندگی.

□ امیدي: ممکن است این زندگی را معنی کند؟

■ رهبر: در فیلم «دزد دوچرخه» آدمی دوچرخه‌ای خریداریه بسود وسیله‌ی کارش. آن را می‌دزدند. واقعتاً بود. و چون واقعتاً محیط و زمان خودش بود، می‌تواند واقعتاً همه‌ی مکانها و زمانها باشد. اما امروز دیگر در آن شهر ایتالیا این اتفاق نمی‌افتد. و اگر «دزد دوچرخه»‌ی دیگری ساخته شود که می‌سازند باسحه‌ای‌ست. حرفهای گذشته هنوز عوض نشده. سفارش اجتماعی، یک اصطلاح قلبی دیگر عرفان اجتماعی، یا نمی‌دانم، چیزی بنویسد که مردم شما را قبول داشته باشند، و باید از مردم گرفت و به مردم پس داد. در حالی که زندگی عوض شده، ما عوض شده‌ایم، مفهوماً عوض شده. من حالا گو دزد داستان «درختان لیلکی» از کجا بیاورم؟

□ قدیمی: با این صحبت‌هایی که شد، فکر می‌کنید در «چاپ آخر زندگی» چقدر به خود نزدیک شده‌اید؟

■ رهبر: این کتاب می‌تواند معدل کار من باشد.

□ امیدي: همانطور که خودتان گفتید شما اغلب داستانهایتان را چندین بار می‌نویسید یا حتی در داستانهایی که چاپ کرده‌اید دست می‌برید. آیا جوهره‌ی کار تغییر نمی‌کند؟

■ رهبر: اگر هم بکنند باکی نیست. من باید به آنچه می‌خواهم برسم. گاهی لایه‌هایی هست که اذیت می‌کند. ژان پل سارتر تعهد Enyayement را مطرح کرد. جلال آل‌احمد هم اینجا بادش زد. شگفت این که در هر کجای دنیا چپها هم از تعهد سارتر اصالت وجودی Existentialist بدشان نیامد. اینها ته‌نشستایی هست که در داستانهای من هست. البته اعتقادی بی‌آلایش بوده آن موقع. و چیزهای دیگری در ویرایش.

□ قدیمی: در بعضی از داستانهایتان تأثیر چخوف حس می‌شود. چندتایی آدم را یاد

همینگوی می‌اندازد. ولی بیشتر از همه یک تلخی و حسرت عمیقی توی داستانها هست که مخصوص خود شماست و یک جور هم نشان می‌دهد که ناخودآگاه یا خودآگاه دنباله‌روی می‌کنید از صادق هدایت.

■ رهبر: کاش می‌شد تکه‌هایی از مصاحبه ویلیام فاکنر، ارنست همینگوی، ژرژ سیمون پلوسی نویسنده فرانسوی و... کنار هم می‌گذاشتم و می‌گفتم این مصاحبه‌ی من است. همینگوی در تأثیرپذیری خود از دیگران صورت بلند بالایی به دست می‌دهد که اسم چخوف هم در آن هست. و کار را به جایی می‌رساند که سر از موتزارت آهنگساز آلمانی در می‌آورد. وسط دعوا نرخ تعیین کنم و یک چیز خنده‌دار بگویم. در روزنامه‌ی دیواری مدرسه من باید در مورد صادق هدایت می‌نوشتم.

□ امیدي: چه سالی؟

■ رهبر: همان سالهای کلاس ده و بعد. من نوشتم هدایت از سیدمحمدعلی جمال‌زاده تأثیر پذیرفته. دلیل من هم داستان «محلل» هدایت بود و داستان «درد دل مُلا قربانلی» جمال‌زاده. «محلل» را در سالنامه‌ای قدیمی دیده بودم که نامش شده بود «درد دل میرزایداله». نمی‌دانم کسی این نام را گذاشته بود. میرزایداله آدم اصلی داستان «محلل» بود. الان هم به این عقیده هستم. روشن است که داستانهای هدایت خیلی از «یکی بود یکی نبود»، اولین و بهترین کتاب جمال‌زاده، جلوتر است. و حرف من چیزی را نقص نمی‌کرد. همان آقای تجلی‌پور که روزنامه‌ی دیواری زیر نظرش بود و نوشته‌ام را قبل از آمدن در روزنامه‌ی دیواری ندیده بود با من دعوا کرد که این چه بود تو نوشتی. هدایت اگر بداند از قبر در می‌آید و بار دیگر از دست تو خودکشی می‌کند!

□ امیدي: می‌شود این تحت تأثیر بودن را تعریف کنید.

■ رهبر: نویسنده هم مثل دیگران در زندگی شناور است. کسانی را به خود نزدیک می‌بیند. جای پای چند نفر را در «بوف کور» دیده باشند خوب است؟ با این حال «بوف کور» شخصی‌ترین اثر هدایت است که رنگ و ویژه‌ی او را در خود دارد.

□ قدیمی: نگاه شما به زن در چهار کتاب اولتان عاطفی‌تر است. مثل داستانهای «کشور»، «کوچه» و «شهر دوم». اما در «چاپ آخر زندگی» شما زن بخصوصی را در فرهنگ بخصوصی مطرح می‌کنید.

■ رهبر: از همان موقع، از داستانهای اولم شروع شده بود. چیزی داشت اتفاق می‌افتاد. در «کشور» دختری درس خوانده و تازه به دوران رسیده دوستش را از خود می‌راند. یا در «کوچه»، حتی کلفتی در جواب دوستش (کلفتی دیگر) که نصف صورتش سوخته می‌گوید: «تو هم شوهر می‌کنی.

اونوخ من یادت میارم، می‌گم اکرم این تو نبودی، پاک ناامید بودی، همش زار می‌زدی. می‌گفتی کسی منو نمی‌گیره. حالا چرا هی با آفات دعوا می‌کنی، چرا باهش سلوک نداری، چرا لجشو در میاری و بچه‌ها را می‌زنی.» یا در «شوهر دوم» زنها تصمیم گیرنده‌اند. من آن موقع اینها را از کجا آوردم نوشتم. خودم هم نمی‌دانم.

□ قدیمی: باز این زن در «دندان ازدها» فرق می‌کند. آیا از لحاظ فرهنگی زن خاصی را در نظر دارید؟

■ رهبر: اگر می‌گفتید تاریخی، اجتماعی، آشناتر بود.

□ قدیمی: دقیقاً همین است. فرهنگی را هم اضافه کنید.

■ رهبر: به هر حال زمانه بدل دارد. آدمها، مردوزن که در آن زندگی می‌کنند. چرا من باید به نوع خاصی از زن رسیده باشم؟

□ امید: وقتی ما از فرهنگ زمینداری به فرهنگ شهری وارد شدیم زن چه شد؟

■ رهبر: زن و مرد ندارد. اصل ستم چه می‌شود؟ مگر زن هم به زن ستم نمی‌کند؟ در داستان «سنگینگاه بیوقتی» سه مرد ستم دارند و یک زن. باید به این حرفهای روز آمد تن بدهم؟

□ قدیمی: یک شاخه از داستانها تان درباره‌ی هنر است. چهار داستان درباره‌ی هدایت، دو داستان درباره‌ی فاکتر، یک داستان درباره‌ی چسخوف و یک داستان درباره‌ی نیما. انگیزه‌ی این دلمشغولی چیست؟

■ رهبر: چیزی را که وجود ندارد، زندگی، جای خالی را می‌خواهم دست‌کم به خودم نشان بدهم. این راهم بگویم که هنرمند را تافته‌ی جدا بافته‌ای نمی‌دانم. یک آدم عادی که روشنفکر نیست، کتاب هم نمی‌خواند و با هنر هم سروکار ندارد، در برابر زندگی، در برابر گل، در برخورد با شهرداری ممکن است همان واکنش را نشان بدهد که هنرمند. تکه‌ای به «راه شیری آسمان» اضافه کرده‌ام. فاکتر به جلسه‌ای عمومی در هالیوود می‌رود. رئیس کل شرکت سینمایی سخنرانی می‌کند که چنین باید باشد چنان باید باشد. بعد از سخنرانی، فاکتر دست بلند می‌کند که سوالی دارد. همه ساکت می‌شوند که این آدم چه می‌خواهد بگوید. فاکتر می‌پرسد می‌توانم یک اتاق داشته باشم؟

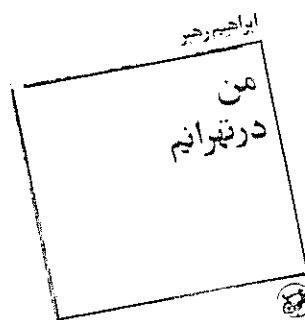
□ امید: منظور چیست؟

■ رهبر: می‌خواهد یک اتاق داشته باشد. توی آن دنیای گل و گشاد و پر از ریخت و پاش هالیوود یک اتاق چیزی نیست. اما مسأله‌ی او این است. وقتی جوان بودم، دلم می‌خواست با پول سروکار نداشته باشم، جایی باشد شام و ناهار بخورم، لباسی به من بدهند، اتاقی برای خواب و کمی پول توجیبی.

□ قدیمی: این مسأله دو سو دارد. یک روی

● فرهنگ بشری ارث پدر کسی نیست. ما چه بخواهیم چه نخواهیم در برخورد با آن هستیم.

● من به خودم اجازه نمی‌دهم به کسی بگویم گیلکی داستان نویس و شعر نگو. این که، گذشته نداریم، می‌توان پاسخی در ابتدا به ظاهر قانع‌کننده داد که باید از جایی شروع کرد و گذشته‌ی آیندگان را هم اکنون ساخت.



سخن با خواننده است که این آدمها چه زندگی‌هایی داشته‌اند. و سوی دیگر شما به زبان بی‌زبانی دارید می‌گویید این داستان آدمهای له شده است. به این فکر کرده‌اید؟

■ رهبر: داستانی هم که از زندگی بخوف مایه گرفته همینطور است.

□ امید: کدام داستان؟

■ رهبر: «گل در دهکده». در روزنامه‌ی نقش قلم رشت چاپ شده. اما گفتید روی سخن با خواننده است...

□ امید: نویسنده برای خواننده می‌نویسد؟

■ رهبر: من که خواننده‌ای ندارم. در این داستان زن به شوهر می‌گوید آشت را بخور، دوات را بخور. همه فکر می‌کنند چه زن دلسوزی‌ست و این مرد نمی‌فهمد. مرد می‌خواهد از آسایشگاه فرار کند. و آدمها له شده، نه این مسأله در ذهن من نبوده. فقط من بارها از خود سوال می‌کنم، این داستانش از کجا می‌آید؟ من چطور آنها را نوشته‌ام؟ من چرا آنها را نوشته‌ام؟

□ امید: برای شما همچنان ناشناخته است؟

■ رهبر: جوابش را پیدا می‌کنم.

□ امید: پیدا می‌کنید یا می‌دهید.

■ رهبر: پیدا می‌کنم.

□ امید: آن جواب چیست؟

■ رهبر: زندگی من همین است. این داستان آخری «دیندار...» که من یک لحظه قبل هم نمی‌دانستم می‌خواهم بنویسم.

□ امید: سالهاست، یا حداقل ده سال است که ما جز تیره و تاری هیچ چیز توی داستانهای شما نمی‌بینیم.

■ رهبر: گفتم که سال ۱۳۳۸ داستان «کوچه» را داده بودم مسابقه اطلاعات جوانان و دعوام شد. آنها داده بودند که پایان ناامید کننده‌اش را عوض کنم. آن موقع من بیست و یک سالم بود و هیچ داستانی چاپ نکرده بودم. تازه پنج سال بعد بود که اولین داستانم چاپ شد.

□ امید: چرا آن آدمها را می‌شود حس کرد و آدمهای این سوی مرز فرهنگ زمینداری را نه؟

■ رهبر: این به خواننده بستگی دارد.

□ قدیمی: مکمل سوال گیله‌وا، یعنی این سسوی مرز فرهنگ زمینداری نویسنده کلیدهای لازم را در داستانش نداد یا خواننده به این کلیدها نمی‌تواند دسترسی پیدا کند؟

□ امید: این‌طور نیست. نویسنده، این سالها چند داستان نوشته که اصلاً شایسته‌ی ایشان است. مثال می‌زنم. یکیش «نام کسما» یکی «خون شاعر» که در گیله‌وا چاپ شده،

یکی «ماهی» که چاپ نشده و یکی دوتای دیگر. در این داستانها نویسنده به شکل و موضوع مسلط است و می‌تواند تمام عنصرهای داستان را در خدمتش بگیرد. آن حدیث تلخ زندگی در این داستانها هم به کار گرفته شده، منتها با شایستگی تمام. مولوی می‌گوید: «هرکس کودور مانند از اصل خویش... من فکر می‌کنم نویسنده این شایستگی را به تمامی داشته که درباره‌ی این چیزها بنویسد. سوال این است که چرا این قدر تلخ؟ کسی که از زندگی صحبت می‌کند، کسی که با زندگی حرکت می‌کند، کسی که تقویم را براساس زندگی می‌گذارد، این‌گونه تلخ‌نگری، حتا روی تاریخ، آیا هنر را لنگ نمی‌کند. توضیح بسدهید چه تفاوتی است بین آن داستانهای نویسنده و این سه چهار داستان؟

■ رهبر: دست کم در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، به شرکت خواننده اهمیت داده می‌شود. خواننده در اثری که می‌خواند شرکت دارد و تکلیف داستان را مشخص می‌کند.

□ امید: ما از شما داریم سوال می‌کنیم.

■ رهبر: سوال کننده می‌تواند خواننده باشد یا نماینده خوانندگان.

□ امید: اگر توضیح بیشتری بدهید متشکریم.

■ رهبر: سعی می‌کنم سوال شما را بفهمم. باز این برمی‌گردد به خواننده. وقتی زندگی خواننده نفی می‌شود؟ من نمی‌توانم کاری بکنم. حتا ممکن است در اشتباه باشم. اما خواننده آنجا هست، حضور دارد، با تمام خواسته‌هایش، خواسته‌هایش در داستان برآورده نشده.

□ امید: درست می‌گویید...

■ رهبر: شاید حرف درستی باشد که آن چهار داستان حقانیت دارد. اما من چه کار می‌توانم بکنم. نمی‌توانم به زور بقبولانم که داستانهای دیگر هم هست.

□ امید: شما بگویید که چرا هست.

■ رهبر: همین را می‌خواهم بگویم. یک داستان ممکن است تبلور باشد، اما جدا نیست از داستانهای دیگر. هدایت ده تا «بوف کور» دارد. فقط «بوف کور» نیست. کسی که همه‌ی داستانهای هدایت را نخواند به «بوف کور» نمی‌رسد. داستان «تجلی» خود یک «بوف کور» کوچک است. طبیعی است که همه‌ی داستانها هم‌ارز نیستند.

□ امید: این‌طور نیست. این چهار پنج داستان تولدی دیگر است. زبان، تصویر، ساختمان، همه چیز در اوج است. اما در فلان داستان دیگر نویسنده دارد گزارش چیزی را به ما تحویل می‌دهد. در این داستانها نویسنده به اعماق رفته و بالا آمده و من خواننده را هم به اعماق می‌برد.

■ رهبر: چه فرقی است بین «خون شاعر» و در مثل

«کشتی‌ای بر مدیترانه»؟ آیا در این داستان گزارش چیزی دارد تحویل داده می‌شود؟

□ امید: در «خون شاعر» زبانش شاعرانه و هنرمندانه است. در «خون شاعر» ساختمان و ساختار کامل است. در «خون شاعر» خواننده می‌داند از کجا حرکت کرده به کجا می‌رسد. این مهم است. این جور هست که امریکای لاتین شد داستان‌نویس، بورخس شد داستان‌نویس، مارکز شد داستان‌نویس.

■ رهبر: من این حرفها را درباره‌ی «خون شاعر» واژه به واژه تکرار می‌کنم و به جای «خون شاعر» می‌گذارم «کشتی‌ای بر مدیترانه».

□ امید: نه، موضوع مهم است. شما بفرمایید که «کشتی‌ای بر مدیترانه» چرا مهم‌تر است.

■ رهبر: مگر دلیلی در این حرفهای شما برای «خون شاعر» بود؟ آقای قدیمی نمی‌دانم اینجا شاید هم یک وقتی در جایی دیگر گفتند، بعضی داستانها از افسانه‌ها و فرهنگ مردم است. شاید بتوان جداسازی موضوعی کرد. و این‌طوری داستان ساختار و زبان دیگری پیدا می‌کند. و این را نمی‌توان به حساب بومی بودن فضای داستان و آشنایی نویسنده دانست و بازگشت به اصل.

□ قدیمی: برخی از داستانهای «دود» و «سوگواران» ممکن است این برداشت بد را پیش بیاورد که در آنها جز تصویر فرهنگ و نوع زندگی گیلان مساله‌ی دیگری نیست.

■ رهبر: برداشت بد نیست. نمی‌خواند یا سوسری می‌خوانند. این اتفاق برای «شهر دوم» افتاده. داستان در ۲۲ صفحه است و در تهران می‌گذرد. نیم صفحه‌ی اولش از عروسی در «آباتر» می‌گوید. همان نیم صفحه را خوانده‌اند.

□ قدیمی: بعضی از داستانها تان به شعر تنه می‌زنند. بعضی نقاشی‌ست. آیا این دو رشته را هم تجربه کرده‌اید؟

■ رهبر: این سالها چیزهایی به نام شعر چاپ کرده‌ام. راه دست من نیست. کار در زخم می‌چرخد. یکی در واکنش شرارت می‌کند، یکی فریاد، یکی کاری عبث. اینها عبث‌کارهای من است. و دیگر اینکه اگر داستانهای من به شعر تنه می‌زند این ضعف آنهاست. داستان باید زبان خود را داشته باشد و شعر زبانش را.

□ قدیمی: منظور شعری‌ست که در پشت داستانها به آن می‌رسیم، نه زبان داستانها.

■ رهبر: اما حسرت نقاشی همیشه در من هست. دیوانه‌ی نقاشی بودم. باید نقاش می‌شدم. در دبستان و دبیرستان بیشتر وقت به نقاشی می‌گذشت. درسی داشتیم «رسم و نقاشی». رسم شکل‌های هندسی بود که در دفترهای شطرنجی می‌کشیدیم و رنگ می‌کردیم. نمی‌دانم کلاس چندم ابتدایی بود. خانم معلم گفته بود اگر برادر بزرگتری دارید که کلاس

بالاتر است، رسمهای او را بیاورید که از روی آنها به شما بدهیم بکشید. من رسم تازه‌ای کشیدم آوردم. معلم گفت مال برادر بزرگت هست؟ گفتم برادر ندارم. گفت از پسر همسایه گرفته‌ای؟ گفتم نه. گفت از جایی برداشته‌ای؟ و منتظر جواب نماند، معلم و همه‌ی بچه‌ها خندیدند.

کلاس دهم بودم. انشا داده بودند «یک روز برفی زمستانی را بنویسید». من داستان نوشتم. پسر زنی در ده تنها مانده. پسرش سر باز است و به جنگ رفته که از میهن دفاع کند. دختری روز برفی به پسرزن کمک می‌کند. غروب آن روز پسر برمی‌گردد. اسم پسر بود جمال و اسم دختر جمیله. یک جمله‌اش که شاگردیهایم دم گرفته بودند یادم هست پسر وقتی دختر را می‌بیند می‌گوید: (اوه، جمیله چه خوشگل شده‌ای؟) و همان شب با دختر عروسی می‌کند. پسرزن صبح عروسی مرده. همشاگردیها گفتند از مجله‌ها برداشته، دزدی‌ست. یک حافظ کوچک جایزه گرفتم، «از طرف دبیر انشا آقای تجلی‌پور» و به امضای «مدیر دبیرستان شمس صومعه‌سرا - رضوی نژاد». هنوز دارمش. آن داستان سوزناک از بین رفت. از بین بردمش.

اما این سالها از اینجا و آنجا برمی‌آورم. داستان و نوشته‌های دیگران در داستانم می‌آورم. در نقاشی قرن بیستم به آن می‌گویند کلاژ Collage (چسبانکی).

□ امید: از داستان نویسی در ایران بگویید.

■ رهبر: در گذشته، چهار نویسنده‌ی برجسته داشتیم. جمال‌زاده، هدایت، بزرگ علوی و صادق چوبک. شاید با کمی چشم‌پوشی بتوان جلال آل‌احمد را که بازیگوار تا «مدیر مدرسه» (۱۳۳۷) خود را کشید نفر پنجم به شمار آورد. من اولین مجموعه‌اش «دید و بازدید» را که نوآوری‌هایی داشت بهترین کارش می‌دانم. اینجا حرف دیگری می‌خواهم بزنم. از این پنج نفر تنها هدایت تا آخرین لحظه داستان نویسی باقی ماند. و در دوره‌ی بعد بهرام صادقی. مهم نیست که داستان می‌نوشتند یا نه. اما زندگی دیگری نداشتند. بقیه هر کدام گرفتاری و بهانه‌ای پیدا کردند. جمال‌زاده از نوشته‌ی «رویای صادق» پدرش سیدجمال‌الدین واعظ درسهایی آموخت، اما شاید از سرنوشت او ترسید که رفت ساکن ژنو شد و کتابهای زیادی نوشت که هیچ‌کدام چیزی بر «یکی بود یکی نبود» نیفزودند. بزرگ علوی که اولهای فروردین ۱۳۳۲ راهش به خارج کشید می‌گفت، دوازده سال دست به قلم نبرد، برای اینکه در آلمان شرقی به کسی نان مفتکی نمی‌دهند. و رفت پرفسور شد. حسرت می‌خورد که کاش مانند چوبک خانه‌ای در لندن داشت و از آلمان شرقی در می‌آمد. و چوبک آخرین داستان با ارزشش «چراغ آخر» ۱۳۳۱ در مجله‌ی سخن چاپ شد. بعد از آن دنبال زندگی بی دغدغه‌اش راه افتاد. چهار کتاب هم

منتشر کرد که دست کم از نظر حجم دو برابر دو کتاب اولش «خیمه شببازی» و «انتری که لوطیش مرده بود» می‌شد. ولی دیگر نبود. این سرنوشت همدی هنرمندان جهان است.

□ امیدوی: این چیست که سرنوشت همه‌ی هنرمندان جهان است؟

■ رهبر: هر کس هر جور دوست دارد زندگی می‌کند. به کسی نمی‌توان دستور داد. اما یکی با هنرش زندگی می‌کند و یکی می‌خواهد همه چیز را با هم داشته باشد.

□ امیدوی: این دو تا اینقدر با هم تضاد دارند؟

■ رهبر: من تجربه‌ی دیگری ندارم. گابریل گارسیا مارکز وقتی «توفان برگ» و «صد سال تنهایی» را می‌نوشت زندگی‌اش چه بود و زندگی بعدیش چه ارمغانی آورد؟ من اگر به جای او بودم از نوشتن داستانهای «زائران غریب» شرم می‌کردم. چند باره شدن چه درونی چه بیرونی بازدارنده است. غلامحسین سعادی که آل‌احمد او را به طرفی می‌کشید و دیگران به طرفی، این زبان را کرد.

□ امیدوی: پس کی نویسنده است؟

■ رهبر: کسی که «گیلگمش» را نوشته، سوفکل که «ادیپ شهریار» را، جیمزجویس که «دوبلینها» را و نویسنده‌ی «مادلن» و «فردا»...

□ امیدوی: داستان‌نویسی جنوب ایران اغلب تحت تاثیر غرب بوده و شمال تحت تاثیر روسیه. شما داستان‌نویسی گیلان را چگونه می‌بینید؟

■ رهبر: اولین کسی که می‌شناسم کریم کشاورز است. از او مجموعه داستان «فی مدّة المعلومه» را ۱۳۵۵ امیرکبیر منتشر کرده. داستانی در آن هست «بیچاره کنیش». کنیشی از آن سوی خزر سوار کشتی شده به مقصد این سو و بلایایی سرش می‌آید. همان داستان گوگول و تورگنیف و چخوف است که به شمال می‌رسد. اما این تأثیر در برگرفته نیست. بیش و کم البته دیده می‌شود. به آذین که بعد از اوست، تحصیلکرده‌ی فرانسه است و چشمش به رومن رولان و آن نوع ادبیات. محمدعلی افراشته نمی‌دانم چخوف را می‌شناخته، داستانهای طنزآمیزی نوشته که ترفند و نثرش پربدک نیست. بعد هم علی مستوفی (احمد صادق مترجم معروف دهه‌ی ۲۰) با «خورشید می‌دمد» و داستانهایی در اینجا و آنجا. رمانچه‌ای هم دیده‌ام به نام «خان گیلان» (تاریخ نشر ۱۳۱۱) از فاجه‌ی زندگی خان احمد گیلانی آخرین پادشاه کیایی لاهیجان که محمدعلی صفاری نوشته. در دوره‌ی پانزده ساله‌ی

۱۳۴۷ - ۱۳۳۲ هم دوره‌های ما در داستان‌نویسی گیلان از راه می‌رسند و حضور دارند. به ترتیب سن و سال: عباس حاکی، محمدحسن جهری، مجید دانش آراسته، احمد آذرهوشنگ، محمدحسن عباسپور تمیجانی، هادی جامعی، محمد آقازاده، منوچهر

لمعه، حمید قدیمی حرفه، محمود طیاری، اکبر رادی، احمدرضا دریایی، اسماعیل خسرومرادی، احمد مسعودی، حسن حسام.

□ امیدوی: با ادبیات گیلکی آشنا هستید و می‌خوانید؟

■ رهبر: در دیباچه‌ی «تاریخ گیلان و دیلستان» نوشته‌ی سید ظهیرالدین مرعشی (قرن نهم) آمده. «مقدمه‌ی کتاب در ذکر اصطلاحات گیل و دیلم بود [که] یکسره از میان رفته است». قضایا بلای روزگار! میرزا ابوالقاسم افصح‌الستکلین در روزنامه‌ی «خیرالکلام» (۱۲ - ۱۲۸۶) خود مقاله‌هایی دارد که گیلکی هم قاتی آن هست. شاید سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۳۳ یکی دو روزنامه‌ی گیلکی در رشت چند شماره‌ای در آمده که من خبر دقیق ندارم. بعد از انقلاب در روزنامه‌ی «دامون» و مجله‌ی «گیله‌وا» نثر گیلکی آمده. محمود طیاری اصطلاحهای با ارزشی را در نثر گیلکیش آورد.

□ امیدوی: از زبان «گیله‌وایی» هم صحبت است!

■ رهبر: این از یک شوخی فراتر نمی‌رود. من به خودم اجازه نمی‌دهم به کسی بگویم گیلکی داستان نویس و شعر نگو. این که ما گذشته نداریم، می‌توان پاسخی در ابتدا به ظاهر قانع کننده داد که باید از جایی شروع کرد و گذشته‌ی آیندگان را هم اکنون ساخت. اما این کار چقدر انجام شدنی‌ست و برد دارد؟ از بسیاری بازدارنده‌های ریشه‌ای که بگذریم و مشکل خط هم حل شود، مردم و نسل حاضر و نسل در راه می‌پذیرند که در کنار فارسی کسی هم گیلکی بخواند؟

□ امیدوی: پس این زبانها باید از بین برود؟

■ رهبر: دست من نیست. چند سال پیش به آقای جکتاجی گفتم خیلی دلم می‌خواست داستانهایم را به گیلکی می‌نوشتم. من به گیلکی می‌توانستم راحت‌تر تخیل و فکر کنم. اما چگونه می‌توانستم این تجربه را انجام دهم.

□ امیدوی: شعر گیلکی چطور؟

■ رهبر: شعر گیلکی کمی در گذشته هست. چارداها و ترانه‌ها که زیاد هم به وزن عروض بدهکار نیست و سینه به سینه به اکنون رسیده. افسوس که هیچوقت کاری جدی و به روش علمی در جمع‌آوری آنجا انجام نشده. بیشترش از یاد روزگار رفته. کاش ده بیست درصدی که باقی مانده با ضبط صوت ماندگارش کنند. همچنین افسانه‌ها و قصه‌ها و نقلهای گیلکی را. پژوهش در واژه‌ها و ساختار زبانی آنها به غنای زبان فارسی هم می‌تواند کمک کند.

در شعر گیلکی شرفشاه گیلانی یا دولایی (دولاب، گسکر) را از قرن هشتم داریم. پژوهش روش شناسانه‌ی آقای عباس حاکی برای خواندن و یافتن وزن (گویاهجایی) معنی شعرهای دیوان شرفشاه ارزشمند است. و هنوز بسیاری از رازهای

زبان شرفشاه سر به مهر مانده. اگر گشوده شود، می‌توان فرهنگی بسامدی از واژه‌های گذشته‌ی زبان گیلکی سامان داد. و تحقیق ساختاری زبان این شعرها هم در گشوده‌ی دیگری ست. شرفشاهی آهنگی هم در گیلکی هست که به گمان در مایه‌ی شور باشد و شعرهای شرفشاه را می‌خوانند.

قاسم انوار (قرن نهم) هم در شعرهایش، بیت، مصرع و عبارتهایی به گیلکی دارد. می‌رسیم به میرزا حسین خان کسنایی. «بیا بیشیم کوهانه جور دورجه آدم گلکا/ دوکونیم تالش جور کوت ماتم گلکا»، کسوت ماتم که فارسی زبان می‌گوید «لباس عزا» و گیلکی می‌شود «عزرا لباس» خیلی عربی‌ست. این از ارزش میرزا حسین خان کسنایی نمی‌کاهد. اما فارسی‌زدگی در ساختار زبان گیلکی می‌بینیم لنگی از همان ابتدا ما را دنبال می‌کند. به دنبال سراج هست و شاعران دیگر. افراشته طنز سراسر است. معلم بود آخرهای «دهه‌ی اول ۱۳۰۰ در صومعه‌سرا. بی‌گمان نیست از زبان و فرهنگ بومی آن سنتها سود جسته باشد. وقتی در شأن گیله مرد (روستایی) می‌گوید «تی دیم پرا شورم شوره / کی ره آجور میسره» (برو رویت رامه می‌شوید / برای کی این جور میسر است). این تصویر آن زمان در بیرون از شعر واقعیت داشته. اما امروز از تصویرهای گذشته وام گرفته می‌شود. نارساییهای گذشته را به امروز می‌آورند. البته این گرفتاری در گستره‌ی غیرگیلان و غیرگیلکی هم دامنگیر است.

امروز در گیلکی ترانه بهتر می‌تواند مانور بکند و زمانه‌ها را در نوردد، به ویژه اگر همسفر آهنگی در خور هم باشد. شعرهای جهانگیر سرتیپ‌پور را که گاهی هم دو زبانه است به یاد بیاوریم که با ما زندگی کرد و پابه پای ما آمد و به آینده هم خواهد پیوست: «آفتاب خیزان»، «سازه ناقاره جمعه بازار»، «شب بو زمستان بو»...

□ امیدوی: نظرتان را در باره‌ی مجله‌ی گیله‌وا بگویید.

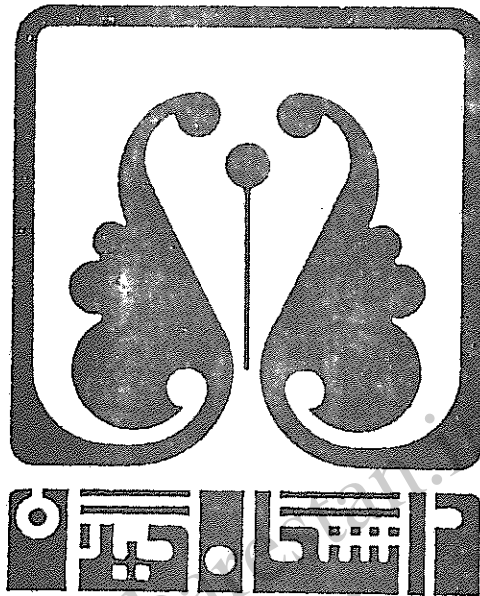
■ رهبر: هر چراغی که روشن شود، روشنی‌ست. یکی آنجا ایستاده چراغ کوچکی در دست دارد. در نقد باز است. اما اگر نقد هزارویک معنی و سنت و سو داشته باشد، یکی از آنها این نیست که عقیده‌ی غیرو دارنده‌ی آن عقیده باید از بین برود. رفتاری که مخالفان گیله‌وا با آن می‌کنند.

□ امیدوی: آیا حرف دیگری باقی مانده است؟

■ رهبر: این حرفهایی که زدم، فردا ممکن است بگویم، درست نیست. چون آنچه را که باید بگویم نگفتم. نه اینکه نخواستم. نتوانستم. برمی‌گردم به داستان که چیز دیگری ست.

□ امیدوی: آقای رهبر از شما متشکریم که در این مصاحبه شرکت کردید.

■ رهبر: من هم متشکرم.



دانشگاه گیلان ۲۰ ساله شد

دکتر عبدالکریم گلشنی

دانشگاههای آلمان غربی، طرح پیشنهادی تأسیس یک دانشگاه آلمانی زبان در ایران، در اجلاس کنفرانس رؤسای دانشگاههای آلمان غربی (Westdeutsche Rektorenkonferenz) به تصویب رسید و نتیجه قطعنامه‌ای رسماً اعلام گردید.^(۱) اجرای این طرح از سوی دولت ایران سالها به تأخیر افتاد تا عاقبت در پی توافق دولتی، دانشگاه گیلان در سال ۱۳۵۴ در رشت تأسیس شد و از ۱۳۵۶ شمسی به فعالیت آموزشی پرداخت.

تاریخچه

روابط فرهنگی ایران و آلمان با ایجاد نخستین «مدرسه آلمانی زبان» در سال ۱۹۰۵ میلادی، در تهران، فصل نوینی یافت.^(۲) استقبال خانواده‌های اشراف ایرانی از این آموزشگاه و تشکیل «انجمن مدرسه آلمانی در ایران» توسط وزیر مختار آلمان

دیرستانهای «استان اول» ضروری می‌نمود. تلاش خیرخواهان در پایتخت و گیلان، برای تحقق این خواسته عمومی، که شرایط آن در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ به طور نسبی فراهم شده بود، به نتیجه نرسید، اما مجموعه فعالیت‌های فردی و گروهی نیکمردان و دانشوران، نامه‌ها، تلگرافها و مصاحبه‌های دولتمردان و مقالات نویسندگان در جهت حفظ، اشاعه و ارتقاء دانش، یک مجاهدت علمی بود و می‌تواند مدخلی باشد برای کتاب یا تاریخ دانشگاه گیلان، که تهیه و تدوین آن به عنوان رساله پایان نامه دانشگاهی بر عهده پژوهشگران است.

در سال ۱۳۴۰ شمسی (۱۹۶۱ میلادی) به لحاظ توسعه روابط سیاسی - اقتصادی ایران و آلمان و گسترش مبادلات فرهنگی بین دو کشور و اشتغال بیش از ۳۰۰۰ (سه هزار) دانشجوی ایرانی به تحصیل در

به دوست پاکدل، روانشاد
هادی همدی (۱۳۶۹ - ۱۳۰۹)

پیدایش نظام تعلیمات جدید در گیلان، به قرن گذشته باز می‌گردد و زمینه‌های موجود رشد معارف در تشکیل انجمن‌های مترقی عصر انقلاب مشروطه تأثیر گذاشت.

شخصیت‌های روحانی و ملی و مجامع فرهنگی و هنری با تجربه‌های دوران جنبش جنگل و همراهی جمعیت‌های خیریه، بزودی در احداث مؤسسات آموزشی، درمانی و تربیتی گیلان پیشقدم شدند. اقبال مردم و فرهنگیان از مدارس، سطح تعلیمات متوسطه را، از لحاظ کمتی و کیفی، به مرحله‌ای رساند، که وجود یک دانشگاه برای فارغ‌التحصیلان

در ۱۹۰۷، تعداد محصلین مدرسه را افزایش داد، به طوری که این رقم در سال ۱۹۱۴ بالغ بر ۷۰۰ نفر بود.^(۳) با شروع جنگ جهانی اول «مدرسه آلمانی» بر اثر فشار سیاسی متفقین، موقتاً تعطیل شد اما در جریان جنگ و سالهای پس از آن، شهر برلین مرکز تجمع گروهی از دانشمندان و نویسندگان ایرانی بود که با حمایت «کمیته ملی ایرانیان» و «انجمن ایران و آلمان»، و دیگر نهادهای یک کانون مهم فرهنگی تبدیل گردید. انتشار مجلات کاوه، ایرانشهر، آزادی شرق، فرنگستان، علم و هنر و ایران باستان و تألیف کتابها و ترجمه مقالات بی‌شمار و ایجاد چاپخانه‌های عبدالشکور تبریزی و کاویانی و کتابفروشی ایرانشهر در پایتخت آلمان، حاصل این دوران پر ثمر است.^(۴) در سالهای بین دو جنگ جهانی، صدها دانش آموز و دانشجوی ایرانی در دبیرستانها، مدارس حرفه‌ای و دانشگاههای آلمان به تحصیل اشتغال داشتند که بعد از دریافت تخصص به وطن باز گشتند.

بعد از تأسیس جمهوری فدرال آلمان (BRD) در سال ۱۹۴۹ (۱۳۲۸)، سیاستمداران این کشور برای زدودن جنایات نازی‌ها و اعاده اعتبار علمی به مراکز پژوهشی خود، برنامه‌های وسیعی را در زمینه گسترش مبادلات فرهنگی بین دول و ملل جهان تدارک دیدند. دانشمندان و کاشفین آلمانی از نابودی گنجینه‌ها و آثار هنری و ویرانی کتابخانه‌ها در زمان جنگ به شدت رنج می‌بردند و بیم آن داشتند که سالها در انزوای علمی به سر برند. احساس درونی جامعه آکادمیک آلمان پس از جنگ در پیام هلموت ریتز (۱۹۷۱-۱۸۹۲)، مستشرق عطارشناس آلمانی، به درستی انعکاس یافته است. او دعوت خود را از همکاران خارجی، برای تصحیح و نشر نسخه‌های خطی شرقی تازه‌یاب در استانبول، با این عبارت «کلیله و دمنه» به پایان می‌برد: «فقط با اتحاد نیروها و اتفاق نظر می‌توان بار سنگین را به سر منزل مقصود رساند».^(۵)

در سال ۱۹۵۱ (۱۳۳۰) روابط دیپلماتی ایران و آلمان غربی، با تأسیس دفتر هیأت نمایندگی ایران در کمیسیون عالی متفقین در شهر اشتوتگارت، تجدید شد و ۲ سال بعد با انتقال این دفتر به شهر کُنن، هیأت نمایندگی به سفارت ایران تبدیل گردید.^(۶) در همین سنوات گروهی از ایرانشناسان آلمانی و دوستانداران فرهنگ و ادب فارسی و ایرانیان مقیم آن کشور، «انجمن ایران و آلمان» را با حمایت مؤسسه روابط خارجی آلمان، دوباره تأسیس کردند که از اهداف عمده آن، توسعه امور دانشگاهی، مبادله استاد، تکنسین، دانشجو، کتاب و نشریات علمی به هر دو زبان بود.^(۷) مسافرت

جوانان ایرانی با گذرنامه‌های عادی به آلمان و ثبت نام در مؤسسات علمی و دانشگاهها، ضرورت ایجاد «سازمان سرپرستی دانشجویان ایرانی» را فراهم نمود. در سال تحصیلی ۶۱-۱۹۶۰ تعداد دانشجویان ایرانی در دانشگاههای آلمان غربی بالاترین رقم میان دانشجویان خارجی در آن سال و تا آن زمان به شمار می‌رفت و همین امر یکی از عوامل پیشنهاد و تصویب طرح تأسیس یک دانشگاه آلمانی زبان در ایران بوده است.

انگیزه سیاسی - فرهنگی دولت فدرال آلمان برای اجرای این پروژه بزرگ در ایران، احتمالاً به مسائل زیر بستگی داشت:

۱ - توجه به پیشینه مناسبات فرهنگی دو کشور، به ویژه از اوائل قرن حاضر میلادی و انتقال تکنیک، صنعت، فرهنگ و زبان آلمانی (با تأسیس انستیتو گوته در تهران، در سرزمینی با تمدن کهن و فرهنگ درخشان.

۲ - جلب دانشجویان به مراکز دانش با تجهیزات مدرن پژوهش و ارائه تعلیمات عالی برای شناخت دانشگاه و انتقال دانش.

۳ - جذب دانشجویان و محققان کشورهای شرق نزدیک و خاورمیانه و دیگر ملیت‌ها به دانشگاه جدید تأسیس در ایران به همکاری استادان و فارغ‌التحصیلان ایرانی.^(۸)

۴ - خنثی کردن آثار «دیوار برلین»، که در ماه اوت ۱۹۶۱ (مرداد ۱۳۴۰) از طرف جمهوری دموکراتیک آلمان (=DDR) بر پا شده بود و دو منطقه پایتخت سابق آلمان را، ظاهراً برای جلوگیری از فرار اهالی آلمان شرقی به غرب، از هم جدا می‌کرد.^(۹)

۵ - توسعه روابط اقتصادی با گروه کشورهای طرفدار غرب (از جمله ایران) و اشتغال میلیونها کارگر خارجی مهمان (GASTARBEITER) در آلمان دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی.

در نشریه «منابع آلمانی مبادلات فرهنگی بین‌الملل» آمده است که دولت ایران بررسی طرح پیشنهادی مذکور را به خاطر هزینه مالی سنگین آن به وقت دیگری موکول نموده و بحث آن را مسکوت گذاشت،^(۱۰) اما واقعیت چیز دیگری بود و بحران سیاسی - اجتماعی داخلی در سال ۱۳۴۰، همچون تعطیل دانشگاه تهران (از بهمن ۳۹ تا فروردین ۴۰)، اعتصاب سراسری معلمان کشور و کشته شدن یک فرهنگی بنام عبدالحسین خانعلی در تظاهرات میدان بهارستان (اردیبهشت ۴۰)، انحلال مجلسین شورای ملی و سنا توسط شاه و دستگیری رجال سیاسی (نیمه اول ۴۰)^(۱۱) و اجرای قانون اصلاحات ارضی در گیلان (نیمه دوم ۴۰)، فضای مناسبی برای مطرح کردن دانشگاه نوبنیاد باقی نگذاشت و پرونده رسیدگی به آن موقتاً بسته شد.

در سال ۱۳۵۱ ویلی برانت، صدر اعظم وقت آلمان، همراه هیأتی از کارشناسان سیاسی - اقتصادی به ایران سفر کرد. در ملاقات سران دو کشور، مقامات ایرانی تمایل خود را برای تجدید مذاکره پیرامون احداث دانشگاه ابراز داشتند.^(۱۲) به دنبال آن کمیته‌های تخصصی در تهران و بُن تشکیل گردید و برنامه‌های پیشنهادی به جریان افتاد. سال بعد (۱۹۷۳) با افزایش نرخ جهانی نفت و درآمد کلان ایران از فروش آن، دولتسردان آلمانی ابتکار عمل را به دست گرفتند. دکتر فیل بینگر، رئیس مجلس نمایندگان ایالات آلمان، پس از بررسی و تبادل نظر

راهنمای کوچک

انتخاب نام‌های گیلانی

برای دختران و پسران

مغازه‌ها و شرکت‌ها

قابل استفاده برای

پدران و مادران گیلانی که علاقمند به گزینش یک نام اصیل بومی برای فرزندان خویش هستند. مدیران شرکت‌ها و مؤسسات تولیدی، صنعتی، خدماتی و صاحبان مغازه‌ها که تمایل به انتخاب نامی بومی برای واحدهای خود دارند و خلاصه هر گیلانی اصیل و علاقمندی که طرحی نو برای کار و فعالیت خویش دارد

نامهای گیلانی

برای دختران و پسران

مغازه‌ها و شرکت‌ها

م.ب.م.م

قابل وصول در هر نقطه کشور

در ازای ارسال ۷۰ تومان تمبر به نشانی «گیله‌وا»

و توافق با یکی از وزیران کابینه، مقدمات کار را از هر جهت آماده کرد و شرایط جدید را در سپتامبر ۱۹۷۴ (شهریور ۱۳۵۳) به این شرح پیشنهاد نمود: کلیه هزینه‌های مالی طرح، زمین، ساختمان، وسایل و غیره بر عهده دولت ایران بوده و در مقابل حکومت آلمان با نظارت و سرپرستی جامع بر اجرای طرح، تعهدات خود را نسبت به تهیه و تدارک هسته علمی، نیروی کار و پرسنل ضروری و مفید، به ترتیب الهم فالاهم انجام دهد.^(۱۲۲) همان سال پروفیسور لوی سینک، وزیر فدرال مأموریت داشت تا تصمیم نهائی درباره شالوده کار، برنامه ریزی دانشگاه، رشته‌های تحصیلی مورد نیاز، مراحل آموزشی، گروه‌های تخصصی، مقاطع پایانی دروس، احتیاجات نیروی انسانی، آیین‌نامه‌ها و مقررات و همچنین ظرفیت تکمیلی و محل دانشگاه را به اطلاع دولت برساند. برای تقسیم مسئولیت‌ها، همکاری بعضی ایالات آلمان، که از امکانات فرهنگی - علمی برتری برخوردار بودند، از سوی کنفرانس مشترک رؤسای مجالس نمایندگان و وزرای فرهنگ ایالات در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) تأیید شد و ایالت بادن - وورتمبرگ و مرکز آن اشتونگارت، آماده انجام تدارکات برنامه‌ای گردید.^(۱۲۴) در آوریل همان سال، پروفیسور لوی سینک اولین طرح پیشنهادی نخستین دانشگاه آلمانی زبان را در اختیار دولت فدرال و مجلس ایالات گذاشت و خود با عنوان سرپرست یک هیأت آلمانی به ایران عزیمت کرد.^(۱۲۵) کارشناسان این هیأت، پس از بازدید از مراکز چهار استان پیشنهادی دولت ایران (رشت، کرمانشاه، ارومیه «رضائیه سابق»، قزوین) و بررسی‌های جانبی، استان گیلان را برای احداث دانشگاه جدید مناسب تشخیص داده و شرایط مطلوب و امکانات فراوان آن را در جهت تکامل برنامه‌های آتی دانشگاه پسندیدند.^(۱۲۶)

گیلان در مجاورت دریا، با فضای وسیع سبز و فاصله نسبتاً کوتاه تا پایتخت، به لحاظ تاریخی نیز برای هیأت آلمانی اهمیت داشت. آدام اولتاریوس (۱۶۷۱ - ۱۵۹۹)، ایرانگرد عصر صفوی، نخستین مترجم گلستان سعدی به آلمانی^(۱۲۷) و از پیشکوتان حوزه ایرانشناسی آلمان،^(۱۲۸) ۳۶۰ سال پیش (ژانویه ۱۶۳۸ / رمضان ۱۰۴۷ قمری) در سفرنامه‌اش گیلان حاصلخیز را هندوستان ایران و بهشت زمینی نامیده^(۱۲۹) و همسفر او پاول فلمینگ (۱۶۴۰ - ۱۶۰۹) در قطعه شعری پراحساس، زیبایی‌های دامنه سفیدرود را «جلوه‌ای از جمال الهی» دانسته است.^(۱۳۰) وصف محاسن گیلان در ستون کهن تاریخی و ادبی آلمان و توصیف ایرانشناسان معاصر این کشور در اجلاس کارشناسان سمینار یک روزه اشتونگارت (۲۷ ژانویه ۱۹۷۶ / ۷ بهمن ۱۳۵۴)، امتیاز استان گیلان را نسبت به سایر

مراکز پیشنهادی، افزایش داد.^(۱۳۱) پروفیسور هانس روبرت روسر، ایرانشناس و استاد دانشگاه فرایبورگ در سخنرانی خود، قیام تاریخی شاه اسماعیل اول مؤسس سلسله صفوی را از گیلان (تابستان ۹۰۴ قمری / ۱۴۹۹ میلادی) با وحدت مذهبی ایرانیان در پنج قرن اخیر پیوند داده و با الهام از این تحول عظیم اجتماعی، احداث دانشگاه نوین را در گیلان، نقطه عطفی در حرکت‌ها و نوآوری‌های علمی سراسر ایران خوانده است.^(۱۳۲) تأسیس دانشگاه گیلان در سفر رسمی هلموت اشمیت، صدر اعظم آلمان به ایران، در آبان ۱۳۵۴ (نوامبر ۱۹۷۵)، قطعیت یافت و موافقت‌نامه مربوط به آن در یک قرارداد همکاریهای فرهنگی بین دو کشور، در تهران به امضای سران ایران و آلمان رسید.^(۱۳۳)

برای اجرای برنامه‌های پیشنهادی و رایزنی با کارشناسان و کسب تجربه و همچنین آگاهی مطبوعات و رسانه‌های آلمان و ایران از چگونگی روند تکاملی دانشگاه گیلان و آشنائی با اولین رئیس آن، پروفیسور سپاسگزاریان^(۱۳۴) به ابتکار وزارت فرهنگ بادن - وورتمبرگ، سمینار اشتونگارت با حضور ۱۰۰ نفر از استادان و ایرانشناسان آلمانی و مدعوین ایرانی در ۷ بهمن ۱۳۵۴ برگزار گردید. حاصل مذاکرات این نشست جالب علمی، علاقه و تمایل ایرانیان را به رشته‌های علوم کشاورزی، علوم تکنولوژی و علوم پزشکی بیش از دیگر گروه‌های آموزشی نشان داد و در مقابل مسئولان آلمانی علاوه بر آن بخشها، خواستار تأسیس رشته‌های زبان و ادبیات آلمانی، ایرانشناسی با سهم مستشرقین آلمانی در شناخت و معرفی آثار تمدنی و فرهنگی ایران و نیز پژوهشهای جدید در دانش زیست محیطی و منابع طبیعی بودند.^(۱۳۵) شناخت مسائل اساسی محیط زیست و طبقه بندی و تعیین ارزش و جایگاه انسان و طبیعت، نه تنها مانع تکرار اشتباهات گذشتگان در نابودی بخشی از منابع انسانی و طبیعی خواهد شد، بلکه کاربرد علمی آن نیز در برنامه‌ریزی‌های دراز مدت مؤثر است.

دانشگاه گیلان اینک با اندوخته تجربه‌های ۲۰ ساله و تلاش همکاران دانشگاهی، یقیناً راههای مناسب‌تری را در ایجاد فضای علمی و انتقال دانش و فن شناسائی نموده و همگام با کاروان علم و تقوا و دانش و پژوهش به پیش می‌رود.

پی نوشت‌ها

۱ - گرد ونگ، مسائل فرهنگی و آموزشی ایران و آلمان؛ تأسیس دانشگاه آلمانی زبان گیلان در رشت، ناشر مؤسسه روابط خارجی آلمان، اشتونگارت ۱۹۷۶، ص ۱۲۹

۲ - احمد مهرداد، روابط ایران و آلمان ۱۹۳۳ - ۱۹۱۸ (آلمانی)، چاپ دوم با تجدید نظر، فرانکفورت ۱۹۷۹، ص ۴۴۷

۳ - احمد مهرداد، همان، ص ۴۴۸ - ۴۴۷

۴ - محمود کوروس، دیدگاه‌های روابط فرهنگی ایران و آلمان در گذشته و حال، ناشر مؤسسه ... اشتونگارت ۱۹۷۶، ص ۱۲۱؛ احمد مهرداد، همان، ص ۴۷۵ - ۴۴۷

۵ - فریتس مایر، /بادی از/ هلموت ریتز، *Der Islam*، جلد ۴۸ (۱۹۷۲)، دفتر ۲، ص ۱۹۷

۶ و ۷ - محمود کوروس، همان، ص ۱۲۳ - ۱۲۲

۸ - ارنست ی. تیچ، مقدمه‌ای بر سمینار اشتونگارت، ناشر مؤسسه ...، ص ۸ - ۷، اطلاعات، شماره ۱۴۸۵۱ (۱۳ آبان ۱۳۵۴)، ص ۲۵ (مصاحبه مطبوعاتی هلموت اشمیت، صدر اعظم آلمان در تهران).

۹ - دایرة المعارف ورلدبوک *The world Book Encyclopedia* (۲۲ جلدی)، شیکاگو (آمریکا)، چاپ ۱۹۹۵، جلد ۲، ص ۲۵۱ و ۲۵۴

۱۰ - گرد ونگ، همان، ص ۱۳۴؛ ارنست ی. تیچ، همان، ص ۸

۱۱ - باقر عاقلی، روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد ۲، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۲۷ - ۱۲۰

۱۲ - گرد ونگ، همانجا؛ ارنست ی. تیچ، ایضاً همانجا. ۱۴۱۳ - گرد ونگ، همان مأخذ

۱۳ و ۱۶ - گرد ونگ، همان، ص ۱۳۵

۱۷ - فرانسوز بهزاد، آدام اولتاریوس *persianischer Rosenthae* تحقیقاتی درباره ترجمه گلستان سعدی در قرن ۱۷ (رساله پایان نامه دکتری)، گوتینگن / آلمان / ۱۹۷۰

۱۸ - برنولد اشپولر، «سهم آلمان در تحقیقات ایرانشناسی»، ران ملخ، /جشن نامه/ سید حسن تقی زاده، لندن ۱۹۶۲، ص ۲۳۵

۱۹ - سفرنامه آدام اولتاریوس /متن آلمانی/، چاپ جدید (با توضیحات کامل)، به کوشش دیتر لوهسایر، توینگن ۱۹۷۱، ص ۶۹۸

۲۰ - آدام اولتاریوس، همان، ص ۶۹۹ - ۶۹۸ / ۲/ قطعه شعر در وصف آبادی «پله روبر» از پاول فلمینگ /

۲۱ - عبدالکریم گلشنی، زیبایی‌های گیلان در اشعار پاول فلمینگ (شاعر آلمانی قرن هفدهم میلادی)، گیله‌وا، رشت، سال دوم، شماره اول، شماره مسلسل ۱۳ (تیر و مرداد ۱۳۷۲)، ص ۱۷ - ۱۶

۲۲ - هانس روبرت روسر، مطالعات ایرانشناسی در دانشگاه فرایبورگ، ناشر مؤسسه ... اشتونگارت ۱۹۷۶، ص ۷۰

۲۳ - اطلاعات، شماره ۱۴۸۵۱، سه شنبه ۱۳ آبان ۱۳۵۴؛ کیهان، شماره ۹۷۰۴، ۱۳ آبان ۵۴ (۴ نوامبر ۱۹۷۵)؛ گرد ونگ، همان، ص ۱۳۸

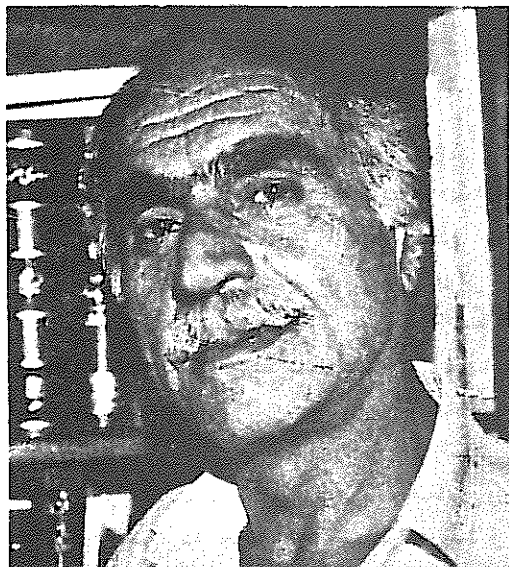
۲۴ - عضو هیأت علمی دانشگاههای آلمان و متخصص کته شناسی حشرات و گیاهان (*ACAROLGY*).

۲۵ - گرد ونگ، همانجا ص ۱۳۷ - ۱۳۴

در حاشیه اجرای موسیقی گیلانی

در جشنواره موسیقی فجر ۷۶

رضا کوچصفهانی



در شماره ۴۶ گیله‌وا مطلبی تحت عنوان «اجرای آوازهای اصیل گیلکی در تالارهای باشکوه تهران» به قلم آقای موسی علیجانی چاپ شده بود که مطالعه آن مرا بر آن داشت تا پس از گذشت قریب دو ماه از آن اجرا من نیز برداشت خویش را برایتان ارسال دارم.

استاد گرانقدر فریدون پوررضا را از دیرباز می‌شناسم، از سالهای خیلی دور یعنی حدود چهل سال قبل، آن زمان که ایشان در حیاط مدرسه اتحادیه کوچصفهان در فاصله اجرای عملیات اکروباتیک بر صحنه آمدند و آوازهای اصیل گیلانی سر دادند. من از آن سالها تا کنون با هنر والای ایشان همراه بودم و اقامت در تهران و بُد مسافت هیچگاه اسباب دوری از وجود گرمی ایشان را فراهم نکرد. در خاطرشان می‌آورم حضور پرفیضشان را در رادیو گیلان که به‌همراه دوست هنرمندم آقای بهمن شکیبی در غالب تمرینها و ضبط افتخار حضور داشتیم. سالهای بحران موسیقی گیلان را می‌گویم، مقطعی که به‌جهت عدم شناخت و انجام نشدن کار فرهنگی لازم موسیقی اصیل گیلانی طالب چندانی نداشت و در عوض ملودیهایی غیرگیلانی با اشعار کم‌مایه گیلکی و عاقه‌پسند به سان رُستن قارچ در رادیو گیلان آن زمان ضبط و پخش و ورد زبان خاص و عام می‌شد.

در چنین حال و روزی پوررضای عزیز پای در میدان گذاشت و جانانه به تحقیق و تتبع پرداخته و به اشاعه فرهنگ موسیقی گیلانی همت گماشت. از نکوهش حاسدان و تنگ‌نظران فاقد صلاحیت که ناشی از عدم شناخت بود نهراسید و تا آنجا به پیش رفت که امروزه نه یک آوازخوان بلکه به عنوان یک محقق تمام عیار در محافل هنری مطرح می‌باشند. همگان می‌دانند که این وجود نازنین تنها به دنبال احیای موسیقی مردم گیل بود نه کسب اشتها و مال‌اندوزی.

از سالهای پرمشقت مسطلم و از زحمات بی‌دریغش آگاهم. این مقدمه شناخت را از آن جهت آوردم تا عرضه بدارم موارد زیر را سوار بر این شناخت می‌نویسم:

روزی که در اخبار هنری رادیو پیام تهران خبر اجرای کنسرت محلی گیلانی را شنیدم گوئی که

شوق‌انگیزترین خبرها را بمن داده‌اند به ویژه اینکه نوید حضور پوررضای عزیز را داده بودند. محل اجرای برنامه تالار فرهنگ واقع در خیابان حافظ جنب تالار وحدت بود.

تالار منلو از جمعیت بود. گروه موسیقی گیلانی به سرپرستی آقای بابک ربوخه بر صحنه آمد و در پی آن پوررضای عزیز و گروه همراهش. استقبال و تشویق تماشاگران را نه قلم توان توصیف دارد و نه زبان یارای تعریف. برف پیری بر موهای آن یگانه هنر گیلان آشکار بود و همه آثار گذشت ایام در چهره نازنینش هویدا. اما همین که آواز پرطنینش را سرداد پیری را فراموش کردم و گذشت ایام در خاطرم بکلی رنگ باخت چرا که صوت همان طنین سالهای آغازین را داشت و همان لطافت و گیرائی را. برنامه آغاز شد. جوانانیکه به عنوان اعضاء گروه به همراه ایشان بودند همه مشتاق و پویا به نظر آمدند. پای‌بندی و علاقمندی در سیمای هر چند نفرشان موج میزد اما از اشتیاق تا کمال ره بسیار است و دُرْدانه آواز گیلان را همراهانی دیگر شایسته بود. نمی‌دانم انتخاب از جانب چه ارگانی صورت گرفته بود، از اداره ارشاد؟ از دایره موسیقی صداوسیما و یا شخص ایشان؟ اما آنچه مسلم به نظر می‌رسید انتخاب، انتخاب صحیحی نبود.

وقتیکه قرار است در عرصه هنر موسیقی از خطه گیلان نیز نماینده داشته باشیم بایسته است در این راه تعمق بیشتری صورت پذیرد. کجا شنیده شد که گروه موسیقی خراسان بدون دف و تنبور و دوتار بر صحنه آمده باشند؟ در چه اجرائی موسیقی لُری را بدون کمانچه و یا آذربایجانی را بدون گارسون و تار دیده‌اید؟ چه کسی موسیقی جنوب کشور را بدون نی‌اتبان به تماشا نشسته است؟ اگر این چنین است چگونه گروه موسیقی گیلانی نوازنده ناقاره (نقاره) و سُرنا نداشت؟

بجز آقای ربوخه که نشانه‌هایی از احاطه بر سنتور را به نمایش گذاشتند آن دگران در اندازه بُعد هنر و گذشته کاری پوررضای نازنین نبودند. همگان دیدند که در پاره‌ای جهات حضرات ریتم را فراموش کرده بودند. هم‌آهنگی حتی در حسد اغماض نبود. در اجرای یک دویستی در تصنیف خیرون که گویا در

گوشه‌های سلمک یا شهناز بود نوازنده عزیز نی در آمد دشتی پاسخ دادند و این وضعیت اثر نامانوسی بر گوشهای اهل فن برجای گذاشت. پوررضای عزیز را که برای اجرای هر آهنگ شأن نزول چند ده‌ساله‌اش را تعریف می‌کند همراهانی دیگر شایسته بود و نجبگان و خبرگان این هنر را می‌طلبید. لازم بود متولیان هنر موسیقی از پیش در این اندیشه می‌بودند که موسیقی هر قوم یکی از مظاهر فرهنگ و تمدن آنهاست و باید بهائی در خور این همه والائی به آن داده شود. چه می‌شد اگر اساتیدی چون: امانی، کنمانی، ورعی، سیگارچی، علیزاده، و سرنانواز و ناقاره‌زن، یار دیرینه خویش را همراه می‌شدند؟ آنگاه می‌دیدیم که چگونه موسیقی عمیق و وسیع سرزمین گیلان در تالارهای باشکوه تهران حاضران را مسحور می‌نمود و عرفان موسیقی گیلک تا چه حد تأثیرگذار می‌شد.

افسوس و صدافسوس که اینگونه فرصتها را مغتم نمی‌دانیم و در مواجهه با آنها برخوردی غیرمستولانه داریم من و همه آنهاستیکه دستی در موسیقی داشتند پس از اختتام برنامه مغبون و غمگنانه تالار را ترک کردیم و حرف دلمان این بود: امیدوار روزی باشیم که براین زخم کهنه مرهمی درمانگر گذاشته شود، خبرگان این هنر والا در مرکزی گردهم آیند و با اندیشه و تدبیر و دلسوزی کسوتی در خور بر قامت رسای موسیقی گیلان کنند در آن صورت است که می‌توانیم بیالیم به اجرای پوررضا و پوررضاهای در عرصه هنر موسیقی این سرزویوم که میراث گرانقدر نیاکان ماست.

تهران - ۱۰/۱/۷۶

خاطره تولد یک ترانه

غلامرضا کبیری (سحر)

سخن را به شوخی گرفت با پوزخند گفت: این حرامی‌ها (منظورش خوک و گوار بود که به تعبیر محلی‌ها، حرامی لقب دارند) شبها به مزرعه هجوم می‌آورند و خوشه‌های شالی را می‌خورند و بوته‌های آنرا لگدکوب می‌کنند و زراعت را از بین می‌برند. و کمی بعد در حالی که چشم و لبش را نیم‌خند تمسخری در میان گرفته بود، به طعنه گفت:

می‌توانی اینها را چاره کنی؟

من هم خندیدم و در جوابش گفتم: نه، من مرد این کار نیستم.

برخورد صمیمانه و محبت‌آمیز من کم‌کم بیگانگی‌اش را ریخت. برایم گفت که شب پاست و همه شب کارش این است که در تاریکی با داس، مزرعه را دور بزند و با داد و فریاد، حیوانات را از کشتزار برماند.

بعد، از زحمت کار و درآمد ناچیز و دشواری شب‌بیداری‌ها و بیداد حشرات که آزارش می‌دهند و از احتمال درگیری با حیوانات وحشی که بی‌خطر هم نیست به زبان محلی و به شیرینی برایم قصه‌ها گفت و در آخر با اشتیاق اقرار کرد که نامزدی دارد و پائیز می‌خواهد عروسی کند.

دست در جیب بردم که چیزی هدیه‌اش کنم. دست مرا گرفت و اخم آلود گفت: هرگز. اصرار کردم، قسم خورد که: به جان گل‌نسا نمی‌گیرم.

دانستم گل‌نسا نام نامزد اوست که با یاد شکفته‌اش، زحمت کار را تحمل می‌کند. از این بی‌ریایی و خلوص و مناعت و بی‌نیازی معنوی، حظ کردم. او را بوسیدم و به خدا سپردمش. سوار شدم و حرکت کردم.

اما یاد شب پا و یاد زحمت‌ها و یاد آرزوی مختصر و دلخوشی‌های محدودش در تمام طول مسیر، مشغولیت ذهنم شد. می‌اندیشیدم که من ساعتی دیگر به مقصد می‌رسم، اما شب پا تا فرار شب و فرود ستاره‌ها و برآمدن بانگ خروس‌های آبادی و شکفتن گلوآزه‌الله اکبر از فراز چنار روستا، همچنان باید بیدار بماند و از مراقبت باز نایستد و هر از گاهی با فریادهایش حیوانات مهاجم را برماند و به مدد آن سکوت را کم‌رنگ کند و تنهائیش را تخفیف بدهد. تصمیم گرفتم خاطره این شب را با نقش تصویری از مرد شب پا برای خودم جاودانه کنم.

مدتی بعد از آن شب با دوست خوش قریحه و هنرمندم، مرحوم محمّد دنیوی که زود پز مرد و به خاک نشست، فرصت دیدار و گفتگو دست داد. از آن

شالیزارهای پیشل و همنشین‌هایش، سبز در سبز تا افق گسترده بود. فریاد ممتدی به گوشم خورد و لحظه‌ای بعد همان فریاد تکرار شد و طنینش تا مدتی در فضا پرسه زد. گمانم آمد که کسی از دور دست‌ها کمک می‌طلبد. از سرعت ماشین کاستم. می‌شنیدم که آن فریادها با فاصله‌هایی هم چنان دشت و جاده را می‌شکافت. سست کردم و ماشین را روشن کنار مزرعه متوقف نمودم. سعی داشتم در میان مزرعه شاید صاحب فریاد را ببینم، اما تاریکی راه نمی‌داد. از سوی دیگر برای آگاه شدن از علت این فریادهای متناوب و شناختن صاحب آن کنجکاو شده بودم و در عین حال جرأت نمی‌کردم از ماشین پیاده شوم و به کندوکاو بپردازم. حقیقت این بود که می‌ترسیدم، چون در گذشته چندبار در همین جاده به دسته‌ای گراز برخورده بودم. ناچار برای ارضای احساس کنجکاویم، بوق ماشین را به صدا درآوردم، به این امید که صاحب فریاد هر که باشد، با صدای بوق رغبت کند به پیش بیاید. کمی بعد بار دیگر بوق ماشین را به صدا در آوردم و به میان مزرعه چشم دوختم. به نظرم آمد، انگار یک نفر از درون شالیزار نزدیک می‌شود. ماشین را کمی به جلو و عقب بردم و چراغ آن را به مزرعه تاباندم.

جوانی بلندبالا اما نحیف، با داسی به دوش پیش می‌آمد. پیراهن سفید و گل‌آلودی تنش بود. دکمه‌هایی گشوده و آستین‌هایی بالا زده داشت. پاچه‌های شلوارش تا بالای زانو تا خورده بود و پای گل‌آلود و قامتی استوار و گردنی فراز و گلخنده‌ای بر لب.

وقتی به مرز شالیزار و جاده رسیدم، ایستاد و چشم‌های پرسشگر و متعجب خویش را به من دوخت. به زبان محلی گفتم:

- تو بودی فریاد می‌زدی؟

گفت: ها

گفتم: چیزی می‌خواستی؟ مشکلی داری؟

گفت: ها

گفتم: بگو مشکلت چیست؟

سخن از گذشته‌هاست. سالی که من راهنمای تعلیماتی مدارس روستایی مازندران بودم. آن تشکیلات را اصل چهار با مباشرت و وزارت آموزش و پرورش بنیان نهاده بود. اتومبیل جیبی در اختیار داشتم که با آن ایاب و ذهاب می‌کردم در آن ایام حداقل پنج روز در هفته را بایستی از مدارس روستاهای حوزه فرهنگی: ساری، قائمشهر (شاهی سابق) و بهشهر بازدید بعمل می‌آوردم و معلمین را راهنمایی می‌کردم. جاده‌ها آسفالت نبود و رفت و آمد برای آدمی چون من که برای رانندگی صرف تربیت نشده بود و غیر از راندن چیز بدرد بخوری از مکانیسم ماشین نمی‌دانست، در فصل زمستان و بالاخص در شب، خالی از دشواری نبود. به همین جهت برای اینکه موقع مراجعت که اکثراً به شب می‌کشید، دچار اشکال نشوم و در راه نمانم، تا مدتی شاگرد راننده‌ای را اجیر کرده بودم که در رفت و آمدها همراه من بود به این امید که اگر در کار ماشین اختلالی پیدا شد، رفع اشکال کند. از شرح کارها و توصیه‌های کارشناسانه این شاگرد راننده که بعداً معلوم شد دچار عدم تعادل روانی است و خود داستانی مفصل است، می‌گذرم. باری گاهی هم بعضی از دوستان فرهنگی‌ام را که برای کارهای تحقیقاتی مثل جمع‌آوری فولکلور رغبت داشتند به روستاها بروند، همراه می‌بردم و به این وسیله از بیم تنها مراجعت کردن خویش، می‌کاستم.

در یکی از روزهای نیمه اول خرداد ماه آن سال که در حوزه سوادکوه به بازدید مشغول بودم کارم بیشتر از روزهای گذشته بدرازا کشید و وقتی به قصد مراجعت سوار ماشین شدم، ساعت از ده شب گذشته بود و از قضا همسفری هم نداشتم.

گرمایی زودرس آزار می‌داد و سکوتی نفس‌گیر بر فضا سنگینی می‌کرد رفت و آمد ماشین‌ها به ندرت صورت می‌گرفت.

برای برگشتن عجله‌ای نداشتم. از "زیر آب" سرازیر شده و از "شیرگاه" گذشته بودم. هنوز تا دوراهی «متون کلا» خیلی فاصله داشت. جایی که



وبالآخره دائی هم رفت

محمود اسلام پرست

زیر سؤال برد زیاد جلوه نکرد. در حالی که شعر از دو بخش تشکیل می‌شود. بخش اول که همانا تصویری از زندگی دهقانان ستمدیده و بخش دوم در تأیید اصلاحات ارضی، که با کنار گذاشتن بخش دوم می‌توان عمق شناخت سراینده را از اعتقادات مذهبی و ستمی که بر قشر کشاورز جامعه توسط ارباب می‌شده پی برد.

«ناخوشی بوسی می‌زن و زای کار بزار بو از اول شب تا به سحر گریه می‌کار بو

هر تا که پيله دار بو گيله مرد مزار بو پارچه دبستن او پيله داران ددار بو»^۱

دائی هیچگاه شعر نو را تجربه نکرد. اما در انواع قوالب کلاسیک فارسی و گیلکی شعر سرود. حتی در قالب مسمط، مستزاد، مخمس که کمتر کسی با زبان گیلکی شعر سروده.

از دائی چند دفتر شعر به یادگار مانده است. بررسی شعر دائی و تأثیر پذیری او از شاعران معاصر و مقدم و یا بالعکس را، که در این مقال نمی‌گنجد به فرصتی دیگر می‌گذاریم. از شعرهای معروف دائی می‌توان به پائیز، زمستان، و خروس خوان که یکی از بهترین عاشقانه‌های اوست اشاره کرد. با همه این احوال دائی همانگونه که خود وعده کرده بود:

«بهاره گول بزه صحرا و گویا هزاران گول ناره تی رنگ و بویا

هتوکی بیوفایی پیش بیگفتی برم آخر به گیل تی آرزویا»

به عهدش وفا نمود و در ۱۳ فروردین ۱۳۷۷ جان به جان آفرین تسلیم و در قبرستان «پيله ملا» واقع در جاده رشت - پیربازار به خاک سپرده شد.

روحش شاد و یادش گرامی باد

رشت - ۷۷/۱/۲۱

۱ - برگرفته از شعری از دائی.

۲ و ۳ - برگرفته از ترجیع بند ارباب و رعیت.

اصلاً چرا این سنت ناپسند ما را رها نمی‌کند که همیشه در مرگ عزیزان خاطره‌ای، یادبودی و... بنویسیم؟! شاید عادت کرده‌ایم. و یا در زنده بودن این خلاء احساس نشود، و چه سنت بدی. «باور بوکون ایمروز بیده‌کا فرداشادن»^۲.

بهرجهت دائی پیر شعر گیلکی بار بر بست و به سفر رفت و چه غریبانه در خیل آشنایان.

دیگران را قدر بداریم. زیاد نیستند. نام نمی‌برم، همه می‌شناسند...

ابوالقاسم منتظر مشهور به «دائی منتظری» به سال ۱۲۹۴ در شهر رشت دیده به جهان گشود و قبل از شهریور ۲۰ مدتی گروهان دوم ارتش بود و سپس به مشاغل آزاد روی آورد.

دائی از سال ۱۳۲۴ به سرودن شعر پرداخت و در همین راستا برای انسانهای فقیر که بیشتر از زارعین بودند و با ملاکین سر ستیز داشتند به عریضه‌نویسی و اقامه دعوی می‌پرداخت و به عبارتی وکالت آنان را داشت. او در هنر تعزیه نیز دستی داشت و در زمان خود از مخالف خوانهای خوب به شمار می‌رفت. دائی که خود با مناسبات ارباب رعیتی آشنا بود و با شناختی دقیق که از این دو قشر جامعه داشت در اجرای رفرم اصلاحات ارضی با سرودن ترجیع‌بند معروف «ارباب و رعیت» به بازگویی مناسبات آن دوران پرداخت.

«سگ جور ناموثی می‌خانه او بشکسته کومه زخم دس امره گیلتی گریباز دومه

من خون جگر خور دیمی اون سوهان قومه من رشتانیده گردستی اون پاریس و رومه»^۳

که حاکی از ستم مضاعفی است که بر این قشر وارد آمد. اما از آنجایی که شعر فوق در تأیید اصلاحات ارضی سروده شده از دید عموم نکات مثبت او که همانا مناسبات ظالمانه ارباب و رعیتی را

شب برایش سخن گفتم و از حالی که نصیب شد. از او خواستم آهنگی بسازد تا من شعری درباره شویه روی آن بگذارم.

چندی پس از آن، یک روز به من زنگ زد و خبر داد که آهنگ را ساخته است. وقتی یکدیگر را دیدیم، آهنگ را زمزمه کرد. بسیار پسندیدم و شعر شویه را ساختم که بعد خود دنیوی آن را با صدای خجسته اما دلنشین خویش خواند و دل‌های زیادی را به بند کشید.

حالا این ترانه رفیق تنهایی من است و خلوتم با پخش آن از شکوه نور و عطر و مستی زندگی، سرشار می‌شود. اکنون وقتی می‌شنوم که دنیوی عزیز با عالی سوز و شور و حال، از زبان مرد شب با می‌خواند:

بهی ی شو، وین بوم، بزیم با صحرا ره
ها کیم داد، بزیم ونگ، برامیم خی هاره^۴
بی چراغ سو، دایس گیم دوش، دُر دُر کُمبه تا شو پَر
پی ره

آندِه شومیه راه، آندِه زَمیه ونگ، تلا خویش رتا سر
تَبیره

گاه کُمبه ش لیه وا چم دَر دِل، ش کل نساچم
آنوقت یاد آن شب و یاد شب پا و یاد محمد عزیز که
اکنون بی چراغ سو، شب پای خوابگاه رفتگان است،
همراه با غمی عمیق اما لطیف در جانم زنده می‌شود.
نرمی فرود ترانه و صبغه دعایی پایانی شعر و آواز،
مرا به سوی خود می‌کشاند و با خواننده پر احساس و
با صدای زنگ‌دار و غم آلودش، در درونم همدل و
هم آواز می‌شوم و زمزمه می‌کنم:

خدایا کی بونِ فِرو بوره شو
راه دِ کیم بورم تا چشمیه لو^۵
ش دَس و دیم ولینگ بزیم او
بورم نو مژه ور، خو ها کیم خو

یا رب ز نور زمزمه صبح، پر کن سکوت شب زدگان
را یا بر مراد خسته بگردان، یا بازدار چرخ زمان را

ساری - خرداد ماه ۱۳۷۵

۱ - یعنی: شب شد. باید بروم و دور بزنم. داد کنم و فریاد بزنم و خوک‌ها را فراری بدهم. بی روشنی چراغ. داس راه به دوش می‌گیرم و مزرعه را دور می‌زنم تا شب پیروز کند. آنتدر راه می‌روم و آنتدر فریاد می‌کنم تا خروس سحری آوازش را آغاز کند. گاهی باینام، با گل‌نای خودم، درد دل می‌گویم.

۲ - یعنی: خدایا کی می‌شود که شب فرو برود و محو گردد. من براه بیافتم و تا کنار چشمه بروم. دست و پایم را آب بزنم. بروم پیش نامردم به خواب بروم. خوابی عمیق و شیرین.

خروسخان

ابوالقاسم منتظری

دیل تنها بو دیشب یهو از خاب بپرستم
آماده بوبوستم پوتین بندا دَوستم
تی دئن واسی راه درازا دَوارستم
تاریکی بئسام، روشنیا هر چی بیاستم
دیل واهیل بو فاکون پهلوی ناموئی تو
تا وقتی خروسان که بخاندید کوکوره کو
* * *

ایندر بئسامه پشت تلمبار ناموئی تو
رسوا بوبوستم عالم و آشکار ناموئی تو
از سرما بوبوم رنجور و بیمار ناموئی تو
می امره داشتیم الماس گوشوار ناموئی تو
آخر ناموئی تا دیچینم گولانا تی مو
تا وختی خروسان که بخاندید کوکوره کو
* * *

پورغم بو می دیل اوشبا تی لب دویو خنده
ده پرنزه ای تی خانه ور جن و پرنده
هی گورخانه وارش واری سیل ایدنده
از سر تا بپا هتو بوبوم هیست چرنده
هی شیب بزم فامج بوکودم ده بوشو م از رو
تا وختی خروسان که بخاندید کوکوره کو
* * *

می پایا به زنجیل بزه تی زلفت پریشان
تی عشقوره دیلبر دائیمن هیسته می چومان
آخر نامویی تا که بنی می دیلا درمان
تی عهدا چره بشکنه ای من ترا قوربان
اوشب بمانس می دیل سر حسرت تی رو
تا وختی خروسان که بخاندید کوکوره کو
* * *

روزی که دَوستی تو می امره عهد و پیمان

مجنون مانستان بنامه سربه بیابان

از بس تی واسی اشتاومه طعنه فراوان

هر شب تی واسی دس به دعایم تا خروسخان

از عشق تو تسییح زنده هی گمه یا هو

تا وختی خروسان که بخاندید کوکوره کو

* * *

مهتاب شبان چون نوخوسه پرزله می دیل
تی ابریشمی موبزه می پایا به زنجیل
یک سر بوبومی زندگی ده زهر هلاهل
آخر برمه حسرت تی عشقا به آگیل
خاطر آورم شب تی چوماننا کشمه بو
تا وختی خروسان که بخاندید کوکوره کو
* * *

هر شب آیمه تا که واپرسم جی تی احوال
سوقاتی دارم تی قَدّره چادر و دسمال
من دس نکشم از تو تومی بختی و اقبال
تا کی تو دَویی آهومانستان من تی دونبال
شب فاندیره آریا می چوم ده بشو از سو
تا وختی خروسان که بخاندید کوکوره کو
* * *

از عشق تو هی می تن و جان گیره پرکش
روزی سه دَفه من تی واسی هی کونمه غش
دیلبر ده بهاره بامو باز موقع گردش
آدیل مرا دیوانه کوده هی کونه نالش
ایندر ده شبان می چوما بی خابا نوکون تو
تا وختی خروسان که بخاندید کوکوره کو
* * *

تا قاری می امره نارمه از تو رضایت
از دست تو آخر و ایشم از آ ولایت
واستی بوکونم کی خداورجا تی شکایت
تا مردوم گیلان بدانید از می حکایت
شب تا به سحر هی گمه تی مهر و وفا کو
تا وختی خروسان که بخاندید کوکوره کو
* * *

لالایی

لالای لای لای - پسر جان، نازیداشته
 خودا تی شاخه یا، می دیل بکاشته
 من و تو چه مانیم؟ دو خال راکه
 ترا ناجی، مرا، دونیا فاتاشته

* * *

لالای لای لای - گول ابجی - گول مار
 تو خاب ناز داری، من هم بچار کار
 بوخوس اییچه، بوخوس - شاید ویریشتی
 بیدینم تی دیما، انار شاپار

* * *

لالای لای لای، گول نازم دپرکست
 پیله گورخانه بو، می دیل بترکست
 دونا آفتاو خایم، دیل ناگرانم
 سه قوطی تخم جو داشتیم، واپرکست.

باهار

وختی کی بنفشه دینی روخانه کناره
 بولبول کونه فریاذ جی، خو چیلیکا پاره
 وختی جه سفر حاج حاجی، دسپاچه واگرده
 پیدا کونه خولانه یا، دیواز کناره
 وختی کی خالی داران شاخه زنه تی تی
 باغان و بولاغان همه جا گول گول زاره
 وختی کی دینی باذ ملایم آیه کم کم
 سرسبزا به صحرا، گول و سبزه آشیکاره
 وختی کی دینی عاشیقان عشق کونه گول
 شوب گوش دیهی وختی صدای کر ماره
 تا چوم کونه کار، سبزمین، ابر هوا سبز
 گیلان آمی شین میثل بهشت نقش و نیگاره
 آواز خانه بولبول، دونیا همه جا سبز
 سرسبزا به زمین، ده فصل باهاره

بالاگفشه لشت نشاء - محمد کاظم کاظم پور

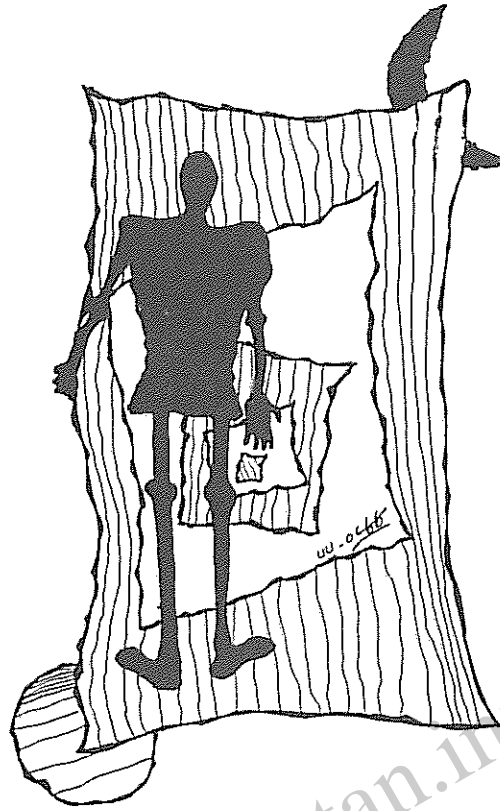
می جان به فدای تو و تی دونه چوم کاس
 بختر جه گول سنبلی تو نرگز و هم یاس
 پارسال که تی ره من بهمه ساعت داماس
 امسال تی ره سوقات آورم گوشوار الماس
 گردش بوکونیم اطراف گیلانا من و تو
 تا وختی خروسان که بخاندید کوکوره کو
 * * *

تی اخما می ره تورشا کونی آن تی شعاره
 عاشق کوشی که رسم شیمه شهر و دیاره
 هر چند تی خاطر خا در آ شهر دداره
 تی خوشگیلام شه ده نایه باز دوباره
 الان تو شبان واستی بینیشینی می پهلو
 تا وختی خروسان که بخاندید کوکوره کو
 * * *

کمتر ده بوکون ناز تی او نازا بنازم
 تی دونه کاس چوم پور از رازا بنازم
 تی کم محلی و سرناسازا بنازم
 لبخند بزن من تی طلاگازا بنازم
 هر شب ولانه من بوخوسم تی دوتا ابرو
 تا وختی خروسان که بخاندید کوکوره کو
 * * *

هر چی بدائی وعده دانم همه دروغه
 تو کشک مانستانی تی حرفان همه دوغه
 تی پارسال خاسکارا بیویم مثل الوغه
 تی خوشکیلی ره بزازان راسته شولوغه
 ایندر و ابئسم تا که بشه پارسال یارو
 تا وختی خروسان که بخاندید کوکوره کو
 * * *

آواره کوده «منتظرا» تی قدو قامت
 ده وسته بمردم من از اخلق ملامت
 از من نه نشانی بمانسته نه علامت
 دیدار! امی شین دکفه روز قیامت
 می قبر سرا و ابکاری تو گول شب بو
 تا وختی خروسان که بخاندید کوکوره کو
 * * *



مسعود خماسی

اوشب کی ماہ تَغہ گیر بگودہ

رضا فرحمندرہ

کالسکہ پوشت چن تا حلی قوطی رقاصی کونن
چن تا باری باربند پوشت زن و زای دس کلا زن
ایتا دستہ ساز و ناقارہ
چن تا موجوما، ایتا برم
چن تا قولدور ایتا کل ورزایا چار لافندی ڈوانن

■ ۴ - [ہندہ زاستاب، آی دفاچہ بچور.]

لاکو کرا ہتو خانہ [دوربین دورابہ، شہ دور
شران]

سیا چتران بام برہ چفتا بہ شب سیابی تان.

■ ۵ - [بیرونی، هوا فوبگودہ]

ایتا کٹنہ قبرستانی مین - ارمنی بولاخ - چن تا لاکو

لاکون ہر تا قبر سر واکارن ایتا چو چراغ (۴)

■ ۶ - [بیرونی، ای جا دہ، ایتا خانہ سیمبر]

«دارگوزگا وارگادہ خو چلیکا

لیکی داران ولکان پیزہن (۲) جا»

■ ۲ - [ہو یا - ہو زما ت]

ایتا لاکو کاس چوم، گرنجی مو، پلہ پاگرد سر آواز
خانہ:

«من وتی آشنایی کی بنابو

من وتی آجدایی کی بنابو

من وتی آشنایی گوشت و ناخن

گوشت و ناخن سوایی کی بنابو»

ایتا نیمدایرہ دور، دہ، بیس تا زن و مرد، وارش

جیر چتر بدس اون آواز گوشا دن.

■ ۳ - [ایچہ اوشین تر، جادہ سر]

ایتا کالسکہ کرا گیشہ برہ

■ ۱ - [بیرونی، روز]

ایستا چن اشکوبہ زاستاب (۱)، نیصفت نیمہ
فوغوردستہ،

در و ابو شکا بزہ لابدان تا، چن تا موز بگودہ
چیک چی.

ایتا بوخوفتہ ساعت لوجانک جیر، دیفال کش
بدا خورا دخشار

چن تا آزادار

ای دستہ آب کاکایی، ایتا شل خونہ، چن تا
چی چی نی

ایچہ اوشین تر، ایتا دوکوشاستہ فار (۲)

ایتا میدانچہ، میدانچہ مین ایتا حوضچہ

ایتا فوارہ، کی خیلی زمادہ بزہ زنگارہ

هفتا جا، هفتا کُویه سرچینا ول بیگفته
ایتا دسته زن و زای سرچینا آتَشّ جه واز کونن،
خانن:

«گول گوله چارشنبه، فردا پئن شنبه
به حق پئن شنبه
نگبت بشه، دولت بایه
گُنه بشه، تازه بایه»

۷- [هوزماته، کوچان سر]

هتو گُپه گُپه آتَشّ، هر کی وازکونه گه:
«زردی بشه، سورخی بایه»

چن تا تازه تونگوله جوان، چن تا ول بیگفته
چوب فیتیله نا اطرف اوطرف کوچه راسته
واکارن.

۸- [بیرونی، جه بجور]

همه جا گُپه گُپه آتَشّ، ول، فشفشه، تیر و توفنگ
صدا، ایتا دسته کرپ زن
کس به کس خوردنه ای کورور سنگ صدا

۹- [بیرونی، ساحیل]

ایدانه لل نیره، چوم را به جایی نیره
شبه، گورخوله
مول (۵) ور، دریا لپهن سرکوبن سنگان سر
گوله گوله.

پيله پشه دام شوروم وارگاده خو لوشانا
دریا چار سامانا.

تک و تسوک، دور و نزدیک آیه کوکوکوی
خروس

گوم گومه، سگ لوب، دس شوب، ورزاخوس.
آسمان سیا ابرانا خو شلان قوزه فزه
ماه دووه، ان یغه گیر کونه ابران چش پراانا.

۱۰- [هوزمات، ایچه اوشین تر]

پاچوکو نیشته شب مین بندر
ایتا تسک و تنها گُری (۶)
روخان لب، چن تا بارکاز (۷)، چن تا کرچی
ایتا فیسکاله آب، بمانسته از وارش
ایتا رادوار کل پیچا، خویک و پوزا هیستاکونه
بادکراشل و شندره، دورشین آوره، لول کونه،

گُری - درز و دالان مین جوکونه.

ایتا میدان، چن تا راسته دوکان.

ایتا کوچه، ایتا شلمان، کوچه چان پس پوشت

ایتا گُنه دروازه جه ایتا فانوس جلاخان

۱۱- [بازم ایچه اوشین تر.]

ایتا تلاری خانه ایوان سر، ایتا پیرزنا ی کتل سر
نیشته رایا فندیره.

[دوربین جه نزدیک، جه پیرزناک دس]

تونداتوند هتو کرا ایتا ماشکا (۸) بافه.

خانه دو چوب جا ایتا سوتکا (۹) یک کویه

حیاط چاچک ور دونه نارنج دار، ایدانه مازو

ایوان چنبی کون، ایتا رج گولدان

دو چوب گرگ جه چن تا کویی جلاخان (۱۰)

اوشین تر چن تا پارو

ایتا بند جا، توب خوره یاد مره ایتا پیرهان

ایا، اویا پاره پوره پره، فارماق، ایتا فوگوردسته

لوتکا

آسمان سینته کش چن تا خوتکا

[بازم هویا - تلار - تلار اتاق]

لاکو ایتا وازابو اوشکا پوشت ایسا رایا فندیره،

گاگلف ایتا فانوسا هومین تکان دهه.

۱۲- [بیرونی، شب، جه دورشران]

ایتا لوخت و سولندر مردای ایتا داره به کولانها
هتو دووه، ایتاروخان زاک جه دواره تاریکی

مین آویابه

اوشلان جوم جومه، ایژگیره.

۱۳- [بیرونی، شب، ساحیل]

دریا کونه گوره، دریا لپه ساحیل دیما شوره

هر تا لپه مره چن تا مالا دریا جه به جور آیین

هیست و چوره

رزینی گالوشا وربکشن تا چکره

سر و کله، دس و پر، فورش - قاب قوروش (۱۱)،

سبز خزه

همه تا تام توم بزه

ایتا رج بن پره جه دریا فاکشن

باد دریا شوروما کوله کوله ساحیل تک جکانه

ایتا مالا، بولند بالا، چارشانه

پره جه دس فاکشه، پا نهه، پا اوسانه،

خونیکا یا لنگر کونه او دور شران

ایتا روشن اوشکا جا قارماقا وارگانه

خایه پرواز بکونه، تاب ناره

کوله کوله نور آیه،

ان دونه دو چولکسته مرخه چومان، نور جه ول

گیرن، شوله زین

هندم هوندمه کی خورا از جا بکانه، بشه تا

خانه چینی کوف خوما را، خوزناکا دوخانه

ناخبر، ایتا زرخ دس شوب انا جه جا پرکانه

سرمالایه کی تشر زنه

مالا آبا اویا کونه، ایچه رایا فندیره، ایچه

سرمالایا

خوگولی پوستاگیره، زانو زنه

سرمالانا زرخ زرخ نیگا کونه، ویرسه، نواستی،

نواستی.

قار و قور بشکسته، شه پره سر، شه، هتو خو

پوشتا فندیره

[دوربین روبه نور ای میزگاله ای میزگاله نور جه

دورا به شه دریا مین آویابه.]

* * *

باد آیه، گورخانه ترکیه، وارش زنه، وارش

شوروماشوره

خانه نور، ایتا ایتا دوکوشایه، تاریکی همه جا

گیره

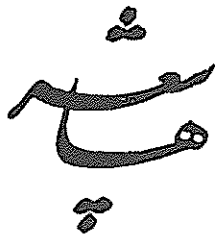
شبه شب

تسک و تنها گور خوله پيله شب

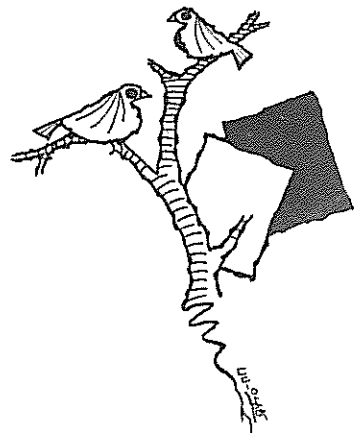
ایدانه لل نیره، چوم را به جایی نیره

۲۰ ژانویه ۱۹۹۸ کلن - آلمان

۱- زاستاب: مقر ساختمانهای سنگی با معماری روسی - ۲.
- فار: فانوس دریایی، چراغ دریایی - ۳. پیزه: فنج - ۴.
- چو چراغ: مشعل - ۵. مول: سنگ شکن، موج شکن - ۶.
- کُری: پل به زبان روسی، پورد - ۷. بارکاز: نوعی قایق
ماهیگیری به روسی - ۸. ماشک: نوعی تور ماهیگیری - ۹.
- سوتکا: چراغ زنبوری - ۱۰. جلاخان: آویزان - ۱۱. قاب
قوروش: صدف، گوش ماهی



مسعود بیزارگیتی



خیاط بهار

پیمان نوری

تی دیل پوره
می دیل پور،
ای روزیگار
کی دیلخوشی ره
ساز زئره؟

(دل تو پر است / دل من پر است / این روزگار / برای
دلخوشی چه کسی / ساز می زند؟)
لشت نشاء - فرزاد دعائی

خولی دار

سینفید چادر

به سر

بامو پیشواز بهار

(درخت آلوچه / چادر سفید / به سر / به پیشباز بهار
آمد)

جعفر غلامی نژاد

تی عطر و بهار بو

پراگیتن.

می دوته چیشمون

بنالسن،

فنار فنانر

(عطر تو و بوی بهار / پر گرفتند / دو تا چشم من /
نالهر دادند / سر ریزو از پی هم)

قزوين - بیژن یگانه

چوم دینه

لب گه

گوش ایشتاوه

بیچاره دیل زندانی یه

رکه ره، چه ره نانم!

(چشم می بیند / لب می گوید / گوش می شنود /
بیچاره دل زندانی است / برای که و چه نمی دانم!)

احمد سرگوراب شفت - حسین احمدی نژاد

تاکی خیاط بهار

خو دیل رشمه مره

- نرمه نرمه

زمین سبز پیرهن

گشهن رخت ماسان

رنگ وارنگ گون مره

- گولدوزی کونه

جنگل و باغان من

- تا خروسخان

ایتا چوم

پله پله سر ننه

- هی ذره بولبول

تا سیوه سر

- ایاز من

بیدینه

گولان

جان شورایا

توضیحات

گشهن = عروسان

پله پله = پلک پلک

سیوه سر = صبح زود - سحر

۱
می سام زندگی

پره

پرنده‌ای کی دیل دوسته بو ستاره یا

اونا می ره

بخاند

(سهم زندگی من / پر است / پرنده‌ای که به ستاره دل
بسته بود / آن را برایم / خوانده بود)

۲

شب دیل میان

ستاره امره

دس فادای

ماه صدایا

من بیده م

دهان پنجره من

در دل شب / با ستاره / دیدار کردی / صدای ماه را /
در دهان پنجره‌ها / دیدم

۳

بهار صوب

پرنده یان

پارو زیند

هوا دیل میان

نسیم داران ره

خانیه

(در صبح بهاری / پرندگان / در دل هوا / بارو
می زند /
نسیم برای درختان / می خواند)



آمِه سائون سر تی پا مَقَر نای
 امه خُونه مَقَر تی سایه سر نای
 ملج داز تو کالی خُن دری تو
 غریبی خُن دنی تا غم تی ورنای

لنگرود - فرامرز محمدی پور



به لب داشتیم بهاران شوز آواز
 به پر داشتیم هیزاران میل پرواز
 جگر خونم جه زهر شونند دانه
 بوبوم لال و نیبه ده می لبان باز

سراوان - حمید مقدسیان

من و تو می نو خورده مست مستیم
 شالا وازا کودیم، سکا دوستیم
 اینتا گب دارمه تی ور بمانه
 اما زنده کوش و مرده پرستیم

رشت - ابراهیم پنگاه



مرا باده فادن ساقی جه گول نار
 دیل روشن فادن چومان بیدار
 بوکون جان و دیلا دیوانه ی تو
 جه غیر از تو بوکون می دورا دیوار

شیجان خمام - رضا ملائی



هر جا که بنم پا جه علی دم زنده
 هم مسجد و هم کی خانقاه شم زنده
 چی شادی بیه چی در عزا همه جیگا
 من دم جه او مولای دو عالم زنده

رشت - سیدرضا مدهوش



اگی تی خنده خنده خوش خوشانه
 می ره کی تی نیگا آتش فشانه
 بیدون تو می پا جیرم نیدینم
 تی امره می نظر تا کش کشانه

ناهید فتوحی ابوابی



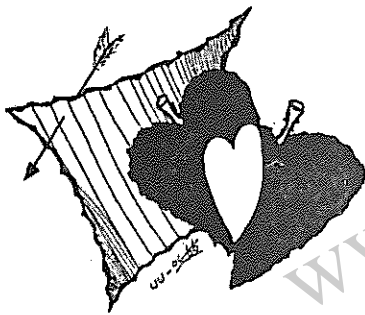
می دیل خانه رای عرفان بوشونم
 جو خوفته جه چوم شیطان بوشونم
 اگر رای بیبم سیر و سلوکا
 به قصر حضرت یزدان بوشونم

تهران - هاشم دلخوش نواز

آمی کارن ر سائون ندریم
 امی دردن ز درمن ندریم
 امی دس نرسن جرجر کارن
 نه ویلا دل خننه میدن ندریم

نگو این در جهنم اون بهشته
 چی دنی تو کی خوبه یا کی زشته
 سرا کو کم بزن افتادگانا
 اون از تو کم نیه این سر نوشته
 سراکو - ملامت و سرزنش [در رشت سرفوکو]

کلاچای - محمدرضا قربانی
 (خاکی کلاچایی)



پلا گول باغ مین تی بو بینم مو
 سیبا تاریک شوب تی مو بینم مو
 شوبان تا صُب نیشم تی را سرا ما
 خودا دونه که صوب تی رو بینم مو

بیه هر کس ینی آناله داره
 دل مین غوصه ی چن ساله داره
 دوته لب خنده، دل از خون پورابه
 خو دیما مثل و لگ لاله داره

واجارگاه - اصغر امیرزاده



بهار بما بنفشه رنگ به رنگه
 آمه دنیا بدین چقد قشنگه
 ولی امر دوم دور و زمانه
 تی امره ظاهره، باطن دورنگه

نورالله قربانی نوذهی (نوری)

دوبیتی

ای روز تی ریشه ره من تکیه گا بوم
 ای روز تی شاخ و بال گیله و ا بوم
 او روزکی تی سیان همه فویسته
 تی شاخه لچه سر من داز پا بوم

فتاتوی خمام - محمد تقی رستمی



می دیل خاستی بهار کره مهتاب
 دهات باغ کتام سر بشم خاب
 هوا شورم بده می دیما سردی
 بایه می گوش صدای شور شوز آب

سراوان - سید حمید حسینی

گیل ماز

گیلان و مازندران دو استان توأمان شمال ایران از آغاز تاریخ باهم بوده‌اند؛ در کنار هم مانده‌اند و بالیده‌اند؛ و در گذر زمان آن چنان در هم تنیده شدند که تمیز آن دو از هم مشکل است جز تفکیک صوری و سیاسی تقسیمات کشوری که خطی وضعی و قراردادی میان آن دو کشیده است. اقلیم مشترک با آن نم و شرجی و باران همیشگی، دریا و ساحلش، سلسله کوههای البرز، جنگل و سبزیگی آن و ... نمادهای عینی این توأمانی در هم تنیده است.

تاریخ نیز نشان از یک سرگذشت مشترک دارد. دیوان مازن و دروغ زبان ورنه در اساطیر ایرانی همیشه از یک قماش بوده‌اند. تاریخ باستان نام یگانه‌ای برای این دو قلموی جسیده بهم ثبت کرده است؛ پتسخوارگر. تاریخ معاصر نیز تا همین چندی بیش عنوان مشترکی بر تارک این دو استان نوشته داشت؛ دازالمرز. امروز هم نام شمال و شمالی بر زبان‌ها جاری است.

اما باز نکته مهمتری وجود دارد که از آن به غفلت گذشته‌ایم. هر چه عقب‌تر برویم، مشهودتر است و آن وجود زبان و فرهنگ مشترک میان مردم این دو استان است. اگر چه در باور عامه استناد به تفاوت‌های پنهان و آشکار است. اما در میان اهل تحقیق و در باور علمی ریشه‌های اشتراک بیشتر و افزون‌تر به کشف و شهود رسیده است.

باری وجود همین نکات اشتراک، سرزمین و تاریخ و فرهنگ و زبان که امروزه نمادهای روز آمد آن را به صور گوناگون نظیر، برگزاری سمینارهای مشترک ادارات دولتی و دانشگاهی، طرح‌های مشترک منطقه‌ای، اصطلاحات کناره، نوار ساحلی، حاشیه جنوبی دریای خزر، سواحل دریای خزر، شمال و

بالاتر ه گیلان و مازندران که اغلب به عنوان بسوند در تعرفه فرآگیری سوژه می‌آید دیده و می‌بینیم؛ همه نشانه در هم کردی و آمیختگی تاریخ و فرهنگ این دو استان است. مازندرانی‌ها و گیلانی‌ها حتی در دفاع از خود با هم علیه عربها جنگیدند؛ با هم مسلمان شدند و تشیع را پذیرفتند. دیر و زود آن، همان افتراق کوچک و جزئی است که قابل اغماض است.

ضرورت حکم می‌کند برای تلخیص عبارات و عناوینی که سوژه آن هر دو استان گیلان و مازندران را یک جا در بر می‌گیرد، یک واژه ساده و بسیط گزینش شود تا بار کلیت موضوع را الفا کند. در عین حال که مختصر و مفید و جامع است، خوش آهنگ و مطمئن هم باشد.

نزدیک به دو سال است که میان طیفی از پژوهشگران دو استان که مخصوصاً در زمینه مسایل بومی فعالیت دارند نامواژه اختصاری «گیل ماز» کاربرد یافته و جا افتاده است. این نامواژه که بنابر اصل اختصار گزینش شده و ترکیبی از دو سیلاب اول گیلان و مازندران می‌باشد نه ساختگی است نه جعلی بلکه یک واژه وضعی و قراردادی است. و هر جزء آن ذاتاً دارای معنی است. مقبولیت آن بستگی به طرح آن و میزان استقبال مردم دارد.

مطمئناً مثل هر پدیده نوآندیشانه، عده‌ای نسبت به پذیرش آن جنبه گرفته مخالفت خواهند کرد، همچنان که طیف وسیعی نیز از آن استقبال کرده بهنگام مقتضی بکار خواهند بست. طبیعی است حقیقت از برخورد آرا و اندیشه برجسته می‌شود. از این رو نظرات موافق و مخالف به شرط اختصار و استناد، در گیل و ماز منعکس می‌شود.

مطالعات مربوط به شمال ایران

در مطبوعات کشور

با همکاری زهرا آرزم

علم الکترونیک و کامپیوتر
(شماره ۲۵۹ - آبان ۱۳۷۶)

• اخبار مخابراتی، ص ۱۲ - ۲۲ (راه‌اندازی شبکه آگاهگر بزرگانی در گیلان)
کلام اسلامی

(سال ششم، شماره ۲۳ - پاییز ۱۳۷۶)

• نکات کلامی در شعر حزین لاهیجی، دکتر مهدی محقق، ص ۱۱۹ - ۱۲۵
مجله علمی شیلات ایران

(سال ششم، شماره ۱۰ (پیاپی ۱۸) بهار ۱۳۷۶)

• برخی خصوصیات زیستی ماهیان ازون برون (Acipenser Stellatus) در آبهای گیلان - ۱۳۷۳؛ داوود غنی‌نژاد، ص ۴۹ - ۶۴

مشکوة

(شماره ۵۲ - پاییز ۱۳۷۵)

• با خود بسنج وسعت میدان خویش را - نقدی بر کتاب دیوان حزین لاهیجی به تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار؛ نقد و بررسی از سید جلال قیامی میرحسینی، ص ۱۰۵ - ۱۲۸

نبض

(سال هفتم - شماره ۱ (پیاپی ۷۳) - مهر ۱۳۷۶)

• آلودگی با سم بو تویسم در اهالی لوشان و رودبار از مصرف پنی‌محل؛ دکتر محمد رضا پورشعید، اسماعیل شفیعی، دکتر پرویز وحدانی، جعفر سلیمیان، محمد مهدی اصلانی، مهناز سیفی، دکتر مجتبی سعادت، ص ۴۴ - ۴۷

نیستان

(سال سوم، شماره ۲۶ و ۲۷ - آبان و آذر ۱۳۷۶)

• یا علی مدد - شعرهایی از، ص ۳۴ - ۳۵ (حزین لاهیجی)

بررسی‌های بازرگانی

(دوره جدید، شماره ۱۲۳ - آبان ۱۳۷۶)

• اخبار بازرگانی ایران و جهان، ص ۱۸۳ - ۲۵۰ (رونق بازار برنج داخلی به حمایت دولت نیاز دارد - توسعه منطقه ویژه اقتصادی بندرانزلی)

پیام دریا

(سال ششم، شماره ۶۳ - آذرماه ۱۳۷۶)

• خبرهای داخلی، ص ۱۰۴ - ۱۰۵ (منطقه ویژه اقتصادی انزلی فعالیت خود را آغاز کرد - لزوم تصمیم‌گیری همه‌جانبه در مورد رژیم حقوقی دریای مازندران - مرکز پژوهش‌های مشترک ایران و روسیه در دریای خزر)

جاده

(شماره ۳۵ - سال ۱۳۷۵)

• خلاصه گزارش از مطالعات آزادراه تهران - شمال - معاونت فنی و راه‌سازی، ص ۵۲ - ۵۸

خورنوش

(سال اول، شماره ۲ - آذر ۱۳۷۶)

• خورشهای محلی گیلان؛ غلامعلی خوشنویس، ص ۵۱ - ۵۲

دامدار

(سال ششم، شماره ۸۹ - آبان ۱۳۷۶)

• از گوشه و کنار، ص ۵ - ۸ و ۵۶ - ۵۸ (جایگاه صید و صیادی در استان گیلان - دام‌ها عامل ۹۰ درصد تخریب منابع جنگلی استان‌های شمالی هستند)

سینما

(سال ششم، شماره ۲۹۳ - ۳ دی ۱۳۷۶)

• سینمای ایران - خبر، ص ۲ - ۴ (طبیعت و تاریخ از زبان مادر بزرگ - درخت جان؛ فرهاد مهران‌فر)



تمبرهای خیریه

نامواژه ها

مهران اشراقی

درباره‌ی نامواژه‌ی دلفک:

این نام نیز با همان روش گذشته به دو لخت «دل» و «فک» بخش گردیده و سپس «دل» به «دال» مبدل گشته و از راه همسانی پیکره‌ای با دال به معنی عقاب سیاه یکی انگاشته شده است. با بهره جستن از زبان گیلکی، پسوند «فک» هم به معنی آشیانه و لانه آمده که در نهایت به «آشیانه‌ی» عقاب انجامیده است. آن چه که درباره‌ی واژه‌ی الصوت نوشتیم در این جا هم کارساز است. بنابراین از هرگونه بررسی در این باره پرهیز می‌کنم و نام‌های هم خانوادگی آن را دسته‌بندی می‌کنم و با بررسی پسوندها به دستامد مطلوب می‌ رسم.

۱ - درفک‌زار، دربک‌زار، دروک‌زار، دلفک‌زار از توابع شهرستان کرمان است. این آبادی در دشت جای دارد. پسوند زار به نشانه‌ی انبوهی و فراوانی یک پدیده‌ی مطلقاً طبیعی نشان می‌دهد که پیکره‌ی نام یکپارچه و خاستگاه آن ریشه در جای دیگری دارد.

۲ - دربک، درفک، دروک، دلفک از توابع شهرستان پیرانشهر است.

۳ - دربه، درفه، دروه، دلفه در پیرامون شهرستان اهواز است که با جابه‌جایی کاف و هاء تصاف شکل گرفته است.

۴ - درفک، دلفک بالا و پایین از توابع شهرستان سبزواری است که همانند نام‌های بالا در دشت جای دارد.

۵ - درفک، دربک، دروک، دلفک از توابع شهرستان زاهدان است.

۶ - دربک، دروک، درفک، دلفک در پیرامون شهرستان گرگان جای دارد.

چند صد آبادی دیگر نیز هست که با پیشوند درب و دربا و دربه و دلف و دلفا و دلفه و دل و دال هویت یافته و مناسبتی با نام عقاب ندارد.

درباره‌ی نامواژه‌ی دلخونی:

این نامواژه برخلاف دو نام پیشین از دو پیکر جدا از هم ساخته شده است. پسوند خونی ساییده شده‌ی واژه‌ی خوانیک پهلوی و به معنی چشمه می‌باشد. اما پیشوند «دل» به معنی عقاب نیست. بنابراین داستان شکار این پرنده هم صور خیالی بیش نیست. بی‌هیچ سخنی نامواژه‌های زیر را می‌نویسم که

در ادارات و شرکت‌های پستی هر کشور اوراق بهاداری برای مصارف و مناسبت‌های مختلف منتشر می‌شود که می‌توان آنها را به پنج دسته تقسیم‌بندی نمود البته منظور از اوراق بهادار همان تمبرها هستند. ۱ - تمبرهای جاری ۲ - تمبرهای یادگاری ۳ - تمبرهای خیریه ۴ - تمبرهای دولتی ۵ - تمبرهای امانات پستی که این بار می‌خواهم تمبرهای خیریه را مورد بحث قرار دهم.

تمبرهای خیریه به تمبرهایی گفته می‌شود که جهت وصول درآمدی بعنوان یاری و کمک به سازمان‌های خیریه و بینوایان چاپ و مصرف می‌شود. آن‌گونه که از تاریخ چاپ تمبر در ایران پیداست انتشار این‌گونه تمبرها بصورت منطقه‌ای بوده است و باید یادآور شوم که اولین تمبر خیریه در ایران در شهر رشت منتشر شد که خود این مسئله مسین کمک‌رسانی و یاری دادن مردم این شهر به بینوایان و مستمندان است و می‌بینیم که بسیاری نهادهای رفاه عمومی و بنیادهای مردمی مصلحت‌اندیشانه از قدیم در رشت وجود داشته است.

در هر صورت اولین تمبر خیریه ایران در سال ۱۹۱۸ برابر با ۱۲۹۷ (ه. ش) در رشت منتشر شد و باید متذکر شوم که بعد از آن در شهرهای تهران و تبریز و خوی نیز چنین تمبرهایی منتشر گردید.

این‌گونه تمبرها یا دیگر تمبرهای پستی فرقی نداشته و همانند آنها در باجه‌ها به فروش می‌رسید و بر روی پاکت‌های پستی مصرف می‌شد اما درآمد حاصل از آن برای مستمندان و بینوایان خرج

مشتی از خروار است و به جای لخت نخست نام عقاب را می‌نشانم تا مناسبت موضوعی آن‌ها آشکار گردد.

۱ - دالستان: روستایی در پیرامون شهرستان تفرش با پسوندستان به نشانه‌ی انبوهی و فراوانی یک پدیده‌ی طبیعی در یک جای معین مانند سروستان و انارستان و تاکستان باید عقابستان بشود.

۲ - دال‌گرد: شهرستان اسپهان، اصفهان با پسوند‌گرد به نشانه شهر ساخته‌ی ... مانند داراب گرد و بروگرد یا بروگرد باید «شهر ساخته‌ی عقاب» یا شهر ساخته از عقاب باشد.

می‌گردید.

این تمبرها با تصویر نشان ایران یعنی (شیر و خورشید) با رنگ سیاه و به ارزش یک شاهی منتشر گردید. «طراحی این قطعه تمبر با ارزش به گونه‌ای بوده که دو دایره در طرفین بالای این تمبر طراحی شده که در داخل یکی از آنها عدد یک با حروف و در دایره دیگر «شاهی» (منظور ارزش آن) قرار گرفته و شیری ایستاده با شمشیر که خورشیدی در پشت این شیر در حال درخشش بود در قسمت بالای این تمبر جمله «وزارت مالیه دولت علیه ایران» و در قسمت پائین آن «خیریه رشت» به چشم می‌خورد. این تمبر از نظر چاپ مخصوصاً صورت شیر ایستاده به ۶ نوع مختلف منتشر شد. در بعضی از تمبرهای منتشره صورت شیر کوچک و بصورت مستقیم و در بعضی دیگر بصورت مایل دیده شده است. در بعضی موارد هم صورت شیر بسیار کشیده‌تر نشان داده شده است. اندازه بیرونی این تمبر در دو نوع (قطعه کوچک و بزرگ) دیده شده. این قطعه تمبر با دندانه ۱۱/۵ می‌باشد در بعضی موارد هم دیده شده که سه طرف و یا دو طرف و یا حتی یک طرف از چهار طرف این قطعه تمبر بدون دندانه است مدت مصرف این تمبر کمتر از یک سال بوده است. و قابل یادآوری هست که تمبر مذکور بدون فیلگیریان منتشر شد.

رشت - اردیبهشت ۷۷

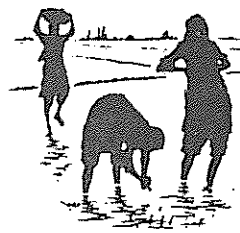
* با استفاده از نشریه داخلی انجمن دوستداران تمبر اصیل، شماره ۱۴، بهار ۷۶ مقاله به قلم فریدون نوین فرح‌بخش

۳ - دال‌آباد: در پیرامون شهرستان جیرفت با پسوند‌آباد باید عقاب‌آباد باشد.

۴ - دالان: نام دو آبادی از توابع شهرستان‌های اهواز و سنندج است. نام برابر آن عقابان می‌شود که در این جا کار مایه‌ی درستی پیدا نمی‌کند بنابراین چاره‌ای باقی نمی‌ماند مگر این که الف و نون اسم مکان را برداریم و به جای آن پسوند الف و نون اسم جمع را بگذاریم.

ده‌ها نام دیگر نیز هست که با همین پیشوند شکل گرفته که با نگاهی به پسوندهای آنها می‌توان به خاستگاه گیاهی دست یافت.

ادامه دارد



چشم‌اندازی به آینده برنجکاری در گیلان

مهندس سیداسماعیل خاتمی

اثر عدم تخلیه اصولی آب زهکش‌ها بحالت ماندابی و نیمه باتلاقی درآمد است. برنج که گیاهی نیمه آبرزی است و ریشه آن به هوا و اکسیژن نیاز دارد در چنین حالتی قادر به رشد و نمو مناسب نیست و باعث کاهش محصول می‌گردد. در نتیجه کشت و کار زراعت بدلیل غرقابی بودن با مشکل مواجه می‌شود.

۴ - بالا بودن هزینه تولید

با توجه به عوامل فوق، تولید برنج برای زارع گیلانی بسیار پرهزینه و در عین حال پرضحمت است. بر اساس برآورد دفتر برنج سازمان کشاورزی گیلان برای سال زراعی ۷۶-۷۵ هزینه کاشت و داشت و برداشت هر هکتار برای انواع برنج بطور میانگین ۴/۱۰۰/۰۰۰ ریال و قیمت تمام شده هر کیلو شلتوک برای ارقام بومی بطور میانگین ۱/۶۹۰ ریال می‌باشد که برای ارقام پرمحصول ۱/۳۹۹ ریال برآورد گردیده است. با توجه به محدود بودن مالکیت، راندمان پائین کشت سنتی و بالا بودن هزینه تولید، شایکاران در تنگنا قرار گرفته و بخاطر حفظ سنت و تأمین لاقل قوت لایموت خود اقدام به کشت شالیزار می‌نمایند.

۵ - پائین بودن عملکرد

عملکرد متوسط استان ۴/۳۹۹ کیلو در هکتار است. این رقم برای ارقام پرمحصول ۵/۷۰۰ کیلوگرم و ارقام بومی ۳/۸۱۹ کیلوگرم برای سال ۱۳۷۶ برآورد گردیده است. با عنایت بر قیمت تمام شده هر کیلو شلتوک یعنی ۱/۶۹۰ ریال هزینه یک هکتار می‌شود ۶/۵۴۴/۱۱۰ = ۳۸۱۹ × ۱۶۹۰ یعنی کشاورزی که فقط ارقام بومی کشت می‌کند بیش از ۶۰۰ هزار تومان هزینه کاشت و داشت و برداشت را باید بپردازد که با این حساب عایداتی برای خانواده او از شالیکاری نخواهد ماند.

۶ - وام زدگی

اغلب قریب باتفاق شایکاران به بانکها بخصوص بانک کشاورزی بدهکارند حتی برخی از آنها به دو یا سه بانک در آن واحد مقروضند. بانک کشاورزی بارها اعلام کرده که استان گیلان جزء بدهکارترین بانکها در کل کشور است بطوریکه کشاورزان بدهی بالائی از گذشته دارند و مشمول جریمه دیرکرد و امانت‌های شده‌اند. این موضوع بچند عامل بستگی دارد.

۷ - فرهنگ دریافت وام و عدم توجه به

عواقب بازپرداخت آن

برداشت عامه کشاورزان و حتی غیر کشاورزان گیلانی اینگونه است که اگر بشود بهر صورت می‌توان وامی گرفت، باید آنرا دریافت کرد و کمتر کسی است که از دریافت آن خودداری کند و این خصیصه در جاهای دیگر کشورمان کمتر مشاهده می‌شود. به همین دلیل در بازپرداخت آن رغبتی از خودشان نشان نمی‌دهند.

مشکلات و موانع موجود در شالیکاری گیلان

۱ - کوچک بودن مالکیت‌ها

بر اساس آمارنامه وزارت کشاورزی در سال ۱۳۶۷ در گیلان میانگین اراضی آبی ۱/۳۱ هکتار، اراضی دیم ۱/۱۳ هکتار و کل اراضی شامل آب و دیم ۱/۴۴ هکتار برای هر بهره‌بردار است. این در حالی است که میانگین کل کشور ۶/۰۸ هکتار، استان مازندران ۳/۱۱ هکتار، استان همدان ۷/۰۵ هکتار، استان زنجان ۹/۹۴ و بالاخره استان کردستان ۱۳/۲۹ هکتار برای هر بهره‌بردار می‌باشد.

در آمار دیگری در شالیکاری گیلان بهره‌برداران کمتر از یک هکتار ۳۰/۲ درصد، ۱ تا ۳ هکتار ۵۴/۱ درصد، ۳ تا ۵ هکتار ۹/۴ درصد، ۵ تا ۱۰ هکتار ۴/۳ درصد، ۱۰ تا ۲۰ هکتار ۰/۴ درصد، ۲۰ تا ۵۰ هکتار ۰/۸ درصد و سرانجام ۵۰ هکتار و بیشتر کمتر از ۰/۱ درصد را شامل می‌گردد. آمار فوق بخوبی نشان می‌دهد که کثرت بهره‌برداران و کوچک بودن مالکیت‌ها یکی از معضلات عمده شالیکاری است.

۲ - سنتی بودن کشت و ناهمگونی کرت‌ها

در حال حاضر تعداد کرت‌های یک هکتار شالیزار بین ۲۰ تا ۴۰ قطعه بستگی به شیب و موقعیت زمین و بطور متوسط ۲۵ قطعه (کرت یا کله بزبان محلی) می‌باشد. کوچک بودن کرت‌ها و وجود مرزهای عدیده و غیر هندسی فقط کشت بروش سنتی و کم بازده و توأم با زحمت را میسر می‌سازد.

۳ - خفگی اراضی جنگلی و فقدان زهکشی علمی

جلگه گیلان با شیب بسیار کم و خاک خیلی سنگین از قرنهای گذشته تاکنون بلا وقفه بزرگ کشت رفته و در

مقدمه در حال حاضر در ۱۶ استان کشور کشت شالی

متداول می‌باشد که در مجموع ۶۳۰/۰۰۰ هکتار را شامل می‌گردد. استانهای گیلان و مازندران با مساحتی معادل ۲۳۰/۰۰۰ هکتار در رده‌های اول و خوزستان با ۵۵۰۰۰ هکتار، فارس با ۴۳۰۰۰ هکتار و استان جدیدالتأسیس گلستان (گرگان) با ۲۸۰۰۰ هکتار در مکانهای بعدی قرار دارند. ضمناً استان اردبیل با آمار استان آذربایجان شرقی در هم ادغام شده است. در سال ۱۳۷۶ میزان ۲/۸۹۲ هزار تن شلتوک تولید و به جامعه ایران عرضه شده است که برنج سفید آن معادل ۱۸۰۰ هزار تن خواهد بود.

ایران در سال ۱۳۲۵ فقط ۸۱ تن برنج وارد کرده بود در حالیکه بر این میزان بتدریج اضافه شده و گاهی از مرز یک میلیون تن هم فراتر رفته است. واردات برنج در سال ۱۳۷۶ برقم ۸۰۰/۰۰۰ تن رسیده و در حال حاضر با بیش از ۶۰ میلیون نفر جمعیت بین ۶۰۰ الی ۸۰۰ هزارتن در نوسان است. اما صادرات برنج در سال ۱۳۲۵، ۵۸/۹۵۶ تن بوده که بتدریج کاهش پیدا کرده و در سال ۱۳۵۷ به صفر رسیده است. امروزه صادراتی صورت نمی‌گیرد و سطح زیر کشت کل کشور نیز از ۳۸۰۰۰۰ هکتار در سال ۱۳۵۰ به میزان ۶۳۰/۰۰۰ هکتار در سال ۱۳۷۶ رسیده که رشدی حدود دو برابر داشته است. تولید شلتوک نیز از ۱۰۴۵ هزار تن در سال ۱۳۵۰ به میزان ۲۸۴۲ هزار تن در سال ۱۳۷۶ رسیده است که رشدی قریب به سه برابر را نشان می‌دهد.

از دلایل افزایش تولید، بکارگیری روشهای نوین علمی و ترویجی، تولید بذور مرغوب و پرمحصول، بکارگیری نیروی ماشین در شالیزار، بالا رفتن توان علمی کشاورزان و در نهایت افزایش سطح زیر کشت را می‌توان نام برد.

درآمد اندک بخش کشاورزی و بالا بودن هزینه‌های تولید

بدیهی است میانگین ۱/۲ هکتار و خانوار حداقل ۵ نفره پس‌اندازی برای کشاورز نمی‌ماند که با آن بتواند عملیات کاشت و داشت و برداشت را انجام دهد. بناچار به وام پناه می‌برد. در گذشته یا از مالک و یا از نزولخواران قرض می‌گرفت، و امروزه از طریق بانک‌ها رفع مشکل می‌نماید. بنابراین برحسب عادت هر ساله، با شروع کشت و کار از هر طریقی تقاضای وام و تسهیلات می‌کند.

حوادث قهریه و بلایا

کشاورزی در گیلان با هوای متغیر و استعداد زیاد برای طوفان و سیل و سرمای بهاره، همواره در معرض خطر قرار دارد. یعنی کشاورز یا هنگام خزانگی دچار سرمازدگی و رگبار می‌شود یا در فصل تابستان در معرض کم‌آبی قرار می‌گیرد و یا هنگام درو اسیر بارانهای طولانی می‌شود و این در حالی است که خطر آفاتی مانند کرم ساقه‌خوار برنج و بیماری بلاست و پوکی دانه هم در کمین او نشسته است. بنابراین کشاورز خوش شانس در کمتر سالی موفق می‌شود که از همه خطرات در امان باشد و طبیعی است که یکسال ضربه دیدن، سالها فرصت برای جبران آن لازم است.

عدم وجود پشتوانه قوی مالی از خود

کشاورزان

کشاورزان کشور بخصوص گیلان متأسفانه فاقد تشکل قوی که بازاری مالی و اقتصادی آنها باشد را دارا هستند. سازمان تعاون روستایی هم با همه گستردگی و حضور در اقصی نقاط کشور نتوانست آنطور که باید و شاید مشکل مالی کشاورزان را حل کند تا کشاورز دچار بدهی‌های کمرشکن نشود. بنابراین زارع شالیکار دستش از همه جا کوتاه بوده و بناچار محصول خود را بشمن بخشی فروخته و برای کشت مجدد نیازمند نقدینگی و وام می‌گردد. بعد از اجرای اصلاحات ارضی که زمین عملاً در دست کشاورزان قرار گرفت و محصول آن با فردی مانند خان تقسیم نمی‌شد نیز کشاورز گیلانی نتوانست بدون نیاز به وام سرپای خود بایستد. این یکی از دردناکترین سناریو در عرصه کشت و زرع گیلان است.

راهبردها و پیشنهادات اصلاحی

در هر زمانی و بخصوص در دنیای امروز بقا و دوام هر سیستم تولیدی، در مقرون بصره بودن و حرکت در راستای فرمولهای شناخته شده اقتصادی است. برنجکاری نیز از این قاعده مستثنی نمی‌تواند باشد. بنابراین شالیکاری گیلان را می‌بایست از این زاویه مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. همانطوریکه در سطور

آمار سطح زیرکشت شالیزار و تولید شلتوک در ۱۶ استان کشور، سال زارعی ۷۶-۱۳۷۵

ردیف	نام استان	سطح زیرکشت (هکتار)	شلتوک تولیدی (هزارتن)
۱	گیلان	۲۳۰۰۰۰	۱۰۶۸
۲	مازندران	۲۳۰۰۰۰	۱۱۶۱
۳	خوزستان	۵۵۰۰۰	۲۰۰
۴	فارس	۴۳۰۰۰	۱۶۹
۵	(مرگان گنبد) گلستان	۲۸۰۰۰	۱۰۹
۶	اصفهان	۱۰۴۵۰	۵۰
۷	کهگیلویه و بویراحمد	۸۱۹۰	۲۶
۸	آذربایجان شرقی و اردبیل	۷۴۶۰	۲۷
۹	زنجان	۵۴۶۸	۲۳
۱۰	چهارمحال و بختیاری	۳۴۸۰	۱۳
۱۱	سیستان و بلوچستان	۳۱۵۰	۹
۱۲	ایلام	۲۰۰۰	۶
۱۳	لرستان	۲۰۰۰	۱۴
۱۴	خراسان	۱۳۸۰	۵
۱۵	آذربایجان غربی	۴۲۲	۲
	جمع	۶۳۰۰۰۰	۲۸۹۲

همزمان با هم اجراء می‌گردد این پروژه‌ها بطور اختصار عبارتست از:

- پروژه احداث جاده‌های دسترسی بمزارع.
- پروژه احداث کانالهای آبرسانی.
- پروژه احداث کانالهای زهکش.
- پروژه تسطیح و یکپارچه سازی کرت‌ها.
- پروژه احداث مقسم‌ها و سازه‌های بتنی از قبیل لوله گذاریها و غیره.

مزایای این طرح بشرح زیر باسحضار می‌رسد:
۱- نجات مزارع از خشکی و ماندابی

اگر جلگه گیلان که با شیب بسیار کم و خاک سنگین هر ساله بزیر کشت می‌رود و آب تحت الارضی و بارندگیهای مستمر هم به آن افزوده می‌شود بموقع تخلیه نشود به مانداب تبدیل شده و ریشه برنج را در خطر کمبود اکسیژن و تبادلات گازی دیگر قرار می‌دهد. برای جلوگیری از این عمل در این طرح بفاصله هر ۲۰۰ متر یک خندق نسبتاً عمیق احداث شده که آب کرت‌های اطراف را به زهکش، تخلیه و از منطقه خارج می‌کند. در

قبل ملاحظه فرمودید معضلات عدیده‌ای که دست و پاگیر شالیکار گیلانی است یعنی کشت سنتی، ارقام بومی، اراضی کوچک و نامناسب، گرانی نهاده‌های کشاورزی بر اساس قیمت بازار و میانگین ۱/۲ هکتاری برای هر خانوار بهره‌بردار و ... از دیدگاه اقتصادی مقرون بصره نبوده و کشاورزان صرفاً بر اساس سنت و تهیه قوت لایموت مبادرت به کشت آن می‌نمایند. بنابراین تمام توان کارشناسان و متخصصان بخش کشاورزی بر این است که هر نوع کشت و زرعی و بخصوص برنجکاری به «کشاورزی اقتصادی» تبدیل گردد تا بتواند به بقای خود ادامه دهد.

در سیستم شالیکاری گیلان برای تحقق این امر می‌بایست برنامه‌های کوتاه مدت و بلند مدتی به اجراء درآید. در این راستا برنامه‌ها و طرحهای زیر پیشنهاد می‌گردد:

الف - طرح تجهیز و نوسازی اراضی سنتی

این طرح چهار الی پنج پروژه را در دل خود دارد و

ابعاد 30×100 متر (۳۰۰۰ مترمربع) و چهار گوش در آمده که چند حسن دارد: اولاً - ورود ماشین آلات کاشت و داشت و برداشت را میسر ساخته و راندمان کار را بالا می برد. ثانیاً - شخم زدن زمین که فعلاً صرفاً با تیلر صورت می گیرد با تراکتور امکان پذیر می شود و ثالثاً - با حذف مرزهای زاید ضمن اینکه به سطح شالیزارها افزوده می شود پناهگاه کرم ساقه خوار برنج را - که معمولاً زمستان گذرانی آنها در علفهای حاشیه مزارع است - به حداقل ممکن کاهش می دهد.

تنگناها و مشکلات اجرای طرح

اجرای این طرح محاسن و مزایای بسیاری دارد و از دیدگاه علمی و کارشناسی کوچکترین شبهه و تردیدی در اهمیت آن وجود ندارد اما از دیدگاه اجتماعی و اجرایی در حال حاضر دارای معضلاتی است که به چند مورد آن اشاره می شود:

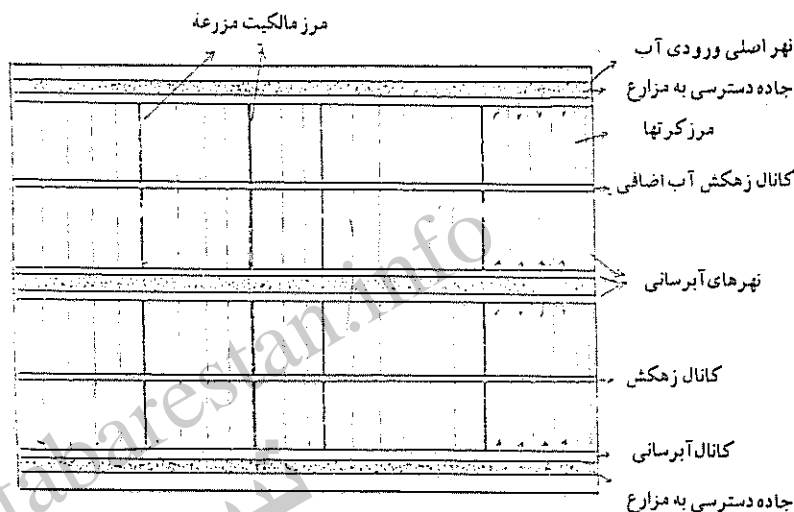
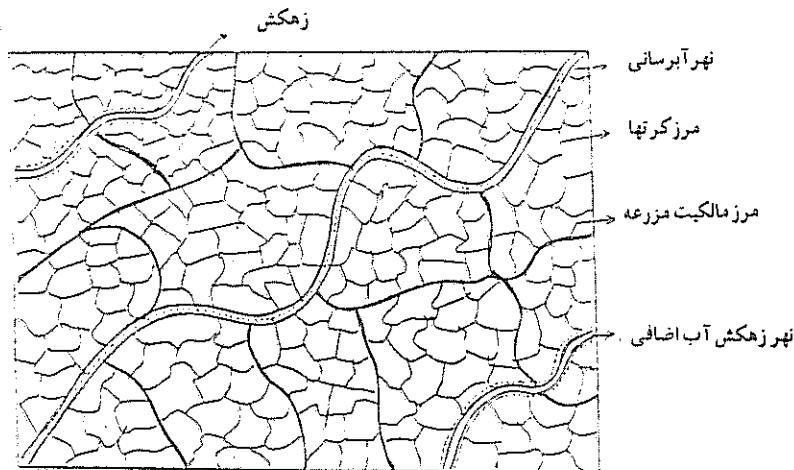
- ۱- سنت شکنی: کشاورزان طبق سنت دیرینه آبی و اجدادی با این رویه هر چند غلط خو گرفته و به آن دل بسته اند لذا پدیده نو را بسختی پذیرا هستند.
- ۲- عدم آمادگی همه کشاورزان: این طرح باید در تمامی اراضی تحت پوشش - که طراحی و نقشه برداری شده - اجراء گردد. لذا مخالفت حتی یک نفر هم مانع کار است. معمولاً مخالفت یک یا دو درصد، امری طبیعی است.
- ۳- مشکلات مشارکت ۴۰ درصد: معمولاً پرداخت نقدی مشارکت مقدور نیست. اخذ وام تبصره ۳ / هم بدلیل بدهکاری کشاورزان به بانک کشاورزی به دلایلی مقدور نیست.

- ۴- فرصت کم برای اجرا: این طرح در اصل می بایست فصل بهار و تابستان که هوا مناسب است به اجراء درآید. ولی تأمین خسارت یکسال عدم کشت، و نیز مخالفت سرخستانه کشاورزان با نکاشت ماندن زمین، بالاجبار مجریان را وادار می سازد که در فصول پاییز و زمستان کار صورت گیرد که مشکلات بیشتری را در پی دارد.
- ۵- مخالفت بر اساس اختلافات محلی: در روستاها معمولاً افراد ذینفوذی هستند که با همدیگر اختلاف سلیقه دارند از قبیل بالا محله ای ها با پائین محله ای ها، انجمن اسلامی قدیم با جدید، شورای اسلامی یا کدخدای سابق و ... همین امر گاهی موانع بزرگی سر راه اجراء طرحهاست.

- ۶- صعوبت کار: تسطیح کرت ها در گیلان، تنها با تراکتورهائی که پره های آهنی در چرخهای آنها تعبیه شده، عملی است. بنابراین کار تسطیح به کندی و مشقت صورت می گیرد.

تشکل های تولیدی

میانگین مالکیت ها در کل کشور $6/08$ هکتار و در گیلان $1/44$ و برای شالیزار $1/2$ هکتار است. بنابراین اگر کشاورزی بخواهد بعنوان صرفاً یک فرد و به تنهایی کشت و زرع نماید نتیجه ای عاید او نخواهد شد. از



مقایسه شمای دو مزرعه شالیزار سنتی و مزرعه تجهیز و یکپارچه شده

می گردد جز جاده های روستائی، هیچ جاده ای در مزارع نیست و کشاورزان از مرزهای بین مزارع که غالباً تنگ، پرپیچ و خم و نامناسب است عبور می کنند که آنهم فقط یک نفره و بطور پیاده می توان از آن عبور نمود. بنابراین حمل محصول از دل مزارع به کنار جاده ها فعلاً با حیوانات بارکش، نظیر اسب و یا توسط خود کشاورزان و با مشقت و ضایعات صورت می گیرد. در این طرح پیش بینی شده است که بفاصله هر ۲۰۰ متر در طول طرح جاده های مناسب با عرض ۵ متر احداث که کانالهای آبرسانی نیز در دو سوی آن تعبیه می گردد. بنابراین هر کشاورزی بلااستثناء از جاده مناسب برخوردار بوده و محصول دسترنج خود را براحتی تا منزل یا انبار مورد نظر حمل می کند. این کار یکی از آرزوهای دیرینه کشاورزان شالیکار است.

۴ - استاندارد شدن کرتها

شالیزارهای سنتی موجود بین ۲۰ تا ۴۰ کرت در هر هکتار است که آنهم بصورت غیرهندسی و با پستی و بلندی همراه است. پس از اجرای این طرح کرتها با

سیستم فعلی آب کرتها وارد کرت دیگر شده و حتی آب یک مزرعه به مزرعه دیگر وارد می شود که این عمل علاوه بر ایجاد مشکل در امر آبرسانی، توازن مواد غذایی کرتهای پائین دست را بهم می زند و در تولید محصول اختلال ایجاد می نماید.

۲ - سیستم آبیاری علمی و آسان

در این طرح هر کرت که معمولاً بطول ۱۰۰ متر و بعرض ۳۰ متر یعنی بمساحت ۳۰۰۰ مترمربع می باشد مستقیماً از نهر اصلی آبیاری شده وزه آب آن نیز همانطوری که گفته شد در کانال زهکش عمومی تخلیه می گردد. بنابراین آب هیچ مزرعه ای و حتی هیچ کرتی وارد کرت دیگر نمی شود. لذا اعمال روشهای آبیاری بسیار راحت و آسان بوده و در آینده می توان با نصب دستگاههای اندازه گیری میزان دقیق آب مورد نیاز شالیزار را تعیین و از هدر رفتن آب، این مایه حیات بشریت جلوگیری کرد.

۳ - جاده های دسترسی به مزارع

با یک نگاه به وضعیت فعلی شالیکاری ملاحظه

چندین سال قبل بحثی در وزارت کشاورزی مطرح و پیگیری شد که «کشاورزی اقتصادی» نامیده می‌شود و در راستای آن «تشکل اقتصادی تولید کشاورزی» مدنظر قرار گرفت. از آنجا که در فرهنگ دینی ما «تعاون» جایگاه و ارزش خاصی دارد و تجارب تعاونی در جهان هم راه گشای خوبی در اغلب کشورها بوده است، یکی از محورهای اصلی این تشکل‌های اقتصادی «شرکتهای تعاونی تولید روستائی» می‌باشد.

ج - کشت ارقام پر محصول

ارقام پر محصول پدیده‌ای است که با بهره‌گیری از علم ژنتیک توان تولید و راندمان محصول را بطور چشمگیری بالا می‌برد. این کار شامل دو بخش است اول - عملیات به نژادی، که شامل تولید بذری از طریق اصلاح نژاد و تولید بذری و عرضه آن به کشاورزان که کار دانشمندان و محققین است. بدیهی است این بذری باید قابلیت انطباق با آب و هوای منطقه کشت را دارا باشد. دوم - عملیات به زراعی؛ که زارعین باید اعمال نمایند و شامل آماده کردن اصولی زمین، آبیاری دقیق و علمی، مبارزه به موقع با آفات و امراض، سیستم خزانه‌گیری ایستگاهی و فنی با پوشش نایلونی، نشاءکاری با فاصله‌های استاندارد شده و تأیید شده کارشناسان. کود دادن به اندازه مورد نیاز و... با رعایت دقیق اصولی به نژادی و به زراعی راندمان محصول بسیار بالاتری خواهیم داشت.

د - کشت دوم

می‌توان از مزارع برنج استفاده دیگری هم بعمل آورد که اصطلاحاً بآن کشت دوم می‌گویند. گرچه بهترین شیوه آن است که همانطوریکه قبلاً گفته شده در اراضی‌ای که طرح تجهیز و یکپارچه‌سازی پیاده شده و زمین از غرقابی رهایی یافته کشت دوم اعمال گردد ولی می‌توان در خیلی از مزارع گیلان که زهکش طبیعی مناسب داشته و مشکل ماندابی ندارد و بیش از ۴۰/۰۰۰ هکتار برآورد گردیده است کشت دوم بعمل آورد. کشت دوم در اینجا منظور کاشتن یک محصول و بندرت حتی دو محصول بعد از برداشت شالی در همان مزرعه است. لذا برای تحقق این امر می‌بایست روالی را طی نمود.

یک - از ارقامی که زودرس بوده و حتی در میان ارقام پر محصول هم که غالباً دیررس اند نوع متوسطرس آن استفاده نمود که حداکثر تا پایان مرداد ماه شالی درو شده باشد.

دو - محصور کردن اراضی جهت جلوگیری از هجوم احشام سرگردان و حفظ محصول تا زمان برداشت. سه - محصولات کشت دوم شامل، انواع باقلا، سیر، سبزیجات برگی، کلم، کاهو، شبدر برای خوراک دام، نوعی دانه‌های روغنی مانند گلزا، و حتی

سب‌زمینی زودرس و امثال آن است که اغلب آنها در سنت کشت شمال رایج هستند. هر کدام از محصولات یاد شده باید برای منطقه بخصوصی از نظر ارتفاع محل اراضی ساحلی یا غیر ساحلی و... انتخاب گردد.

چهار - کشاورزی که قصد کشت دوم را دارد باید با در نظر گرفتن موارد فوق با عزمی راسخ دست بکار شده و پس از برداشت شالی بلافاصله اقدام نماید تا از نور خورشید اواخر تابستان و اوائل پائیز حداکثر استفاده را بنماید. اجرای کشت دوم علاوه بر بالا رفتن درآمد کشاورزی، باعث جلوگیری از بیکاری پنهان شده که آفتی بجان مردم بخصوص جوانان در روستاهاست. مضافاً بیشتر، سبزی خوراکی گیلان از خارج از استان وارد و تأمین می‌گردد. هوای معتدل و مرطوب شش ماهه دوم سال بهترین عامل رشد سبزیجات برگی است و اگر همین رقم به تنهایی کشت شود می‌تواند کمک بزرگی به اقتصاد کشور و استان بنماید.

یکی دیگر از مقوله‌های کشت دوم، پرورش راتون است. راتون یا بزبان محلی شاه برنج آن قسمت از شالیزار است که بعد از برداشت اول، مجدداً پاجوش زده و بار می‌نشیند و محصولی دیگر - هر چند کمتر - را عاید

کشاورز می‌نماید. می‌توان با رعایت اصولی از جمله کشت ارقام زودرس و عملیات زراعی پرورش راتون و نگهداری آن تا یک سوم محصول اول، شالی برداشت نمود که این هم در نوع خود کمکی به اقتصاد کشاورزان خواهد بود.

ه - خدمات مکانیزاسیون

امروزه در کشورهای پیشرفته برنجکاری، همه شالیکاران اقدام به کشت و زرع نمی‌کنند؛ بلکه بخشی از آن توسط واحدها و شرکتهایی که تبحر و توان و نیروی آن را دارند در ازاء دریافت حق‌الزحمه، صورت می‌گیرد. بدینصورت که عده‌ای با تشکیل شرکت خدماتی ابزار و وسایل کار لازم از قبیل انواع ماشین‌آلات کاشت و داشت و برداشت مانند نشاءکار برنج، و جین‌کن، انواع سمپاش، موتور پمپ‌های آب، دروگر، کمباین مخصوص برنج، و حتی خرمکوب و امثال آن را تهیه و با کشاورزان قرارداد می‌بندند که بخشی از عملیات و یا هر سه بخش آن یعنی کاشت و داشت و برداشت را انجام و مطابق قرارداد به آنها تحویل دهند این کار چند حسن دارد: یکی اینکه - این شرکتهای از افراد ماهر و کاردان

سطح زیر کشت محصولات عمده کشاورزی (سال زراعی ۷۶ - ۷۵)

ردیف	نوع محصول	سطح زیر کشت (هکتار)	تولید (تن)	عملکرد (کیلوگرم)	ملاحظات
الف - نباتات زراعی و یکساله					
۱	برنج	۲۳۰/۰۰۰	۱۰۱۱۶۷۵	۴۳۹۹	شلتوک
۲	بادام زمینی	۲۷۹۹	۹۳۴۸	۳۳۰۰	بیله تر بادام زمینی
۳	توتون	۱۶۷۶	۱۲۴۹	۹۰۰	
۴	گندم	۲۸/۰۰۰	۵۳۷۳	۲۴۰۰	
۵	جو	۶۸۸۰	۱۶۵۷	۱۵۰۰	
۶	حبوبات	۸۴۶۳	۱۱۰۵۷	۱۳۰۰	
۷	محصولات جالبزی	۶۲۰۶	۱۱۹۳۲۳	۱۹۲۰۰	
۸	سبزیجات و صیفی	۶۵۲۰	۴۳۷۱۷	۶۷۰۰	
۹	سایر محصولات	۱۰/۰۰۰	-	-	
ب - نباتات باغی					
۱	چای	۳۲/۰۰۰	۳۲۰/۰۰۰	۸۲۰۰	شامل سیلان و مازندران
۲	زیتون	۱۹۱۰	۵۰۶۲	۲۶۰۰	
۳	مرکبات	۶۸۸۰	۹۱/۶۴۷	۱۳۳۰۰	
۴	توتستان	۱۱/۲۹۴	-	-	
۵	فندق	۶۰۰۰	۷۱۷۴	۱۲۰۰	
۶	گردو	۱۰۱۷	۱۴۷۴	۱۱۰۰	گردو با پوست
۷	سایر میوچات	۴۲۰۳	-	-	
	جمع	۳۵۹۶۶۵	-	-	



سبزترین روز سال

دکتر بهمن مشققی

هر ساله از ایران خارج می‌شود اگر همین مبلغ در مملکت بماند شاید جلوگیری از پریشانی و فقر و فاقه ملت بکند.

چه روح حساسی! چه قلب پرعاطفه‌ای که نگران پریشانی و فقر ملت بود.

این چنین ایده و افکار والا تنها در شخصیت‌های بی‌نظیر و احترام برانگیزی چون شادروان کاشف السلطنه پیدا می‌شود که در تمام طول عمرشان برای سربلندی ملت و مملکتشان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند و به همه خطرها هم تن در میدهند تا جائیکه می‌بینیم جانشان را هم در راه هدفی که دنبال می‌کنند می‌گذارند!

طلای سبزی که شادروان کاشف السلطنه با خود به این مملکت آورد و آنرا محصول بومی و دائمی منطقه ساخت بخاطر این بود که روزی این مملکت را نه تنها از نیاز به وارد کردن چای خارجی بی‌نیاز سازد بلکه آنرا به میزانی برساند که بمانند یک ثروت بی‌پایان به خارج هم صادر نماید. متأسفانه تاکنون هیچ یک از دولتها نتوانسته‌اند آرزوی او را جامه عمل ببوشانند زیرا بعد از شادروان کاشف السلطنه هیچکس حتی یک روز هم راهش را آنطور که او آرزو داشت ادامه نداد و مسلماً تا روزی که این بی‌توجهی‌ها به این طلای سبز ادامه داشته باشد نخواهیم توانست از واردات چای بی‌نیاز شویم چه رسد به اینکه به صادر کردن آن مبادرت ورزیم که یکی از آرزوهایش بود!

بیانیم به پاس خدمات بی‌نظیری که این مرد بزرگ و این انسان والا به میهن ما و مردم میهن ما نموده است و در تاریخ کشور ما از او به عنوان افتخار ابدی و مایه سربلندی مملکت نام برده شده است همه ساله روز سی و یکم فروردین ماه را گرامی بداریم و با برپائی مراسمی ولو ساده روحش را شاد و گوشه‌ای از دین خود را به این انسان والا و شرافتمند ادا نماییم.

هر سال که روز سی و یکم فروردین ماه فرا می‌رسد بوته‌های سرسبز چای که تازه رشدشان را آغاز می‌کنند بیشتر از روزهای دیگر قطرات شبنم بهاری را در خود نگهدارند. اگر در این روز با دقت به این برگها نگاه کنیم متوجه می‌شویم که قطرات شبنم از روی برگهای چای بصورت قطرات اشک لحظه به لحظه فرو می‌ریزند. گویی فروغ خورشید روز سی و یکم فروردین ماه هم می‌داند که در چنین روزی این بوته‌های نازنین چای حقی دارند این چنین اشک بریزند زیرا شصت و چهار سال پیش در چنین روزی محمد میرزا معروف به کاشف السلطنه بنیان‌گذار و پدر چای ایران در حالیکه عاشقانه از آخرین سفر پربارش از هندوستان به میهن باز می‌گشت در جاده بوشهر و شیراز در کتل ملو با اتومبیل به تله دره‌ای سقوط می‌کند و جان به جان آفرین تسلیم می‌نماید.

انسان وقتی تلگرامی را که شادروان کاشف السلطنه به محض ورود به میهن یعنی سه روز قبل از فوتش در تاریخ ۲۸ فروردین ماه سال ۱۳۰۸ به مقام ریاست فلاح مملکتی دقت می‌نماید مطالعه می‌کند عشق کم‌نظیر او به این آب و خاک و مردمش و آرزوی بی‌نیاز کردن مملکت از محصول خارجی و شتاب و وسواس عجیب او در به ثمر رساندن نقشه‌هایش در این زمینه را با تمام وجود خویش احساس می‌کند و در برابر عظمت روح بزرگش سر تعظیم و تکریم فرود می‌آورد.

آری، او مأموریت به هندوستان را باری بهرجهت انجام نداده بود. او فقط به هندوستان سفر نکرده بود که لقب جنرال قنصل ایران در هندوستان را برای خود حفظ نماید. او برای تحقق بخشیدن به ایده بزرگی که در یکی از یادداشت‌هایش از آن چنین یاد می‌کند به این سفر رفته بود: «... میروم دنبال چای... انشاءالله کسان دیگری هم در فکر رفع احتیاج سایر کالاها باشند. و اضافه می‌کنند: علی التحقیق مبلغ ده کروور تومان برای خرید چای

استفاده می‌کنند.

دوم اینکه - برای بسیاری از کشاورزان بخصوص کسانی که زمین کمی دارند و نمی‌توانند ماشین‌آلات اختصاصی داشته باشند، بهترین راه حل است و زمین آن‌ها به زیرکشت می‌رود.

سوم اینکه - این شرکتها برای کشاورزان خرده‌پا با زمین کم که تنها ممر درآمدشان شالیزار نیست و کار دیگری دارند و نمی‌توانند به طور تمام وقت و ایده‌آل به کشاورزی بپردازند بهترین راه حل است.

با استقرار این نوع واحدها جذب بسیاری از افراد بیکار بخصوص فارغ‌التحصیلان کشاورزی هزینه تولید نیز پائین می‌آید.

۵- کاهش مصرف سموم و کودشیمیایی

دانشمندان علوم کشاورزی پس از سالها مطالعه باین نتیجه رسیدند که مبارزه شیمیایی با آفات و امراض آخرین راه بوده و باید از روشهای دیگری بآن پرداخت که اصطلاحاً به آن مبارزه تلفیقی می‌گویند. مبارزه تلفیقی این است که روشهای گوناگون را همزمان با هم و یا بطور انفرادی بکار بگیریم.

انواع روشها عبارتست از:

۱- روش زراعی و مکانیکی - که معمولاً با از بین بردن کانون تجمع آفت با روشی مانند کندن و سوزاندن سرشاخه‌ها و علفهای هرز شخم و آبیخت کردن مزارع، جمع‌آوری لارو حشرات، گذاشتن انواع تله جهت شکار حشرات و امثال آن باین کار اقدام می‌نمایند.

۲- مبارزه بیولوژیک - در این روش از خود حشرات بر علیه حشرات استفاده می‌شود. مثلاً برای مبارزه با کرم ساقه‌خوار برنج از نوعی زنبور بسیار ریز بنام «زنبور تریکوگراما» استفاده می‌شود این زنبور معمولاً در طبیعت هست و آن را در آزمایشگاه بطور انبوه تولید و در مزارع رها سازی می‌کنند. این حشره کوچک تخم کرم ساقه‌خوار را خورده و آن را نابود می‌سازد.

۳- مبارزه شیمیایی - در مبارزه تلفیقی مبارزه شیمیایی هم هست ولی فقط در صورت لزوم و آن هم بعنوان آخرین راه حل. بنابراین هر جا که طفیان آفت شدید بود از سموم نباتی استفاده می‌نمایند. در مورد مصرف کودهای شیمیایی نیز خاک هر مزرعه را آزمایش و براساس نتیجه تجزیه خاک میزان نیاز واقعی گیاه به عناصر نسخه کودی آن را صادر و بهمان اندازه کود وارد مزارع می‌گردد.

بنابراین کشاورزان گیلانی باید از مصرف بی‌رویه سموم نباتی و کودشیمیایی پرهیز کرده و با کمک مروجان و کارشناسان کشاورزی به روشهای غیرشیمیایی بهاء بیشتری داده و از مصرف بی‌رویه کودهای شیمیایی خودداری نمایند. در این صورت ضمن پائین آمدن هزینه تولید، محیط زیست خود را نیز از خطر آلودگی سمومی که بالای جان انسانهاست می‌رهانیم.



رشت، میزبان بزرگترین جراحان مغز و اعصاب جهان

دوره آموزش بین‌المللی جراحی مغز و اعصاب و چهارمین سمپوزیوم جراحی قاعده جمجمه ۳۱ فروردین لغایت چهارم اردیبهشت ماه در مجموعه آموزشی رفاهی زیباکنار رشت برگزار گردید. در این سمپوزیوم بزرگترین جراحان مغز و اعصاب عالم که در رأس بزرگترین مراکز پزشکی درمانی کشورهای خود قرار دارند از جمله آمریکا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، روسیه، ژاپن و... همراه دهها تن از بزرگترین جراحان مغز و اعصاب کشورمان از تهران و دیگر شهرهای مختلف کشور حضور داشتند و طی آن از آخرین پیشرفتهای علم پزشکی و دستاوردهای جراحی مغز و اعصاب بحث و تبادل نظر شد.

این سمپوزیوم که به ابتکار و همت پروفیسور مجید سمیمی رییس گیلانی‌الاصل فدراسیون جهانی مغز و اعصاب در شهر رشت (زادگاه پروفیسور) برپا شد در دو بخش آموزش بین‌المللی و بخش جراحی منحصر به فرد قاعده جمجمه برگزار گردید.

پروفیسور سمیمی یکی از بزرگترین جراحان مغز و اعصاب دنیاست. وی که اکنون ۶۱ سال دارد از سن ۳۲ سالگی کارش را با عنوان پروفیسور دانشگاه گوتنبرگ آلمان آغاز کرد و هم اکنون علاوه بر ریاست یکی از بزرگترین بیمارستان‌های تخصصی مغز و اعصاب در آلمان، ریاست و عضویت حداقل ۴۷ شورا، انجمن و کمیته علمی معتبر را در سراسر دنیا بر عهده دارد. پروفیسور سمیمی دارای تألیفات فراوان دانشگاهی به زبان آلمانی است.

گیلهوا

ویژه مطالعات تاریخی

(گیلان و مازندران)

منتشر می‌شود

توسعه و پیشرفت هر جامعه مرهون تلاش محققان و پژوهشگران آن جامعه است. بدون پژوهش و بیادادن به پژوهشگر، جامعه به جایگاه اصلی خود یعنی ترقی و تعالی دست نمی‌یابد. میزگرد مسایل گیلان‌شناسی که در شماره ویژه نوروزی گیله‌وا با نام هنر و پژوهش منتشر شد، در محافل فرهنگی و هنری انعکاس مثبت یافت و بحث‌هایی را برانگیخت. در این میزگرد که چند تن از پژوهشگران مسایل گیلان‌شناسی: محمد بشرا، م.پ. جکتاجی، طاهر طاهری، سید محمدتقی میرابوالقاسمی، فریدون نوزاد و رحیم چراغی شرکت داشتند، مسایل مختلف گیلان‌شناسی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت، و از جمله مباحثی که طرح گردید یکی هم عملکرد پژوهشکده گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان بود که علیرغم اینکه چندین سال از تأسیس آن می‌گذرد، کارنامه مثبتی جز برگزاری یک سمینار و دو سال بعد چاپ مجموعه مقالات آن سمینار ارائه نداده است.

حسن استقبالی دکتر محمدکاظم یوسف‌پور سرپرست جدید دانشکده علوم انسانی از این میزگرد و نقد منصفانه و آگاهی‌دهنده او مایه خوشحالی ماست. گیله‌وا امیدوار است، همکاری نزدیک هیأت علمی و اساتید دانشگاه با پژوهشگران آزاد که سالها عمر خود را در این وادی گذرانده‌اند، گامی نو جهت اعتلای جامعه پژوهشی استان ما باشد.

پاسخنامه دکتر یوسف‌پور را به عنوان نمونه جواب یک مسئول اداری دانشگاه در قبال انتقاد یک نشریه عیناً نقل می‌کنیم تا ثابت شود اگر انتقاد نشریات بر پایه و مایه نیات خیر باشد و پاسخ مسئولان نیز با سعه‌صدر همراه، حقایق برجسته شده دل‌ها بهم نزدیک می‌شود، دستها بهم می‌رسد و گام‌ها سریع‌تر برداشته می‌شود.

گرگ دهن آلوده یوسف ندزیده (در حاشیه میزگرد گیلان‌شناسی)

جناب آقای محمد تقی پورا احمد جکتاجی
صاحب امتیاز و مدیر مسئول محترم نشریه ارزشمند گیله‌وا

با تقدیم عرض سلام، در ضمیمه شماره ۴۶ نشریه گیله‌وا (ویژه نوروزی)، متن میزگردی با حضور حضرتعالی و تعداد دیگری از پژوهشگران ارزشمند گیلان درج شده بود. برخی از مسائل مطرح شده در این میزگرد، مستقیماً با پژوهشکده گیلان‌شناسی ارتباط داشت. این نکته علی‌القاعده الزام می‌کند که این بنده در همین زمینه مطالبی را به استحضار برسانم. شما در اینکه نوشته حقیر را (البته همه‌اش را) در شماره آینده گیله‌وا بگنجانید یا نه، مختارید:

سرنوشت نامبارک پژوهشکده گیلان‌شناسی (می‌خواهم باخوش‌بینی بگویم که تا اینجای کار)، یکی دیگر از نمونه‌های بسیار است در تأیید این حقیقت تلخ: گیلان، استان آخر.

در بیان تاریخچه مختصری از روند پژوهشکده گیلان‌شناسی باید عرض کنم که در حوالی سال ۱۳۷۰ با همفکری ریاست محترم وقت دانشگاه گیلان (آقای دکتر ورسه‌ای) و سرپرست محترم وقت دانشکده علوم انسانی (آقای دکتر رحمدل) و هماهنگی برخی از مقامات مسئول، اندیشه تأسیس مرکزی در مطالعات گیلان‌شناسی نطفه بست. سپس برای اینکه زمینه مناسبی برای انجام این مهم فراهم شود، با طراحی آقای دکتر رحمدل و دستیاران ایشان، نخستین سمینار گیلان‌شناسی برگزار شد. «کتابش هم که درآمد اصلاً آنی نبود که انتظارش می‌رفت». (تمام جملات و عباراتی که در گیوه آمده از متن میزگرد نقل شده است). البته سخن در چند و چون این کتاب نیز شرحی دارد که این زمان بگذار تا وقت دگر. بزودی با دور نمای گسترده‌تری که در دیدگاه مسئولان امر آمد، تصمیم گرفته شد که نام این مرکز به پژوهشکده گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان ارتقا یابد.

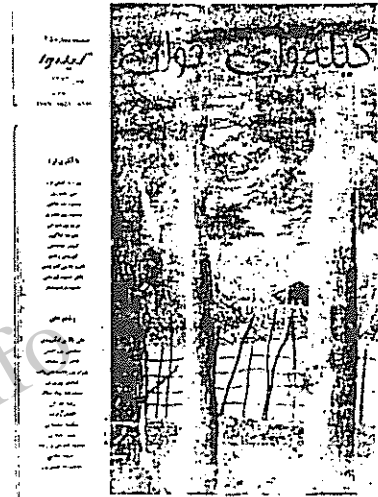
یکی از نکاتی که در میزگرد شما به صورت بیت ترجیح درآمده این بود که «همیشه مدارک علمی را به رخ می‌کشند، واقعاً مایه تأسف است». برای رفع توهم مدرک‌گرایی که در ذهن سروران گرامی پیدا شده است باید عرض کنم که پژوهشکده در چارچوب وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تعریف خاصی دارد. از شرایط الزامی تأسیس پژوهشکده این است که حتماً باید سه گروه پژوهشی با عضویت اعضای هیئت علمی، حداقل در مقطع کارشناسی ارشد، داشته باشد. نمی‌دانم چگونه این نکته روشن و ساده، که از قواعد ناگزیر بازی است، در ذهن عزیزان سبب پندارهای نابجا شده است. وجود اعضای هیئت علمی در کادر پژوهشکده گیلان‌شناسی، به هیچ‌گونه مانع همکاری پژوهشگران کار دیده و ارزشمند غیر دانشگاهی نخواهد بود. باید خدمت استاد گرانقدرم جناب آقای فریدون نوزاد، که این بنده ارادت صمیم قدیم به ایشان دارد، عرض کنم که اساساً چنین فرض نفرمایند که در پژوهشکده گیلان‌شناسی به بیرصرد محترم و شریف و ارزنده و مورد علاقه همه ما، آقای خمایی‌زاده،

گیله‌وای جوان

در ۲۸ صفحه با مطالب متنوع

در زمینه‌های شعر، داستان، مقاله، گزارش، مصاحبه طرح و کاریکاتور و معرفی چندین چهره موفق از جوانان گیلانی

منتشر شد



گیله‌وای جوان

برای جوانانی که فقط به ورزش فوتبال، ظواهر سینما و عکس‌های چهاررنگ نمی‌اندیشند.

گیله‌وای جوان

برای جوانانی که به فرهنگ و ادب و هنر و سادگی و صمیمیت بیشتر فکر می‌کنند.

گیله‌وای جوان را از هر نقطه کشور

در ازای ارسال ۱۰۰ تومان تمیر

می‌توانید دریافت نمایید.



شماره‌های گذشته گیلوا را

از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم‌الهدی

تلفن ۲۵۲۴۸

بگویند چون شما دکتر ندارید بیایید زیر دست این جوان تازه از دانشگاه درآمده کار بکن. حضور پژوهشگران ارجمندی چون آقایان خماسی‌زاده، نوزاد، میرابوالقاسمی و دیگران در هر مرکزی که خواهد به نام گیلان‌شناسی کارکنند مغتنم خواهد بود. اینها شمعه‌های فروزانی هستند که هر یک صدها پیروانه عاشق را گرد خود جمع خواهند کرد و مایه گرمی و حیات و حرکت خواهند بود. یقیناً یکی از چیزهایی که این سوءتفاهمها را ایجاد کرده، عدم رابطه درست دانشگاه با جامعه است. عامل دیگر را متأسفانه باید در پژوهشگران غیردانشگاهی جست. چنانکه خودتان اشاره کرده‌اید: «ما هم کسری بیشتر از انتقاد، آن هم در محافل خصوصی انجام نداده‌ایم. پژوهشگران ما غالباً سرسختی بومی ما گیلانیان را (نمی‌خواهم بگویم کله شقی) با زود رنجی عمومی اهل قلم و هنر، یکجا در خود جمع کرده‌اند.

مکتب دیگر، حملات پی در پی و بی‌امان نسبت به عملکرد پژوهشکده گیلان‌شناسی بود، با ضربه‌هایی کاری که هر یک می‌توانست پژوهشکده‌ای را از پای درآورد. مانند این که: «مشاهده کردیم و تجربه داریم که انجمن گیلان‌شناسی دانشگاه، مرد عمل نیست». در حقیقت نیز اگر پژوهشکده گیلان‌شناسی وجود می‌داشت و کاری نمی‌کرد، این سخن مثل تیر خلاص بود. اما دریغ که تیرهایی در کرده‌اید، چرا که پس از آن سروصدایی که به دنبال برگزاری نخستین سمینار گیلان‌شناسی برپا شد، پژوهشکده دیگر در هزار خم مشکلات مالی و اداری و چه و چه چنان گرفتار که اکنون غیر از امکانات بسیاری که ندارد، حتی یک عضو رسمی هیئت علمی پژوهشی هم ندارد. پژوهشکده تاکنون عنقایی بوده است نامدار و بی‌نشان.

این بنده از اواخر پاییز ۷۶ با پذیرش مسئولیت اداره دانشکده علوم انسانی، رسیدگی به مسائل پژوهشکده گیلان‌شناسی را جزو نخستین برنامه‌های خود قرار داده است. زیرا از پیش می‌اندیشید که «در باره سنن و آداب که ظرف همین یکی - دو دهه از بین رفته» و «برای این واژه‌های بسیار ظریف و دلنشین و خوش‌آهنگ» و بسیاری چیزهای دیگر که همچنان به سرعت از بین می‌رود، باید فکری کرد. در همان اوایل کار به همراه دو تن از دوستان دانشگاهی، راهی استانداری شدیم. پس از توفیق در جا انداختن حساسیت و اهمیت و لزوم تأسیس پژوهشکده گیلان‌شناسی، به پیشنهاد آقای مهندس طاهایی، استاندار محترم وقت، اینجانب در نامه‌ای خطاب به ایشان، موقعیت پژوهشکده را گزارش کردم. (متن کامل این نامه را، تا نشان داده باشم که حداقل بخشی از مطالبی که در میزگرد شما مطرح شده، بیشتر در آن گنجد است، به ضمیمه تقدیم می‌دارم.)

در پی گزارش ارسال شده، به دعوت آقای مهندس طاهایی، با حضور تعدادی از مسئولان شهر رشت و استان گیلان جلسه‌ای در استانداری تشکیل شد. استاندار، برخی از معاونین ایشان، مدیر کل ارشاد اسلامی، شهردار رشت و ریاست فعلی دانشگاه گیلان، آقای دکتر احمدی دستجردی، از حاضران بودند. ثمره جلسه این بود که در اقدامی بی‌سابقه از سوی استانداری، ساختمان بسیار مناسبی که در جوار مزار سردار رشید گیلان، میرزا، قرار دارد به نام پژوهشکده گیلان‌شناسی به دانشگاه گیلان واگذار شد. ساختمانی دو طبقه با حدود هزار و چهار صد متر سطح زیر بنا، اما ناتمام. دانشگاه گیلان متعهد شد که این پروژه را تکمیل کند و سپس اسناد مربوط به نهضت جنگل را نیز که توسط استانداری فراهم شده است، در اختیار بگیرد و در پژوهشکده نگهداری کند. دانشگاه گیلان متأسفانه تاکنون به دلیل مشکلات مالی، اقدامی در تکمیل ساختمان مذکور انجام نداده است، اما بنده به روشن‌بینی و علاقه‌ای که در ریاست محترم دانشگاه سراخ هست امید بسته‌ام و می‌دانم که الکریم اذا وعد وفی. البته در عین حال برای تکمیل این پروژه با ارزش، همچنان چشم به یاری استاندار محترم، آقای صوفی و دیگر مسئولان محترم شهری و استانی دوخته‌ایم. به هر حال اقدام ارزشمند آقای طاهایی نشان داد که اگر زبان طلب به منطق گشوده شود، در مسئولان، دست و دل یآوری هست.

اما در باره کنایاتی که به مسائل مالی برمی‌گشت، از جمله اینکه «کارهای پژوهشی با رابطه انجام می‌شود، مسائل مالی هم هست، چون انگیزه مالی در آن هست صد در صد می‌شود باند بازی» چه بگویم؟! اینجانب از چند و چون مسائل مالی پژوهش در سازمانهای دیگر بی‌خبرم. در دانشگاه، سقف ساعات کاری برای انجام هر پژوهشی، چهارصد ساعت در سال است و به ازای هر ساعت کار پژوهشی، با هزار لیت و لعل، بین ششصد تا هشتصد تومان به پژوهشگر می‌رسد. می‌بینید که آش نخورده است و دهان سوخته! شاید به دلیل خوش‌بینی ذاتی که دارم، فکر می‌کنم که به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است، بنابر این شاید آن «طشت طلا» پی که می‌گویند، پیش هیچ کس نباشد.

از همه اینها که بگذریم می‌ماند این که «گیلان‌شناسی باید از مرکزیتی برخوردار باشد». گویا همه به نوعی با این سخن همداستان باشیم. این بنده بدون آنکه سخن شما را در لزوم تلاشهای فردی و جمعی دیگر، برای ایجاد رقابت، رد کند، یک پژوهشکده دانشگاهی را، البته با نفی هر گونه تنگ‌نظری و خط بازی و سیاسی کاری، بهترین سقفی می‌داند که می‌تواند بر سر پژوهشگران گیلان سایه افکند. دانشکده علوم انسانی برای تحقق این آرزوی دیرین و شیرین، پتانسیلی قوی دارد. با این همه برای انجام چنین کار بزرگی دانشگاه گیلان به تنهایی نه بسنده است و نه به دلیل ماهیت کار، تک روی از آن پسندیده. باید با آن پیر فرزانه همسخن شد که فرمود: «چه عیبی دارد دانشگاه، استانداری، اداره ارشاد، میراث فرهنگی و دیگر مراکز بیابند و درهم ریزی بکنند؟ چاره کار، اگر

بخواهیم کاری کارستان بکنیم، تنها در همین است. اینجانب به یاری پروردگار امید بسیار دارد که با درهم ریزی حسن نیتها، صداقتها و امکانات مالی و فرهنگی همه ارگانها و نهادها و همیاری بی دریغ پژوهشگران، از دانشگاهی و غیر دانشگاهی، پژوهشکده گیلان شناسی خورشیدی شود با چنان جاذبه قوی که صدها سیاره علم و فرهنگ و ادب و هنر را گرد محور خود به گردش درآورد.

اما حرف آخر که تذکاری است برای خودم و همه، اینکه ما چون در کنار هم نمی‌نشینیم یکدیگر را خوب نمی‌بینیم. وقتی به هم بی‌اعتنا باشیم، بی‌اعتماد هم خواهیم شد و نسبتهای کذا هم خواهیم داد، اینجانب تلخ‌گویی‌های پژوهشگران ارجمند شرکت کننده در میزگرد را چون شکر می‌خورم و فحش را از دهان شما طیبات و زهر را از این قبل، نوش دارو می‌دانم؛ زیرا یقین صادق دارم که این سه مانع همه از سر درد و دلسوزی ادا شده است. تجربه ناکام چند ساله پژوهشکده به روشنی نشان می‌دهد که سخن گفتن از تأسیس پژوهشکده گیلان شناسی برای زبان چند مثقالی، کار آسانی است، اما در عمل باید همه دستها را به فرمان کله چند منی درآورد. سفارش مشفقانه حقیر این است که نه مرگ را فقط برای همسایه خوب بدانیم و نه مرغ همسایه را غاز بپنداریم.

با احترام

دکتر محمدکاظم یوسف پور

۷۷/۱/۱۸

باسمه تعالی

جناب آقای مهندس طاهایی

استادار محترم گیلان

با تقدیم عرض سلام و آرزوی قبولی طاعات، حضرتعالی خود از سابقه پژوهشکده گیلان شناسی آگاهید. جهت یادآوری به استحضار می‌رساند که از سال ۱۳۷۰ به همت مسئولان وقت دانشگاه گیلان و دانشکده علوم انسانی و با حمایت آن مقام محترم، سنگ بنای آن گذاشته شد. پس از اخذ موافقت اصولی از سوی وزارت فرهنگ و آموزش عالی و برگزاری نخستین سمینار فرهنگ و ادبیات گیلکی در تالار استاد معین دانشکده علوم انسانی، در جامعه فرهنگی کشور اسلامی و بویژه استان گیلان، انتظارات بحقی برانگیخته شد. پژوهشکده می‌بایست به سرعت با جذب ۹ نفر عضو هیئت علمی پژوهشی در سه گرایش فرهنگ و ادب گیلکی، تاریخ و تمدن اسلامی و مردم‌شناسی؛ و ایجاد امکانات پرسنلی متناسب و تهیه تجهیزات و فضای اداری و پژوهشی در خور، به اخذ موافقت قطعی نائل می‌شد. متأسفانه گامهای بعدی در راه تثبیت پژوهشکده و تبدیل موافقت اصولی آن به موافقت قطعی چنان به کندی برداشته شد که همه امیدها را به یأس مبدل کرد، چنانکه حتی در برخی از جراید، موضوع تأسیس پژوهشکده گیلان شناسی به طعن و تعریض و کنایه کشید و صد البته که این خرده‌گیریها نیز کاملاً بحق بود.

اینجانب از اواخر پاییز ۱۳۷۳ در سمت معاونت پژوهشی دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان، کوشیدم تا در حد وسع اندک و اختیارات محدود خود به جلب حمایت‌های مسئولان وقت دانشگاه بپردازم. مخاطبان، اگر چه همگی در نظر بر اهمیت و ضرورت تأسیس چنین پژوهشکده‌ای گردن می‌نهادند، اما در مقام عمل، اقدامات حمایتی در حد هیچ بوده است.

به استحضار می‌رسانم که پژوهشکده گیلان شناسی در صورت اخذ موافقت قطعی، نخستین پژوهشکده استان شناسی مصوب در وزارتخانه فرهنگ و آموزش عالی خواهد بود و پیداست که این امتیاز اندکی نیست. اینجانب از آغاز بر این اعتقاد بوده و هستم که پژوهشکده اگر چه نهادی دانشگاهی است، اما به دلیل ماهیت فعالیتهای فرهنگی و علمی و اجتماعی آن به هیچ وجه نمی‌تواند در دانشگاه گیلان محصور شود. ضرورت پژوهشهای استان شناسی مورد تأیید دولت کریمه جمهوری اسلامی است و بدین لحاظ پژوهشکده، جز دانشگاه گیلان باید از حمایت‌های عملی و مؤثر نهادهایی چون استانداری، ارشاد اسلامی، سازمان حفظ میراث فرهنگی، صدا و سیما... و حتی کارخانه‌ها و شرکتهای دولتی و غیردولتی و کمپهای مردمی برخوردار شود. تجربه‌های موفقی که در استانهای کرمان، فارس و خراسان به ظهور رسیده است به خوبی مؤید این معناست.

پژوهشکده گیلان شناسی در حال حاضر در مرحله‌ای است که اگر حداکثر طی یک ماه آینده، نهاد‌های فوق‌الاشاره و بویژه دانشگاه و استانداری گیلان، عملاً و جدلاً تأمین نیازهای آن را وجهه همت خود نکنند، تمامی رشته‌هایش پنبه خواهد شد و موافقت اصولی وزارتخانه نیز کان‌لم یکن تلقی خواهد گردید. در این صورت این بنده با توجه به روند گذشته، بسیار بعید می‌داند که دیگر از پس صدهزار سال از دل خاک، چون سبزه امید برودمیدنش باشد.

پیرو مذاکراتی که در روز دوشنبه ۷۶/۱۰/۱۵ در محضر حضرتعالی داشتم، استدعای مؤکد دارم که در رسیدگی به امر تأسیس پژوهشکده گیلان شناسی و رفع نیازها و موانع آن، اقدام عاجل مبذول فرمایید.

با پوزش از اطاله کلام

دکتر محمد کاظم یوسف پور

رئیس دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان

هفدهم دی ماه ۷۶

پشت نوبت زمان

در معرفی آثار خوب، سودمند و آماده چاپ محققان گیلانی و مازندرانی که همت بلند ناشران را می‌طلبند.

از همه پدیده‌هایی که در ازای زندگی بشر توسط انسان به هستی کشیده شد، زبان شاید تنها پدیده‌ای است که جنبه همگانی داشته و از وابستگی‌های طبقاتی بدور بوده و هست. اگر سوداگران جهت تبادل اندیشه‌های سوداگرانه‌شان از آن سود جسته‌اند و زورمداران برای در هم شکستن توان یکدستی مردم به همدلی و همراهی می‌پردازند، تهیدستان و ستمدیدگان نیز از این پدیده به گونه یکسان بهره‌مند می‌شوند. از اینرو، همه مردم در ساخت و بکارگیری و پرداخت آن سهیمند.

زبان هر ملت شاخاب‌های گوناگون دارد که از سرچشمه واحدی روان می‌شوند. بدین جهت، برای شناخت و آراستن و پیراستن زبان بایسته است از همه شاخاب‌های آن بهره‌گیریم و همه آنها را شناخته و بشناسیم و تنها یک شاخه بزرگ را آتقدر عمده نکنیم که دیگر جریان‌هایی زلال یا از یاد بروند و یانادیده انگاشته شوند.

بعلاوه، هر شاخه از سرچشمه زبان ملی چهره‌های گوناگون دارد که شناختن آن چهره‌ها نیز لازم است. در غیر این صورت، زبان غالب و ملی ناتوان شده (مانده) و در درازمدت دچار سستی و کاستی‌های جبران‌ناپذیر خواهد شد.

با بهره‌گیری و شناخت زبانها و لهجه‌های دیگر زبان ملی، زبان فارسی پالایش یافته و توانمند خواهد شد. به این دلیل یکی از محققان فیروزانه آقای مختار عظیمی از خطه گلوگاه شهرستان بهشهر (مازندران)، طی سالیان متمادی و با تلاش و سعی خستگی‌ناپذیری به تألیف آثار ارزشمند ذیل می‌پردازد:

۱- فرهنگ مازندرانی (در قطع ۱۸×۲۱ حدود ۱۰۵۰ صفحه شامل واژگان شرقی‌ترین نقطه مازندران (غرب گرگان) تا غربی‌ترین نقطه آن (چالوس) تطبیق آن با زبانها و لهجه‌های گوناگون ایرانی بویژه گیلانی.

۲- فرهنگ ضرب‌المثل‌ها یا کنایه پندهای مازندرانی، متضمن بیش از ۳۰۰ ضرب‌المثل اصیل با آوانویسی و معانی مناسب و معادل گوناگون فارسی

۳- مجموعه ترانه‌های مازندرانی حدود (۵۰۰ ترانه) که ۱/۲ آن تاکنون در جایی ثبت و ضبط نشده متضمن بررسی موضوعی ترانه‌ها و ساختارشناسی آنها همراه آوا نوشت.

۴- دستور کامل زبان مازندرانی در ۱۷۵ صفحه و ۴۰ جدول دستوری با آوانویسی.

۵- ترجمه ترانه‌های باباطاهر عریان و فایز دمشانی به ترانه‌های مازندرانی.



«قرا محمد و میرعباس و سرافراز سلطان از ایل چپکوند [Çapakvand] به فرمان سران سپاه سلطان تن در ندادند و خان احمدخان را برداشته به کوههای اشکور عقب نشستند.»^{۲۳}

مردم لاهیجان در سال ۹۴۴ ه. ق. به رهبری قرامحمد چپکی، بهرام میرزا را از لاهیجان بیرون کردند، شاهطهماسب ناچار شد، حکومت خان احمدخان را بر مناطق بیه پیش به رسمیت بشناسد و بیه پس را به حکومت او ملحق کند به شرط اینکه عواید آنرا به خزانه تحویل دهد. سرافراز سلطان چپک در سال ۹۴۵ با بیست هزار نیرو به بیه پس حمله کرد، امیره سلطان محمد کهدمی و پسرش امیر شهنشاه کشته شدند، سرانجام حکومت بیه پس از طرف شاهطهماسب به سلطان حسن پسر خان احمدخان رسید، سلطان حسن از نسب مادری به لشت نشائیها از قبیله چپک می رسید.

«سلطان حسن فرزند اولین زن خان احمدخان تی تی Titi دختر قرامحمد چپک بود و شاهطهماسب که از روی محبت این کودک را گرفته بود، وقتیکه سلطان محمود خان (از خانواده اسحاقی) از گیلان فراخوانده شد، بیه پس را به او داده بود و بدین ترتیب تمام گیلان تحت قدرت خان احمدخان قرار داشت.»^{۲۴}

یوقلی سلطان در سال ۹۷۴ با سپاه قزلباش مأموریت یافت، حکومت بیه پس را به جمشیدشاه پسر سلطان محمودخان تسلیم کند، خان احمدخان از دستور شاهطهماسب سرپیچید، شاهطهماسب معصوم بیک را با سپاهی عظیم به جنگ او فرستاد، کیارستم سپاه سالار رشت به مقابله او شتافت، اما شکست خورد و دستگیر شد، خان احمدخان «امیرجهانگیر سپهسالار لشت نشاء را با دوازده هزار پیاده و سواره به مقابله او فرستاد.»^{۲۵} اما شکست خورد و دستگیر شد و به قلعه قهقهه و بعد استخر به حبس فرستاده شد.

در سال ۹۷۶ بر علیه قزلباش قیام عمومی در گیلان صورت گرفت، قزلباشها ناچار شدند گیلان را ترک گویند. شاه حکومت گیلان را در سال ۹۷۷ به سلطان محمود میرزا سپرد و لله خود الله قلی سلطان را به حکومت لاهیجان منصوب نمود و با دریافت مالیاتهای سنگین ناراضیتی عمومی را برانگیخت و قیام مردمی را سبب گردید.

قیام روستایی به رهبری امیره دویاج چپکی

امیره دویاج پسر قرامحمد چپک در سال ۹۷۸ ه. ق. قیام بزرگی را بر علیه قزلباشها رهبری کرد که تهیدستان شهر و روستا در آن شرکت داشتند، قبیله اژدر و چپک خاستگاه قیام بودند، امیره دویاج پسر قرامحمد چپک از سپهسالاران بیه پیش بود. قرامحمد

طوایف اژدر و چپک

هوشنگ عباسی

قسمت دوم

در مبارزه علیه قزلباشها و به حکومت رساندن خان احمدخان نقش اصلی داشت، خواهر دویاج بنام تی تی نخستین همسر خان احمدخان بود که از او پسری به نام سلطان حسن داشت. خواهر او تی تی پس از طلاق از خان احمدخان به ازدواج احمدسلطان درآمده بود، امیره دویاج در بیه پس در خدمت احمدسلطان در فومن بوده پس از گرفتاری خان احمدخان مخفیانه خود را به لشت نشاء رسانید و عده بسیاری از مردم شهروروستا به او پیوستند. به نوشته عبدالفتاح فومنی: «اجاره و اوپاش را بر سر خود جمع نمود، نقاره بنام خود زده و خود را سلطان خواند.»^{۲۶}

شسوار بیک سپهسالار شاه در لشت نشاء به قتل رسید و امیره دویاج لاهیجان را به تصرف خود درآورد، و به مدت یک سال ونیم بر شرق گیلان حکومت کرد، شاهطهماسب در سال ۹۷۹ ه. ق. عدهای از افسران استاجلو را با توپ و تفنگ به جنگ امیره دویاج فرستاد، خوانین گیلان به سپاهیان شاه پیوستند، نهضت شکست خورد و امیره دویاج به قتل رسید و عده بسیاری از مردم کشته شدند، روستای دویاج در غرب لشت نشاء باز مانده آن امیر چپکی است.

خان احمدخان در سال ۹۸۷ ه. ق. پس از دوازده سال از حبس آزاد و به گیلان برگشت و در اولین اقدام سپهسالاران اژدر و چپک را برای فتح بیه پس فرستاد، اما با دادن ۳۷۰۰ کشته عقب نشست.

شیخ محمود گفشه ای، در این مورد می نویسد: سپاهیان لشت نشاء در ۲۰ رمضان ۹۸۸ ه. ق. در نزدیک مسجد پيله فقيه ماشک در جنگی که با قوای بیه پس داشتند، اول شکست خوردند و عدهای از سپهسالاران لشت نشاء از جمله امیره خسرو، بوسعیدمیر و شسواربیک از مردم چپک و اژدر کشته شدند، اما با یاری خان احمد حسینی سپاه جمشیدخان را شکست دادند و در همین سال مردم

کوچصفهان آمده، مردم لشت نشاء را تالان کردند، بیحد و نهایت و هرچه توانستند کردند.^{۲۷}

شاه عباس در سال ۱۰۰۰ ه. ق. فرهادخان قرامانلو را مأمور سرکوب خان احمدخان کرد. «ساقی مزار لشت نشاء مخیم عساکر خصومت مآثر گردید.»^{۲۸} خان احمدخان در مقابل سپاهیان شاه توان مقاومت در خود ندید و چاره ای جز فرار نیافت، شاه عباس در این هنگام رسماً به حکومت دو خاندان کیانی در شرق و اسحاقی در غرب گیلان پایان داد و برای دلجویی از سرداران خان احمدخان به طور موقت حکومت بیه پیش را به سرداران او سپرد، حکومت لشت نشاء به میرعباس سلطان چپک داده شد.

قیام روستایی به رهبری بوسعید میر اژدر

بوسعید میر از بزرگان قوم اژدر و از سپهسالاران بیه پیش از جمله کسانی بود که هنگام یورش سپاهیان شاه عباس متواری شده و در جنگلهای گیلان پناه گرفتند. اسکندربیک ترکمان موزخ دربار صفویه می نویسد: «از یاغیان بیه پیش بوسعید میر و طالشه کولی که باعث فتنه گیلان بودند در بیشهها و جنگلهای متواری گشته هر روز در مکانی و هر شب در مقامی به سر می بردند...»^{۲۹} محققان دیگر نیز در این زمینه نظر مشترک دارند: «بوسعید میر از طایفه اژدر که در جنگلهای می زیست تسلیم قزلباش نشد.»^{۳۰}

بوسعید میر دست به تلاشهایی زد تا با برانگیختن مردم و رابطه با سپهسالاران گیلان زمینه شورش بر علیه قزلباش را مهیا سازد.

«بوسعید میر مردی دلیر بود، کارکیا شاهملک با او متحد شد تا اختلاف بیه پیش و بیه پس را کنار بگذارند و سلطنت سابق را دوباره به گیلان بازگردانند، شاه عباس، مهدی مکی خان شاملو را معزول کرد و احمدبیک داروغه لاهیجان را به جای او گماشت.

احمدبیک با فرماندهان قزلباش و طالش کولی و کیا فریدون تا سفیدرود پیشروی کرد، ولی طالش کولی در راه به شورشیان پیوست، قزلباشها به دیلمان بازگشتند. شورشیان به لاهیجان حاکم شدند و برای آوردن خان احمد (که از راه دریای رودسر - چمخاله لنگرود به شیروان رفته بود) فرستادند. فرهادخان به دستور شاه عباس برای سرکوب شورش به لاهیجان آمد و خیزش طالش کولی سرکوب شد.^{۳۱} بوسعید میر اژدر رهبر شورش به دست قزلباشها افتاد و به قتل رسید.

نقشه قتل وزیر گیلان به وسیله دو قبیله اژدر و چپک

و چپک

میرزای عالمیان وزیر شاه در گیلان با افزایش مالیاتها و فشارها به مردم شرایط سختی برای مردم

فراهم نموده بود، بزرگان اژدر و چپک برای قتل او نقشه‌ای تهیه دیدند اما با خیانت یکی از نزدیکان خود با شکست مواجه شدند. برنامه این بود «در زمانی که میرزای عالمیان بازدید املاک دیوانی و معافیات اهالی لشت نشاء می‌فرمود، رؤسای چپک و اژدر اراده می‌کنند که در سر بازدید رقبات دیوانی لشته نشاء به دیوان خانه لاهیجان حاضر شده و به هیأت اجتماعی بر سر میرزای عالمیان ریخته به ضربات کارد و خنجر وی را از میان بردارند و از قضا این مقدمه را به میرمرتضای لشت نشایی مشورت می‌کنند و میرمرتضی از روی احتفا به لاهیجان آمده، حقیقت این قضیه را به تقریر قاضی عبدالواسع - قاضی لاهیجان به میرزای عالمیان بیغام داده بود و میرزای مذکور پیش از وقوع این حادثه به لطائف الحیل، شش هفت نفر از عظامای چپک و اژدر را که صاحب داعیه این اراده بودند، به دیوان خانه لاهیجان طلب داشت و میرمراد و عم او - میرحسین کلاتر - به اتفاق هفت نفر مذکور که یکی کرم‌اسوار و دیگری برادر وی کلی‌گیر - بود و پنج نفر دیگر، در پای چنار لاهیجان می‌آمدند که کرم‌اسوار و برادرش مستشر شده از سر پیل قلعه برمی‌گردند و پنج نفر (دیگر) داخل قلعه می‌شوند. بعد از دخول ایشان، ابواب قلعه را مسدود ساخته، میرزای عالمیان امر نمود که پنج مذکور را دست و پا بسته، به میرمراد و برادر او و میرحسین عم مشارالیه بپارند و مذکورون ایشان را از قلعه بیرون آورده، در کنار خندق به قتل رسانیدند، چنانچه دو نفر را میرمراد و سه نفر را اقوام او کشتند.»^{۳۲}

کرم‌اسوار و برادر او مدتها ستواری بودند، سپس به میان روستائیان رفته و آنها را برعلیه حکومت شاه برانگیختند. مؤلف کتاب غریب‌شاه در این باره می‌نویسد: «وقتی که کرم‌اسوار یکی از رؤسای چپک و اژدر از ستم همین وزیر (میرزای عالمیان) به تنگ آمده و قصد جان او کرده و بی‌نتیجه مانده بود، جریان واقعه را در گرجستان به سلطان خنجر داده بودند، جواب داده بود که کرم‌اسوار را در میدان لاهیجان پوست کنده و پوست او را به گاه پرکرده، در ولایت بیه پیش و بیه پس بگردانند، حسب‌الامر موده به دستور مذکور عمل کردند.»^{۳۳}

قتل میرعباس سلطان چپک

میرعباس یکی از سپهسالاران بیه پیش بود که در آغاز استقرار قوای شاه‌عباس در گیلان مورد محبت شاه قرار گرفته بود و به حکومت لشت نشاء منصوب شده بود. مؤلف عالم‌آرای عباسی می‌نویسد:

«کیا جلال‌الدین محمد فوت کرده بود و

کیافریدون هم بدست بوسیدمیر به قتل رسیده بود و خود بوسید و طالشه کولی هم که در قزوین به قتل رسیدند غیر از امیرعباس لشته نشائی کسی نماند، لذا بعد از قضا یا امیرعباس از غایت بی‌عقلی مستدعی سپهسالاری لاهیجان و مهمات گیلان گردید، این اراده باعث قتل او گردید.»^{۳۴}

شاه‌عباس به ملک جهانگیر رستم‌داری دستور داد در عالم مستی میرعباس و سلطان محمود برادر خواجه حسام‌الدین وزیر خان‌احمدخان را به قتل برساند، محقق دیگری در زمینه کشتار بزرگان و سپهسالاران گیلان می‌نویسد:

«صاحب وجودی از سپاهیان گیلان نماند... اگر هم مانده بود جرئت ابراز و اظهار نداشتند، زیرا که فوراً حکم به قتل آنان صادر می‌شد، زیرا مقصد بدست آوردن ملک گیلان بوده است لاغیر.»^{۳۵}

جنبش روستائی به رهبری کارکیا حمزه

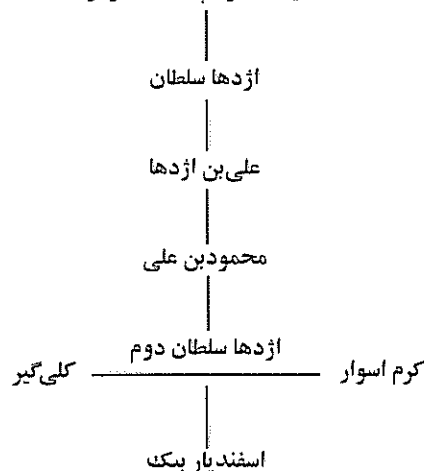
چپکی

مردم لشت نشاء پس از قتل میرعباس چپک برعلیه بیدادگری حکام شاه دست به شورش برداشتند، شورش هنگامی به وقوع پیوست که درویش محمدخان اروملو حاکم لاهیجان برای کمک به حیدرسلطان قوین حصارلو حاکم تنکابن که از طرف ملک جهانگیر مورد تهدید قرار گرفته بود به تنکابن رفت و قلعه لاهیجان را به برخورداربیک تفنگ‌دارباشی سپرد.

«کارکیا علی حمزه از مردم چپک عنوان سلطان حمزه بر خود نهاد و با رؤسای چپک و اژدر لشت نشاء موقعیت را برای شورش مناسب تشخیص داد و اعلان استقلال کرد.»^{۳۶}

بیش از ده‌هزار نفر از مردم لشت نشاء و کسوجصفهان و لاهیجان به قیام پیوستند، خواجه محمد کلاتر لشت‌نشاء به قتل رسید،

طایفه‌ای از سپهسالاران اژدر



آقاسین رستم‌داری حاکم لشت نشاء فرار کرد و به قلعه لاهیجان پناهنده شد. «چپکی به اتفاق رؤسای اژدر، زورآوردگشته، با ده‌هزار آدم که اسلحه ایشان، اکثر چوب شمشاد و تبر و پیشدار و داس و امثال آن بود»^{۳۷}. قزلباش‌ها به داخل قلعه لاهیجان پناهنده شده با توپ و تفنگ به مقابله پرداختند، قلعه به تصرف روستائیان درآمده بود که ناگهان با رسیدن خسروشهریاری حاکم رشت و علی سلطان چیلو حاکم کسوجصفهان با ده‌هزار سوار مسلح از بیه‌پس، کارکیا علی حمزه به قتل رسید، عده بسیاری از شورشیان کشته و بقیه فرار اختیار کردند.

پس از شکست قیام، شاه‌عباس دستور قتل‌عام لشت نشائی‌ها را صادر کرد، درویش محمدخان اروملو سه روز به مردم لشت نشاء فرصت داد که خانه و کاشانه خود گذاشته، با اهل و عیال بگریزند، بعد از سه روز هرکس را یافت کشت. «آدم بسیار از صوفی و چینی، اروملو و ملازمان و امرای بیه‌پس با اتفاق سپهسالاران و اعیان داخل بلده لشت نشاء و بلوکات شده، جمعی کثیر از مردم لشت نشاء و توابع عرصه تیغ یاساگشته و اسیر و برده بسیار به دست لشکریان افتاده، نهب و غارت بی‌حد و حصر نمودند.»^{۳۸}

سرنجام کارکیا علی حمزه چپکی هم نتوانست «استقلال شرق گیلان را تجدید کند.»^{۳۹}

تبعید دو قبیله چپک و اژدر

سیاست تطمیع و تنبیه و کشتار شاه‌عباس که در برخورد با رهبران قیام روستائی به بار ننشسته بود تصمیم بر این شد، دو قبیله اژدر و چپک از زادگاهشان کوچانده شوند، در پی این سیاست در سال ۱۰۲۱ ه. ق. املاک لشت نشاء جزئی از املاک سلطنتی قرار گرفت. و دو قبیله چپک و اژدر به سیلاخور تبعید شدند، «زمین‌های آنجا را به بهای کم برای شاه‌عباس خریداری کردند.»^{۴۰}

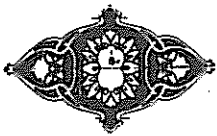
وزیر گیلان مأمور شد، دستور شاه را به اجرا درآورد. «الحاصل حکم به اسم بهزادبیک - وزیر گیلانات صادر گشت که جماعت چپک و اژدر را با اهل و عیال و اطفال و متعلقان جلا فرموده، قری به قری به سیلاخور بفرستند و اراضی اعیان ایشان را بهزادبیک وزیر خریداری نموده... و سند به خط و مهر شیخ‌الاسلام و قاضی لاهیجان درست نموده به دیوان آورد...»^{۴۱}

شرف‌الدین بیک و اسفندیار بیک دو تن از رؤسای چپک و اژدر بودند. بهزادبیک «به اتفاق ملازمان و منصوبان و بعضی از اعیان گیلان به قصبه لشت نشاء رفته و به مضمون رقم و حکم عمل نموده، شرف‌الدین بیک و اسفندیار بیک و چند نفر دیگر از رؤسای چپک و اژدر را طلبیده، اظهار نمود که



درگذشت خواننده ترانه‌های گیلکی

نوذر معلومی انشائی خواننده ترانه‌های گیلکی چهاردهم اردیبهشت ماه بر اثر سکت قلبی درگذشت. وی در سال ۱۳۳۲ در لشت‌نشاء دیده به هستی گشود، او فعالیت هنری خود را، از دوران دبیرستان آغاز نمود. در سال ۱۳۴۸ مقام اول آموزشگاههای گیلان را در رشته ترانه‌های محلی کسب کرد. در همان سال در مسابقات سراسری دبیرستان‌های کشور که در رامسر برگزار شد، رتبه دوم ترانه‌های محلی را با اخذ مدال نقره به خود اختصاص داد. وی با اداره فرهنگ و هنر استان و گروه موسیقی آموزش و پرورش گیلان همکاری نزدیک داشت. شعر و آهنگ ترانه‌های «گب بز»، «خواسگاری»، «لقد نزن تی بختا» را که از رادیو پخش شد بوسیله خود او سروده و ساخته شده است. روانشاد نوذر انشائی آموزگار مدارس لشت‌نشاء بود.



یاوران گیله‌وا

در فاصله انتشار شماره ۴۶ تاکنون عزیزانی به یاری و یاورگی گیله‌وا برخاسته‌اند و در پرداخت هزینه حروفچینی و صحافی مجله خود باری از دوشمان برداشته‌اند. دست این عزیزان درد نکنند. آقایان:

فرهنگ دانش‌دوست (رشت) ۱۵۰۰ تومان
یکی از مشترکان مجله در کلن آلمان ۱۰۰۰۰ تومان

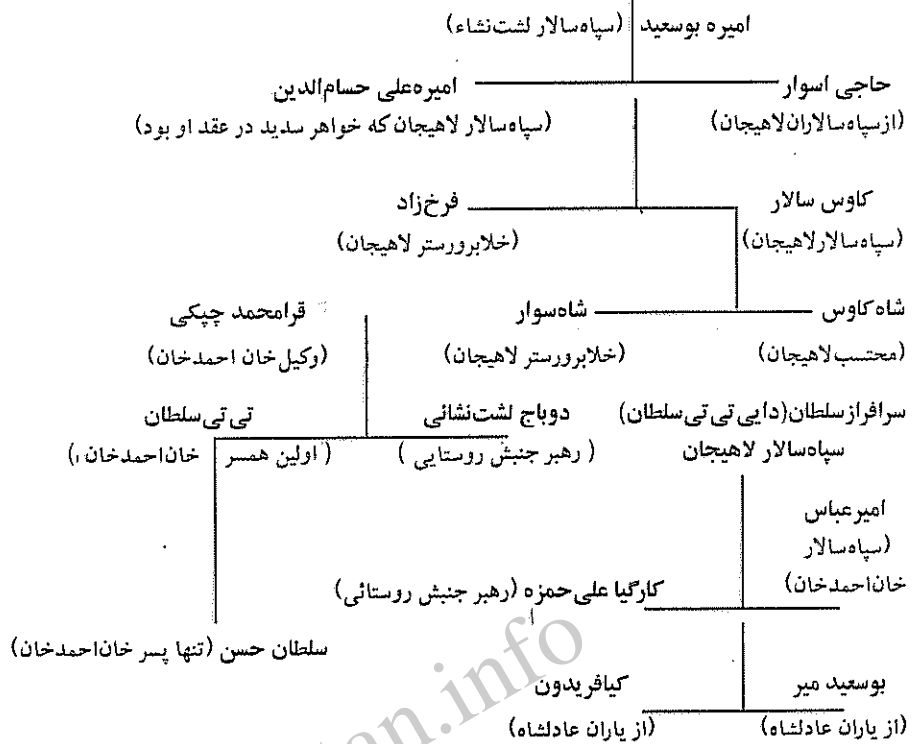
چند تن از علاقمندان گیله‌وا از دور و نزدیک کشور که نخواستند نام عزیزشان ذکر شود جمعاً ۲۳۰۰۰ تومان

رفت‌الله امیرگانه (تهران) ۳۰۰ تومان تبر
محمدعلی ایمن آبادی (بلسنه کوچصفهان) ۵۷۰ تومان تبر

کمک به گیله‌وا کمک به فرهنگ بومی گیلان است و مطمئناً تمام آن صرف هزینه انتشار گیله‌وا می‌شود.



طایفه‌ای از سپاه‌سالاران چپک



می‌خواهم متصرفات و ممتلكات چپک و ازدر را بازدید نموده، جزئی بر وجوهای دیوانی ایشان اضافه کنم، ایشان قبول قول بهزادبیک نموده به احضار ایشان کس فرستاده و تمامی این طبقه را به لطائف‌الحیل اندرون حصار ساقی‌مزار دستگیر نموده و همه را کنده و دوشاخه کرده، مضبوط نگاه داشتند... صغیر و کبیر و ذکور و انات ایشان را مصحوب اخی آقای ملازم بهزادبیک از لشته‌نشاء که موطن سیصدساله ایشان بود، اخراج فرمودند و اخی آقاسی مشسارالیسه و چند نفر دیگر از ملازمان بهزادبیک، ایشان را به قزوین رسانیده، اسامی ایشان را از حاکم قزوین اخذ و قبض نموده، عود نمودند و حکم شاه‌عباس چون قری به قری صادر شده بود، به حکم هر محل الکه به الکه و دست به دست، ایشان را به سیل‌آخور فرستادند و اکثر این طبقه از ناسازی هوای آنجا فوت شدند و بعضی که فرار نموده، درزی اختفا و لباس احتجاب به لشته‌نشاء و لاهیجان می‌آمدند میرمراد مشسارالیسه به‌دست آورده، حسب‌الحکم شاه‌عباس به قتل می‌رسانید، لاجرم استیصال چپک و ازدر به دستور مذکور و نهج مذکور بود، سمت قوی یافت ۴۲»

اقا سرکوب و تبعید دو قبیله ازدر و چپک پایان حرکت مردمی و ظلم‌ستیزی نبود، لشت‌نشاء آبتن قیامی دیگر بود.

منابع و مأخذ

- ۲۳- ولایات دارالمرز ایران (گیلان) ص ۴۹۹.
- ۲۴- همان مأخذ ص ۵۰۲.
- ۲۵- ترکمان (منشی). اسکندریک - تاریخ عالم آرای عباسی جلد اول بکوشش ایرج افشار. تهران امیرکبیر ۱۳۲۴ ص ۱۱۲.
- ۲۶- فومنی گیلانی، عبدالفتاح. تاریخ گیلان. تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۹ ص ۵۸.
- ۲۷- تاریخ گیلان ص ۶۷ (عبدالفتاح فومنی بخشی از نوشته‌های خود را به شیخ محمود دگفته‌ای ارجاع می‌دهد).
- ۲۸- همان مأخذ ص ۱۳۲.
- ۲۹- عالم آرای عباسی جلد اول ص ۴۹۸.
- ۳۰- پاینده لنگرودی، محمود، خونیته‌های تاریخ دارالمرز (گیلان و مازندران) - رشت نشر گیلان ۱۳۷۰ ص ۲۴۶.
- ۳۱- خونیته‌ها ص ۲۴۶.
- ۳۲- تاریخ گیلان ص ۱۹۶.
- ۳۳- پاینده لنگرودی، محمود، قیام غریب‌شاه گیلانی مشهور به عادلشاه در دوره صفویه - تهران، سحر ۱۳۵۷ چاپ اول ص ۵۴.
- ۳۴- عالم آرای عباسی ص ۵۲۷.
- ۳۵- رجال دوهزار ساله گیلان ص ۲۸۷.
- ۳۶- ولایات دارالمرز ایران (گیلان) ص ۵۲۷.
- ۳۷- تاریخ گیلان ص ۱۷۰.
- ۳۸- همان مأخذ ص ۱۷۱.
- ۳۹- خونیته‌ها ص ۲۷۲.
- ۴۰- همان مأخذ ص ۲۷۲.
- ۴۱- تاریخ گیلان ص ۱۹۷.
- ۴۲- همان مأخذ ص ۱۹۸.

به مناسبت چهل و هفتمین سالگرد درگذشت محمدحسن خان ناصر از بنیانگذاران هنر نمایش در گیلان

نخستین گام‌های نمایش در گیلان

بهزاد موسایی

درآمد

از آن زمان که تئاتر در گیلان جان گرفت، حدود ۹۰ سال می‌گذرد. نمایش در گیلان، در طول این سالها فراز و نشیب‌های فراوانی بخود دیده است. تا شهریور ۱۳۲۰ ما شاهد تشکیل انجمن‌ها و گروه‌های نمایشی در شهرهای استان گیلان، و نیز تحولات و حوادث بسیاری در این هنر مردمی بوده‌ایم. محققان آن را به سه دوره مشخص تقسیم‌بندی کرده‌اند:

- ۱- دوره آزادی و جهش بسوی کمال از سال ۱۲۸۶ تا سال ۱۳۱۰ ش
- ۲- دوره رکود، اختناق و سانسور از سال ۱۳۱۰ تا سال ۱۳۲۰ ش
- ۳- دوره انحطاط و تجارت از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۶ ش

سرزمین گیلان همواره بنا به وضعیت خاص تجاری و بازرگانی، ارتباط مستقیم با راه‌های ارتباطی اروپا، از دیاد رفت و آمد خارجیان و روشنفکران، توسعه سواد در بین عامه مردم و ایجاد مدارس جدید، گسترش چاپ و انتشار نشریات مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، حضور و رفت و آمد گروه‌های نمایشی ارمانه و بادکوبه‌ای، قیام پارتیزانی جنگل و ائتلاف نیروهای جنگل با بلشویکها و ایجاد جمهوری شوروی گیلان در ۱۴ خرداد سال ۱۲۹۹ شمسی... و دیگر فعالیتهای فرهنگی و کوششها و جنبشهای اجتماعی تأثیرات عمیقی در بسط و گسترش تئاتر گیلان بجا گذاشت. چنین اوضاع و احوالی ایجاب میکرد که گیلانیان در جریان تحولات زمانه خود قرار گیرند «گروه‌های متعدد فرهنگی در مقام تربیت و تصفیة اخلاق عمومی برآمدند و آداب ناصحیح اجتماعی را بباد انتقاد گرفته و به شکل نمایشنامه‌های اروپایی روی صحنه نمایش نشان دادند.»

با گذشت زمان و با فعالیت بعضی از هنرمندان سرشناس این سامان (میرزا محمد حسن خان ناصر و

میرزا محمدحسین خان دایمی نمایشی و...) هنر نمایش توفیق بسیاری یافت و توسعه و شتاب بیشتری گرفت. افراد توانمندی که با فن تئاتر آشنا شده بودند توانستند با شور و حرارت بسیاری به اجرای نمایشنامه‌های فکاه و اخلاقی بپردازند آثار چندی به اجرا درآوردند و با چندین اثر نمایشی تألیف و ترجمه نمایند که امروزه از آثار ماندگار ادبیات نمایشی ایران به‌شمار می‌روند. هنرمندانی چون: محمدحسن ناصر، کریم کشاورز، احمد درخشان و بالاتر و موفق‌تر از همه «محمدحسین دایمی نمایشی»، که به تأثیرپذیری از فن تئاتر و نمایشنامه نویسی - آثار پر مغز و محکمی را ترجمه و تألیف نمودند - که در تحولات و نیز شرایط نوین جامعه گیلان نقش عمده و ارزنده‌ای را بازی کردند. اگر از فعالیت گروه‌های ارمانه و آذری شهر که

در قلمرو نمایش جای خود داشتند بگذریم، دو یادداشت از عملکرد «مجمع امید ترقی» و فعالیتهای محمدحسن ناصر در زمینه ترجمه و تصرف و اقتباس در دست داریم که بیانگر وجود نمایش در سالهای قبل از ۱۳۲۹ ه ق در گیلان می‌باشد. اولی را «حسن اعظام قدسی» معروف به «اعظام الوزاره» که پس از کودتای محمدعلی شاه و



دومین یادداشت متعلق به «سازیل نیکیتین» کنسول روس در رشت می‌باشد که در اوایل سال ۱۳۳۰ ه ق طی یادداشتی که برای «پروفور ژوکوفسکی» ایران شناس روسی ارسال می‌کند، در کتابی که راجع به ایران نگارش یافته، پیرامون نمایش و پیس‌های ابتکاری محمدحسن ناصر می‌نویسد:

«در رشت نمایشهای دانشی وجود نداشت. اما گاهی که نمایش می‌دادند، من در آن حضور

می‌یافتیم... زل زنان را هم مردان بازی می‌کردند! در خاطر دارم که این پسرها از فرانسه ترجمه شده و نشان می‌داد که ایرانیها نمایشنامه‌های فرانسه را می‌پسندند. وقتی هم در نمایشی حاضر شدم که پسر آن ابتکاری بود و نتایج بدعادت به مسکرات را مجسم می‌نمود و جنبه تعلیم و تربیتی داشت و قهرمان الکلی را در تهران نشان می‌داد که به واسطه این عادت به عاقبت بدی دچار گردید. بعد هم با نویسنده این پسر ابتکاری که جوان آموزگاری بود [حسن ناصر] آشنا شدم و نسخه آن را به من داد که رونوشتی از آن برای پروفیسور ژوکوفسکی ایران شناس و استاد خودم فرستادم تا نمونه پسیهای ابتکاری ایران را ببیند.^۳

فعالیت‌های محمدحسن ناصر در این دهه و همت او در تشکیل نخستین انجمن نمایشی با عنوان «مجمع امید ترقی» در گیلان، ترجمه آثار آدابته شده از فولکلور و لایبیش از زبان فرانسه، تألیف و سرپرستی نمایشنامه‌هایی در مجمع امید ترقی و بعداً در جمعیت فرهنگ رشت، بنیان روزنامه امید ترقی که در واقع ارگان گروه امید ترقی در نمایش به شمار می‌رفت، تشکیل مدرسه ترقی (رشدیه) و قرائتخانه عمومی و کتابخانه امید ترقی، و بالاخره تشکیل شعب جمعیت امید ترقی در بندرانزلی و لنگرود و دیگر شهرستانهای مختلف گیلان، از جایگاه و پایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

زندگی و فعالیت‌های نمایشی محمدحسن ناصر در تئاتر گیلان

میرزا حسن خان ناصر فرزند محمدعلی خان ناصر لشکر در سال ۱۳۰۲ ه ق در کرمان متولد گردید و در ۲۹ اسفند سال ۱۳۳۰ شمسی در تهران چشم از جهان فرو بست و در این بابویه به خاک سپرده شد. وی دوران کودکی را در زادگاه خویش بتحصیل و آموزش مقدماتی ادبیات فارسی و زبان فرانسه پرداخت و در جوانی برای تکمیل معلومات خود به اروپا مسافرت کرد. ناصر از صاحب منصبان قدیمی وزارت دارائی و مدتی پیشکار دارایی گیلان بود و بعدها به مشاغل چون ریاست اداره محاکمات وزارت دارائی دست یافت. وی خدمتگزار غیر متظاهر و بی‌ریا نسبت به تربیت جوانان گیلانی و معارف آن ایالت بود... و در سال ۱۳۵۰ که پیشکار دارائی بود در برقراری و نظم در آمد پوتی پنجه‌های عوارض از برنجهای صادراتی جهت هزینه‌های مؤسسات معارفی کمک‌های مؤثر نمود.^۴ باز گشت حسن خان ناصر به ایران با تجلی اولین طلبه‌های افکار آزادی‌خواهانه و نخستین بیکارهای

جنبش‌گران مشروطیت مقارن بود. وی پس از بازگشت از اروپا «مدتی را در تالش نزد ضرغام‌السلطنه به سمت منشی‌گری و معلم زبان فرانسه پسرش سلیمان پاشاخان بسر برده، ولی چون برای اینگونه کارها ساخته نشده بود به تهران رفت و در خدمت وزارت مالیه درآمد، با سمت پیشکاری مالیه گیلان به رشت برگشت، در این زمان حاجی میرزا حسن رشدیه، مدرسه رشدیه را در رشت و انزلی بنیاد نهاد. و مدیریت مدرسه رشت را به این جوان دانشمند سپرد، خدمات بی‌دریغ فرهنگی، میرزا حسن خان را شاخص نمود و نمایندگی معارف نیز به او داده شد، وی با پشتکار بی‌نظیر خویش، معلمی مدرسه شمس را نیز پذیرفت و بدون اخذ دیناری به بیداری مردم و با سواد نمودن جوانان مستعد گیلان پرداخت.»^۵

وی مدتی نیز در زمان حکومت عضدالسلطان در گیلان (حدوداً سالهای ۱۳۲۰ ه ق) بعد از تشکیل کمیته مجاهدین در مدرسه وطن استخدام شد و تا سال ۱۳۲۶ ه ق که مدرسه نامبرده به موجب تمام شدن اعانات جمع آوری شده و بروز اختلافاتی در میان کارکنان، منحل اعلام گردیده بود همکاری داشت.

مدیریت مدرسه مزبور را شاعر آزاده میرزا حسین خان کسمائی عهده‌دار بود. در پی انحلال مدرسه وطن مدرسه رشدیه به کوشش محمدحسن ناصر در محل سابق مدرسه وطن رشت تأسیس گردید (۱۳۲۶ ه ق). وی که مدتی مدیر مدرسه و زمانی نیز معلم افتخاری مدرسه شمس بود، توانست با یاری فرهنگیان و روشنفکران رشت، نخستین گامهای خود را در برپائی تئاتر به شیوه اروپائی بردارد.

محمدحسن ناصر... اولین دفعه که به صحنه نمایشات اخلاقی قدم گذاشت، موقعی بود که آکتورهای قفقاز به رشت آمده، پسر نادر شاه را به معرض تماشا گذاشتند. دانی رل مهم میرزامهدی خان صدر اعظم را بخوبی ایفا کرد.^۶ حدود سالهای ۱۳۲۴ ه ق که نخستین بارقه‌های جنبش مشروطیت در گیلان پدیدار شد، میرزا حسن خان ناصر همانند بسیاری از سلیون در صف آزادی‌خواهسان و مشروطه‌طلبان درآمد و به همراه عباس اصالت و میرزا بیحی و حسن ناصر، منزلی اجاره کرده و آن را محل تمرین ساز قرار داده... و گاه‌گاهی نیز در خارج شهر اجتماعاتی کنسرت مانند تشکیل داده و با خواندن اشعار وطنی و تصنیف‌های مهیج ملی در دستگاه‌های موسیقی مردم را به آزادی علاقمند و بدان تشویق و تحریص...^۷ می‌کرد. در چنین اوضاع و شرایطی وی با حکم تفکرات انسانی خود

و نیز به منظور تنویر افکار عمومی و سوق دادن جامعه به سوی ترقی و تجدد و خدمات اجتماعی از قبیل افتتاح مدارس و مبارزه با بیسوادی و تأسیس قرائت‌خانه و کتابخانه عمومی...^۸ نخستین مجمع فرهنگی و هنری تئاتر گیلان را بنیاد نهاد. و این مقارن بود با ایامی که محمدعلی شاه علیه مجلس مشروطه کودتا راه انداخته و استبداد صغیر برقرار کرده بود.

«چند سالی از صدر مشروطیت نگذشته بود. یعنی حدود سال‌های ۱۲۸۴ یا ۱۲۸۵ شمسی میرزا حسن خان ناصر که از سفر اروپا برمی‌گشت، پس از ورود به رشت جمعی از معارف از جمله برادرم احمد آقا که افتخار پذیرائی او را داشت دور او گرد آمده و از وی خواستند تا قدم‌هایی در راه توسعه فرهنگ رشت بردارد، در ضمن این مطلب را نیز باید متذکر بود که کلیه مدارس و مؤسسات فرهنگی در آن ایام ملی بوده و هیچ‌گونه کمک مالی از طرف دولت به آنها نمی‌شد و این مؤسسات مجبور بودند که روی پای خود بایستند و اگر کمکی به جبران کسر بودجه آنها نمی‌شد کار آنها به بحران و انحلال می‌کشید و کمک‌هایی هم که گاهی از طرف اشخاص سرشناس یا اهالی بازار می‌شد، کافی نبود و قطره‌ای در مقابل دریا بود. با این اوضاع اسفناک آقای میرزا حسن خان ناصر از این پیشنهاد حسن استقبال نمود و اولین گامی که در این راه برداشت، جمعیتی به نام «هیئت امید ترقی» بود و خود نیز با تصدی مدیریت مدرسه‌ای که در محله بیستون واقع بود، شروع به جمع آوری افراد نمود و از طرفی به ترجمه پسرهای فکاهی نویسندگان معروفی چون مولیر پرداخت و کار نظارت رپنسیون‌ها (تمرین‌ها) را شخصاً بر عهده گرفت.»^۹

در اثر فعالیت و کوششهای بی‌وقفه محمدحسن ناصر و جمعی از جوانان روشنفکر و معارف‌خواه گیلان در ششم اردیبهشت ۱۲۸۹ ش (۲۷ جمادی‌الاولی ۱۳۲۹ ه ق) مجمع امید ترقی شکل و بنیان یافت. میرزا حسن خان ناصر که تسلط کامل به زبان فرانسه داشت در آغاز راه و جلب توجه بیشتر مردم به این مجمع اقدام به ترجمه چند نمایشنامه از آثار نمایشنامه‌نویس فرانسوی مولیر کرد. وی معتقد بود که مردم با همه رنج و اندوه زندگی، در ساعات فراغت که به تئاتر می‌آیند به دیدن نمایشات درام و اندوه‌بار نباید مواجه شوند. به همین مناسبت او متن‌هایی را ترجمه یا تألیف می‌کرد که بیشتر جنبه فکاهی داشت. با اجرای «حسیس» اولین نمایشنامه ترجمه شده از آثار مولیر، و پس بسیار کوتاه و دو پرده‌ای «مشهدی شجاع» این مجمع بخوبی توانست جای خود را بین افراد علاقمند جامعه باز کند و

کسان دیگری به این مجمع پیوندند و همکاری نمایند.

محمدباقر گلبرگ اسامی اعضای این مجمع را در کتاب یادبودهای انقلاب گیلان بدین شکل معرفی می‌کند:

«میرزا حسن خان ناصر، محمدحسین دائی نمایشی، یحیی کرمانی، علی آقا حبیبی، اسمعیل پوررسول، علی اکبر بانکی، میرزا کاظم خان، میرزا محمدخان تبریزی، اسدالله خان کیانی، میرزا آقاخان کیانی، میرزا عبدالکریم واثق، میرزا صالح مظفرزاده، اسمعیل شیرنگ، حاجی اسمعیل دهقان، مهدی آقا دبیری، سید حسن خان خلیلی، احمد درخشان، قاسم انصاری، صادق کوچکیور، حسین شهرستانی، محمدباقر گلبرگ، علی اصغر خان، علی آقا فروزی»^{۱۱} در اثر فعالیتهای مجمع هنرپیشگان امید ترقی، «دائی نمایشی»^{۱۲} که از بازاریان رشت بود با ورود به مجمع امید ترقی، اداره و سرپرستی نمایشنامه‌ها به او سپرده شد. یکی از ویژگیهای کار دائی نمایشی این بود که با شناختی که از اوضاع و فرهنگ گیلان داشت - دست به تغییراتی در متن نمایشنامه‌های ترجمه شده می‌زد. نمایشنامه‌هایی که در این زمان بروی صحنه می‌رفت، باداشتن نقش زن، بدون وجود زن اجرا می‌شد و چهره‌های موفقی چون اسدالله کیانی، صادق کوچکیور، و نوجوانانی مانند میرصالح مظفرزاده و محمدباقر گلبرگ عهده‌دار نقش زنانه نمایش می‌شد.

جهانگیر سرتیپ پور ویژگیهای نمایش حسن ناصر را این گونه توصیف می‌کند: «انطباق نمایشنامه‌های خارجی با شرایط عینی جامعه ایرانی که مکتبی شد برای تربیت بازیگر و ضمناً محیطی شد برای جلب تماشاگر که خیال می‌کرد تئاتر فقط روحی است و بعد دید تئاتر این است و خودش را در آنجا یافت و نسل خودش را می‌دید. و این مکتبی شد برای اجتماع»^{۱۳} ناصر نه تنها نمایشنامه‌ها را ترجمه می‌کرد، بلکه چهره‌ها، لباسها آداب و اشارات فرانسویان را نیز طوری برمی‌گرداند که برای تماشاگر ایرانی کاملاً مفهوم باشد. این نمایشنامه‌ها الگویی بود برای نویسندگان و مترجمان.^{۱۴}

در سال ۱۳۲۹ هـ ق محمدحسن ناصر «روزنامه امید ترقی» را که در واقع ارگان امید ترقی در نمایش و تبلیغ تئاتر در بین مردم بشمار می‌رفت در شهر رشت منتشر کرد. در این روزنامه علاوه بر گزارشها و مطالب گوناگون، مطالب نمایشی نیز چاپ می‌شد. ادوارد براون درباره این روزنامه نوشته است. «روزنامه‌ای است که در رشت به سال هزار و سیصد و بیست و نه هجری (۱۹۱۱ میلادی) منتشر شده است. این نشریه مشتمل بر جزئیاتی از قبیل عایدات و



اعضای اولیه مجمع امید ترقی، دو نفر ایستاده آقای حسن ناصر - دائی نمایشی

۱۴ متن بوده^{۱۷}، که عایدات آن در راه امور خیریه بکار می‌رفته است.

بدنبال انحلال «هیئت امید ترقی» و تشکیل جمعیت فرهنگ رشت در سال ۱۲۹۵ شمسی دائی نمایشی در مقام کارگردان و محمدحسن ناصر چند صباحی بعنوان «مترجم نمایش» همکاری خود را با جمعیت فرهنگ آغاز می‌کنند.

نمایشنامه‌ها و پیهایی که این گروه نمایشی به اجرا می‌گذاشت، بیشتر همانهایی بود که هیئت امید ترقی نمایش داده بود و محمد حسن ناصر آن را منطبق با شرایط عینی جامعه ترجمه کرده بود. مترجمان این گروه حسن ناصر و کریم کشاورز بودند و کار نمایش انجمن فرهنگ هم برعهده دائی نمایشی بوده است. نمایشنامه‌های جالبی که در این دوره (اواخر دوران مشروطیت) بروی صحنه رفت و محمدحسن ناصر آنها را به فارسی ترجمه و آدابت کرد، بیشتر از آثار مولیر و اوژن لاییش فرانسوی بوده است که عبارتند: خسیس، طیب اجباری، مریض خیالی، داماد پنیسان یا مکافات عشق، عاشق دبنگ (گیج)، داماد فراری. سالوس (تار توف)، مری بی تربیت، نتایج مسکرات، وارث مطلق، دیوان بلخ، زنان دانشمند، زنان فضل فروش، احمق ریاست طلب (بورژوا و ژانسیوم). نوشته مولیر و نمایشنامه‌هایی چون: قوزبالافوز، مسافرت حاجی قربان، آشپز باغ عشرت، مهدی خان را دعوت می‌کنم، دو صحبوب، یک بوسه، بهار جاوید یا دل افروز نوشته اوژن لاییش فرانسوی می‌باشد.

متأسفانه از ترجمه‌های ناصر هیچ نمایشنامه‌ای در دست نیست و هیچ یک هم به چاپ نرسیده است. وی علاوه بر ترجمه آثار نمایشی، به ترجمه آثار

مخارج بعضی نمایشها می‌باشد.^{۱۵} متأسفانه نگارنده این سطوز اطلاع قطعی از طرز انتشار و یا اینکه روزنامه مذکور برای چه مدتی و تاکی در رشت منتشر گردیده است ندارد. قدر مسلم این است که روزنامه امید ترقی مدتی رونق افروز مطبوعات گیلان بوده و مردم رشت و بندرانزلی از مندرجات آن استفاده می‌کرده‌اند.

در اثر فعالیتهای بیدریغ محمدحسن ناصر و دائی نمایشی، هیئت امید ترقی در زمینه نمایش و انتقاد از پاره‌ای مسائل اجتماعی با مخالفتی گاه سخت و زیان‌بخش روبرو می‌شد و گاهی اوقات بازیگران نمایش مورد ضرب و شتم و ناسزاگویی عده‌ای قرار می‌گرفتند. «از آنجائیکه نور با ظلمت همیشه در ستیزاست و حق با باطل در پیکار، همینکه گیلان می‌رفت به همت این دو مجمع [هیئت امید ترقی و مجمع فرهنگ] ترقیخواه تکانی بخورد و مردم را به وضع نوین زندگانی آگاه و آشنا سازد مواجه با ناسازگاری عده‌ای خشک مغز و متعصب گردید. هردو مجمع را در معرض اتهام و آماج تیرهای تکفیر قرار دادند. به «مجمع امید ترقی» وصله بدینی چسباندند و «مجمع فرهنگ» وصله کمونیستی همین تبلیغات شوم باعث شد که مخالفین نهضتهای ترقیخواهانه پیروز شوند افراد مجمع به دسایس مأمورین دولت پراکنده گردند و سرانجام برنامه‌های فرهنگی دچار مشکلات و توقف و تعطیل شود.»^{۱۶} براساس اظهارات عباس اصالت (بانکی) هیئت امید ترقی در مدت پنج تا شش سال، بیش از چهل تا پنجاه نمایش در گیلان اجرا کرد و بر اساس یادداشت‌های منتشر نشده علی‌اکبر افشار تعداد نمایشات امید ترقی رویهم رفته ۳۰ تا ۳۵ [بار] و از

کلاسیک دیگر نویسندگان فرانسه می‌پرداخت که می‌توان به این آثار اشاره کرد: "گوژبشت نتردام" از ویکتور هوگو، "بیارادیان‌ها" از مشیل زواکو، و "بورژیا" از نسترداموس و... که غالباً به‌چاپ رسیده و انتشار یافته‌اند. نمایشنامه‌های "تسیم عیار" جعفر خان از فرنگ آمده، و "دیار اشکبار" نیز به قلم حسن ناصر می‌باشد که هنوز هیچ‌یک منتشر نشده است.

پانیز ۱۳۷۶

منابع و مآخذ:

- ۱- ابراهیم فخرانی، گیلان در جنبش مشروطیت، کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۲ ش، صفحه ۵۰.
- ۲- حسن اعظام قدسی، خاطرات من یا... انتشارات ابوریحان، تهران ۱۳۴۹، صفحه ۲۳۷.
- ۳- ب. نیکبین، ایرانی که من شناختم، صفحه ۸-۱۲۷.
- ۴- اوژن لابییش *Eugehe Labicnie* (۸۸ - ۱۸۱۵ م) نمایشنامه‌نویس فرانسوی است که بیشتر آثارش به شیوه "فرس" نوشته شده‌اند و بالغ بر یکصد و پنجاه نمایشنامه نوشته است.
- ۵- حسین جودت، یادبودهای انقلاب گیلان و تاریخچه جمعیت فرهنگ، رشت، صفحه ۲۱.
- ۶- فریدون نوزاد، تاریخ نمایش در گیلان، نشر گیلکان، رشت ۱۳۶۸، صفحه ۳۵.
- ۷- فرهنگ، سال دوم، شماره ۱۹، آذر ماه سال ۱۳۰۴.
- ۸- فریدون نوزاد، تاریخ نمایش گیلان، نشر گیلکان، رشت ۱۳۶۸، صفحه ۳۴.
- ۹- همان منبع، صفحه ۲۲.
- ۱۰- حسین جودت، یادبودهای انقلاب گیلان و تاریخچه جمعیت فرهنگ، رشت، صفحه ۲۶.
- ۱۱- همان منبع، صفحه ۲۷، ابراهیم فخرانی ضمن اشتباه دانستن یادداشت‌های گلبرگ، اشاره می‌کند که افرادی چون میر صالح مظفرزاده، مهدی دبیری، اسماعیل شیرنگ، حسن شهرستانی، صادق کوچکچور، علی اصغر خان، محمد باقر گلبرگ و علی فروزی بعد از مجمع‌امید ترقی در نمایشهای مجمع فرهنگ شرکت داشتند. فعالیتشان بعد از پایان نهضت جنگل آغاز شده بود.
- ۱۲- برای اطلاع بیشتر از زندگی و فعالیت‌های دائمی نمایشی به مقاله فرامرز طالبی تحت عنوان "دایمی کبیر نمایش" در فصلنامه تئاتر، شماره ۲، تابستان و پاییز ۱۳۶۷ یا نشریه گیله‌وا، شماره ۱۵، سال دوم، آبان و آذر ۱۳۷۲ به همان قلم، صفحه ۱۲ مراجعه نمایید.
- ۱۳- گفتگو با جهانگیر سرتیپ‌پور، فصلنامه تئاتر شماره‌های ۸-۶، صفحه ۲۲۵.
- ۱۴- همان منبع، صفحه ۲۲۹.
- ۱۵- ادوارد براون، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، جلد ۲، صفحه ۶۳.
- ۱۶- ابراهیم فخرانی، نمادی از یک زیست، شرح مختصری از زندگانی ابراهیم فخرانی به قلم خود ایشان در کتاب، یادگارنامه فخرانی، به کوشش رضا رضازاده لنگرودی، نشر نو، تهران ۱۳۶۳، صفحه ۹۰-۸۹.
- ۱۷- فریدون نوزاد، تاریخ نمایش در گیلان، نشر گیلکان، رشت ۱۳۶۸، صفحه ۴۵-۳۸.

پیر شرفشاه، عارف قرن هشتم گیلان، مدفون در دارسرای رضوانشهر، قدیمی‌ترین شاعری است که دیوان شعری از خود به زبان گیلکی برجای نهاده است. ادبیات مکتوب گیلکی مستنداً با شرفشاه و دیوان او شکل می‌گیرد و به قدمتی هفتصد ساله می‌رسد. تاریخ ادبیات گیلکی و گیلکی‌سرایی معاصر به تعبیری مدیون پیرشرفشاه است. و جا دارد ادب‌ورزان بومی گیلان زمین عنایتی ویژه به این پیر عارف و اشعار و افکار او داشته باشند.

بررسی تطبیقی دو ضرب‌المثل در اشعار شرفشاه

شرفشاه نیز در محدوده قرن هشتم می‌زیست و هم‌عصر یکدیگر بوده‌اند، گرچه احتمالاً امیر خسرو نیم قرن مقدم بر شرفشاه بوده است.

۲- شرفشاه در چهاردانه شماره ۴۳۴ گفته است:

خوش تر چه مازندران گل سرخ آوردن

کوه به درزنی سر اوستان به دریا بردن

دریا وی آب پیمودن و به کوه بردن

تا یکین ناصحبتا به صحبت آوردن

ترجمه این شعر مشخص است و مورد بحث ما مصراع دوم است با ترجمه (= کوه را با نوک سوزن برداشتن و به دریا بردن).

نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۱۷ - ۸۹۷) در روضه نخستین از بهارستان خود گفته است: "ابوهاشم - قدس سره - گفته است که کوه را به نوک سوزن از بیخ کنند آسان‌تر است ز ردیلت کبر از دل بیفکنند."

لاف بی کبری مزین کان از نشان پای مور

در شب تاریک بر سنگ سیاه پنهان‌تر است

وز درون کردن برون آسان مگیر آن را کز آن

کوه را کنند به سوزن از زمین آسان‌تر است (۱)

نظر به اینکه جامی اصطلاح "کوه را با نوک سوزن کنند" را از ابوهاشم صوفی نقل قول کرده است، در متن قدیمتر نیز از زبان ابوهاشم صوفی می‌خوانیم. در "طبقات الصوفیه" خواجه عبدالله انصاری (مکتوب در قرن پنجم) آمده است "و هم بوهاشم گفته: لقلع الجبال بالابر، ایسرا اخراج الکبر من القلوب. به سوزن کوه‌کنند آسان‌تر از کبر از دل بیرون کردن."

امیدوارم فرصت آن به دست آید که در مقالی دیگر، شواهدی از سخنان مشترک شرفشاه و سخنوران قبل و بعد از او را تقدیم نمایم.

عباس حاکمی

پانوشتها

۱- غزل شماره ۱۳۶۸ از "دیوان کامل امیر خسرو دهلوی" به کوشش م - درویش. با مقدمه سعید نفیسی، از انتشارات جاویدان - چاپ دوم - اسفند ۱۳۶۱ ص ۴۵۴.

۲- بهارستان جامی - چاپ دین - ص ۳۰۷ - طبقات الصوفیه - تقریرات خواجه عبدالله انصاری هروی - تصحیح دکتر محمد سرور مولائی - ص ۷.

دیوان پیر شرفشاه دولائی، گنجینه‌ای غنی از ضرب‌المثل‌ها و باورداشته‌ها است که بی‌گمان در زمان وی - قرن هشتم - در سرزمین و محل زیست وی یعنی گیلان و منطقه تالش متداول بوده است. من اینک دو ضرب‌المثل را مطرح می‌کنم و امیدوارم در فرصت‌های آتی فهرست جامعی از ضرب‌المثل‌ها و رسوم آن عصر را که در اشعار شرفشاه آمده است، عرضه کنم.

۱- شرفشاه در بیت دوم از چهاردانه شماره ۴۳۳ می‌گوید:

دوست ترکی گوید ندانده زبان من

تی زان چه خوش دبیوه به دهان من

(ترجمه = دوست ترکی می‌گوید زبانم را نمی‌داند - چه خوش بود اگر زبان تو در دهان من بود.)

و "امیر خسرو دهلوی" (وفات در ۷۲۰) در بیت دوم با مطلع:

وصیت می‌کنم گر بشنود ابرو کمان من

پس از مردن نشان تیر سازد استخوان من

چنین گفته است:

زبان اوست ترکی گوی و من ترکی نمی‌دانم

چه خوش بودی اگر بودی زبانش در دهان من. (۱)
(در بعضی نسخ = زبان شوخ من ترکی و من ترکی نمی‌دانم)

ابیات شرفشاه و امیر خسرو دقیقاً مصراع به مصراع ترجمه یکدیگرند. اگر این مضمون ضرب‌المثل بوده، مسلماً آن بیت، آن هم با این همه یکسانی در تدوین اجزاء و ارکان جمله نمی‌توانست تصادفی باشد.

می‌دانیم که پدر امیر خسرو ترک و از امرای ترکان ختائی (از قبیله لاجین) بود و امیر خسرو در سال ۶۵۱ در دهلی متولد شد و در ۷۲۵ همانجا درگذشت. پیرو مرشد بزرگوارش "سلطان المشایخ

شیخ نظام‌الدین محمدابن احمد دهلوی معروف به نظام اولیاء وی را به "ترک" ملقب ساخته و گفته بود "... فخر من به سوز سینه این ترک است". بنابراین امیر خسرو نمی‌توانست که ترکی را ندانسته باشد، خاصه که اطلاعات وسیعی از زبانهای فارسی و ترکی و عربی و هندی داشته است. و این که گفته "من ترکی نمی‌دانم؟" ابهامی است که قابل تاویل است.

آشپزخانه گیلانی

ر. سیف پور

شیوید غرمه

šivid qormə

مواد لازم: (برای چهار نفر)

- ۱ - مرغ ۴۰۰ گرم
- ۲ - شوید تر ۴۰۰ گرم
- ۳ - گوجه سبز (آلوچه) ۴۰۰ گرم
- ۴ - رب گوجه دو قاشق
- ۵ - روغن به مقدار لازم
- ۶ - نمک و فلفل و ادویه به مقدار لازم

با توجه به بازار آمدن دسته‌های شوید تازه و همچنین گوجه سبز این خورشت معرفی می‌شود:

روش طبخ:

ابتدا تکه‌های مرغ را در روغن سرخ می‌کنیم و سپس داخل دیگی می‌اندازیم تا با کمی آب بجوشد و بپزد. تا آن موقع شویدها را با کارد خرد می‌کنیم و هسته گوجه سبز را جدا می‌کنیم. و شوید را در ماهیتابه ریخته با کمی روغن سرخ می‌کنیم. وقتی شویدها شروع به سرخ شدن کردند، گوجه سبزها را نیز به آن می‌افزاییم تا همراه شوید حرارت ببیند و کمی سرخ شود. پس از این، محتویات ماهیتابه را به دیگ حاوی مرغ اضافه می‌کنیم و می‌گذاریم حدود یک ساعت به آرامی بجوشد. هرگاه آب دیگ کم شد به آن مقداری آب می‌افزاییم تا غذا خشک نشود. در آخر کار، رب و نمک و فلفل و ادویه نیز اضافه می‌کنیم. پس از ۱۵ دقیقه که دیگ با حرارت ملایم جوشید غذا آماده می‌شود.

معمولاً ترشی گوجه سبزها برای خوشمزه شدن غذا کافیت ولی اگر گوجه سبز چندان ترش نباشد می‌توانید کمی آبغوره یا هر نوع ترشی در دسترس به غذا اضافه کنید.

یادآوری می‌شود هر قدر این غذا کم آب باشد لذیذتر است.

گیله‌وا

ویژه فرهنگ عامه گیلان

(فولکلور)

افسانه‌ها، باورها، بازی‌ها، ترانه‌ها، چیستان‌ها،

ضرب‌المثل‌ها، مثل‌ها و...

زمستان ۷۷ منتشر می‌شود

مهلت ارسال مطالب تا پایان آبان ۷۷

کسی که بچه‌های زیادی دارد گرسنه می‌ماند.

[کسی که مسئولیت زیادی دارد راحت نیست.]

هه اسبه سری.

Ha esba sari.

سوگند به سر همان سگ (!)

[به تمسخر در تأیید حرف دروغ کسی و با اشاره به

سگی که در آن نزدیکی است می‌گویند]

Esba ya baš.

اسبه یه بش.

به سگ می‌ماند.

[در مورد آدمهای مردم آزار گویند]

اسبه یه پیشتی کادرا بکه.

Esba ya pištiká dará baka.

سگ است که در پشت سر پارس می‌کند.

[در دم کسی که غیبت می‌کند می‌گویند]

اسبه شار ویرته.

Esba šâr viritē.

همانند سگ دویدن.

[سگ دو زدن - کار و فعالیت زیاد و بیجا کردن]

اسبه چیی دستی کانون وینی یگت.

Esba čayi dasti kâ nun viniyagat.

سگ از دست او نان نمی‌گیرد.

[درباره آدمهای بد اخلاق و خسیس گویند.]

اسبه چه که دنی‌یش.

Esba čayi ka daniyaš.

سگ وارد خانه‌اش نمی‌شود.

[کیف بودن و غیربهداشتی بودن خانه کسی را با

این گفته بیان می‌کنند.]

اسبه جان دوئه.

Esba jân duwē.

مثل سگ جان دادن.

[تلاش زیاد و بیهوده کردن. انجام دادن کاری که

موجب خشم و عصبی شدن دیگران شود]

هنی اسبه آبه.

Hani esba âba.

باز هم سگ شد.

[به هنگام لجاجت و عصبی شدن آدمهای لجوج و

عصبی گویند]

اسبه ششه هر ده.

Esba šeteša harda.

شیر سگ خورده است.

[درباره آدمهای بد عتی و بد اخلاق گویند]

اسبه شار پشیونه.

Esba šâr pašbuna.

همچون سگ پشیمان است.

[درباره کسی که از کار خود اظهار ندامت کند

گویند]

(ادامه دارد)

سگ در فرهنگ تالشی‌ها

شهرام آزموده

(قسمت دوم)

اسبه یه کا آو دوئه.

Esba ya kâ âv duwë.

دارد به سگ آب می‌دهد.

[درباره کسی که کار مهمی را با بی‌دقتی انجام دهد

گویند. همچنین اگر کار با اهمیتی را برای آدم قدرشناس

و بی‌ارزشی «ا» انجام دهند گویند.]

اسبه مرگشه هر ده.

Esba mazgeša harda.

مغز سگ خورده است.

[به تمسخر و تفرّ درباره آدمهای پرحرف گویند.]

اسبه پوچو آبه.

Esba puču âbë.

سگ [و] گر به شدن.

[بروز هرج و مرج و تضاد در جمعی را گویند]

اسبه اسبه گنه، درزه کری را آبه.

Esba esba gata, darza kari râ rââba.

سگ را گرفت و راه برای گدا باز شد.

[هرگاه از اختلاف دو نفر، شخص سوم سود ببرد

گویند.]

اسبه... یند مژن.

Esba... yande mažan.

مدفوع سگ را به هم زن.

[یعنی کاربرد را بدتر از این مکن]

اسبه دومشونست سال دبسته: آکرده به دوم

هنی‌شت به.

Esba dumešun sat sâl dabasta: âkarda

badum hani šat ba.

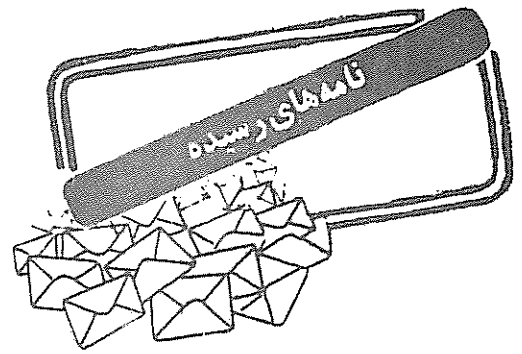
دُم سگ را صد سال بستند، پس از باز کردن باز هم

کج بود.

[یعنی خصلت بد بعضی‌ها همیشگی است.]

کته داره آدم انشتایه بنند.

Keta dâra âdam aneštâya bamand.



دیداری کوتاه از سرو منجیل و سد سفیدرود

دیروز ملت پرست، امروز قایقران این تراژدی تاکی ادامه خواهد یافت؟!

جاده رشت - قزوین همچنان قربانی می‌گیرد و به‌عنوان تنها راه ارتباطی مردم نجیت گیلان به تهران - جاییکه همه راه‌ها به آن جا ختم می‌شود - بی‌رقیب یکه تازی می‌کند.

بررسی تصادفات بی‌شمار جاده قزوین - رشت و رشت به انزلی دل هر ایرانی وطن پرست را به درد می‌آورد، چه انسانهای اندیشمند و تجربه‌کاری در این جاده جان خود را از دست داده‌اند، چه خانواده‌هایی که در پیچ‌پیچ این جاده‌ها عزادار شده‌اند و چه عزیزانی که برای گذراندن چند روز تعطیلی، برای همیشه به دیار عدم شتافته‌اند.

سال‌ها طول خواهد کشید و میلیون‌ها تومان هزینه خواهد شد تا گیلان بتواند هنرمندی چون ملت پرست - در موسیقی و شیلات - و قهرمانی چون قایقران در ورزش به ایران هدیه کند، آنوقت مسئولین کشور با بی‌توجهی به کمترین حق این مردم - یعنی داشتن یک راه ارتباطی روز آمد - این چنین آنان را دم تیغ مرگ می‌فرستند تا قربانی شوند.

عبدالله ملت پرست برای موسیقی گیلان و شیلات ایران تحقیق می‌کرد و سیروس قایقران برای ایران گل می‌زد و افتخار کسب می‌کرد و چقدر دانش‌آموز ممتاز، دانشجوی، استاد، هنرمند و قهرمان در سالهای اخیر در این جاده قربانی شده‌اند خوب است؟ همه سرمایه‌های این وطن بوده‌اند که این چنین مفت و ارزان از دست رفته‌اند. سالهاست می‌گویند جاده قزوین رشت و رشت انزلی، ۴ بانده یا اتوبان می‌شود، دهها وکیل و نماینده با دادن وعده‌های فراوان، بارها این مردم دردمند را به پای صندوقهای رأی برده‌اند ولی هرگز وعده‌های آنان عملی نشد. گمرک پرتراکم انزلی و انبوه کالاهای وارداتی تخلیه شده در این بندر و تردد صدها و هزارها کامیون و تریلی در این جاده باریک و پرپیچ و خم بلایی شده است که امان مردم را بریده و حجله‌هایی است که برای قربانیان بر پا کرده است.

قبول کنیم که افتتاح گمرک در بندرانزلی با آن همه تردد وسایل نقلیه به رونق اقتصادی این منطقه به واقع محروم کمک می‌کند، ولی آیا مردم باید به این بهای سنگین تاوان آن را پس بدهند. آیا نباید برای ورود و خروج وسایل نقلیه سنگین در این جاده قدیمی و جابجایی کالاها فکر اساسی و تازه‌ای کرد.

در تهران دیده‌ایم و می‌بینیم اتوبانها و پلها را در مدت نسبتاً کوتاهی می‌سازند. و این البته بسیار خوبست - ولی گویا تا پل غازیان و انزلی روی سر مردم خراب نشود و دهها نفر قربانی نشوند کسی به فکر چاره نیست. راستی این تراژدی تاکی ادامه خواهد یافت؟

تهران - رحمان پورقربان

... جمعه ۳۰ آبان ۷۶ به‌سوی ده هرزویل حرکت کردیم. دهی که آوازه شهرتش از بلندی درخت سروی که در خود پرورانیده به گوش خیلی‌ها آشناست. در مسیر حرکت دیدن باقیمانده ویرانه‌های پادگان منجیل ناشی از زلزله دردناک و آزار دهنده بود. از شهرک هرزویل که زمانی به خاطر زیبایی‌اش پیوسته مورد بازدید قرار می‌گرفت، اثری نمانده به جز تعدادی درختان چنار دست‌کاشت حاشیه خیابانش.

در پای درخت سرو میادگاه عاشقان طبیعت، تماشای آن شاهد بلند قامت سبز پوش شدیم. پارچه‌های سبز رنگ آویخته بر هر شاخه‌اش حکایت آشکاری است از باور مردم از دیر زمان. اقا دیدن چهره و بدنه زخمی سرو که هرکس می‌خی در آن فرو کرده و بیا نوک چاقو در آن علامت گذاشته، مایه تأثر ما شد.

این ایستاده‌گریبان که هنوز از فاجعه زلزله دامنی‌تر دارد از نگاههای غم و اندوه و دردی پنهان آشکار است، اندوهی از دل‌تنگی محیط و تصرف زمین‌های دور و برش و دردی از بی‌تفاوتی مردم به درخت و طبیعت دارد. به دیدار خرابه‌های روستای هرزویل شتافتیم، رودخانه‌ای که آب زلالش در تمام فصول سال بر دره با صفای آن جاریست، چشم‌انداز زیبای کوهستان را رها کردیم، برای تماشای فضای سد منجیل به پای سد رسیدیم چون دریاچه‌های سد باز و دریاچه از آب تخلیه شده، فرصت بسیار خوبی پیدا کردیم که ساعتی هم در تماشای عظمت سد و تأسیسات جانبی آن باشیم. سدی که وقتی ساخته شد با جریان آب زلالش همه لکه‌های غم و رنج خشکسالی را از خاطر کشاورزان زحمتکش خطه گیلان شست و خوشه‌های امید را در مزرعه دل آنان بارور ساخت.

با تماشای سد این اندیشه به ذهنم راه یافت که کاش می‌شد، به پاس شکرگزاری از این نعمت و ثروت ملی کشاورزان همه ساله در یک روز مشخص ضمن حضور در آنجا با خارج نمودن یک سطل از رسوب ته‌نشین شده پشت سد، سنت نیکویی را برپا می‌داشتند.

رحمت‌الله شهیدی شهرستانی

گیله‌وا
ویژه شعر و قصه گیلکی
یابلیز ۷۷ منتشر می‌شود
مهلت ارسال مطالب تا پایان شهریور ۷۷

● آقای جلیل غدیری (رامسر): مقاله حسن‌ها و اعیاد باستانی، مقاله‌ای کلی و عمومی است. می‌تواند آن را برای نشریات تهران که در سطح کشور فعالیت دارند ارسال فرمائید. گیله‌وا نشریه‌ای بومی و منطقه‌ای است و صرفاً به مطالب خاص شمال ایران می‌پردازد. (هنجین قابل توجه آقای افداهی از رشت در مورد مقاله‌ا رسالی‌شان)

● خانم الهه فرخی (قزوین): اگر شعری که فرستادید اولین کار گیلکی شمسات باید بگویم خوب است ولی حیف که طولانی است. تا مدت‌ها شعر کوتاه بگویند باحرف‌های تازه. بگو و زیبا از تکرار حرف‌ها و احساسات که قبلاً بیان شده بپرهیزید.

● آقای کامران صوری (تهران): از حکایتی شما در دادن خبر صمیمانه سپاسگزاریم. ولی بما فرصت دهید از وجود آن بگذرانید. عزیزانی که در خبر خود مایه گذاشتید در عرصه فعالیت‌های بومی استفاده کنیم.

از این عزیزان هم نامه‌هایی داشتیم: حلال علی‌دوست (لسکو کلابه آستانه‌اشرفیه) - ربانه آفراده (پیربازار رشت) آینه یورغفوری (برسر تالش) - مهیار سالاری (رضوانشهر) - رحیم رنجبران و علی سربندهای (تهران) و...

● و تشکر بی‌پایان از عزیزان بستیزی که برای ماکارت تبریک عید فرستادند. مهر این عزیزان به گیله‌وا یکسویه است. مطمئن باشم که قلب گیله‌وا برای آنان می‌تپد و کلمه کلمه گیله‌وا برای آنهاست که نوشته می‌شود.

مدیریت محترم مجله گیله‌وا

احتراماً، در مورد خانه پیران رشت ضمن مطالعه مجله وزین شما، موضوع مقاله مجله شماره ۴۶، صفحه ۵۵، بعرض عالی می‌رساند که همانطور که مرقوم داشتید بنیان اولیه خانه پیران آقایان دکتر حکیم‌زاده و مسیو آرسن بودند ولی پایه‌گذاران خانه پیران یکی مرحوم حاج آقا چینی چیان بود که، ساختمان اولیه خانه پیران بهمت و هزینه ایشان ساخته شده و ساختمان بعدی هم توسط آقای دکتر جعفر ابریشمچیان برپا شده که بنام مادرشان مرحومه ایمن نقشی ساختند. برای این منظور کتیبه‌ای هم بدستور مرحوم دکتر حکیم‌زاده در سردر ساختمان نصب گردیده و حالا هم نصب است. این موزه تا زمان قبل از انقلاب و سالهای اولیه احداث خودکفا بوده و بهمت و یاری اهالی رشت و سایر شهرها اداره می‌گردید. گفتار فوق نگارش گردید که همت همشهریان ما بی‌پاداش نباشد.

رشت - محمد رضایی



گاز به کتاب

ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب های خود در ماهنامه «گیله‌وا» هستند می‌توانند از هر عنوان ۲ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

■ گیسوان خواهری بید / دکتر سیدصدرا روحانی / تهران، سایه، ۱۳۷۶ / ۴۸ صفحه، رقی، ۲۰۰ تومان
مجموعه ۴۰ غزل از شاعر عاشق و عارف گیلانی دکتر صدرا روحانی است. عمده‌ترین ویژگی شعر شاعر در ترکیب نقاشی کلمات است که چون رنگ‌های سرد و گرم کنار هم می‌نشیند. و از همان آغاز یعنی انتخاب عنوان شعرها در ذهن نقش می‌بندد: گیسوان خواهری بید - که کتاب نام از آن گرفته - خون محبوب گیاهی، قندیل بی‌تابی، صبرا خرابی، جبر سیاه داغ شقایق، کبو ترخانه یار، بومی بارانی تر ... لطف حسین آسا.

■ سیفید چادری / رحیم چراغی / رشت، مؤلف، ۱۳۷۶ / ۸۸ صفحه، رقی، ۳۵۰ تومان
سیفید چادری نخستین مجموعه شعر گیلکی شاعر است که همراه گزیندهای از «هشاشعر» های او که در ۱۶ سال گذشته تجربه شده در یک دفتر چاپ شده است. ترجمه فارسی اشعار و فرهنگ مختصر واژه‌های بکار رفته در کتاب همراه آوانوشت لاتین، خواننده غیرگیلک زبان را در دریافت سریع شعرها کمک می‌کند.

■ زال و رودابه، عشق فرزانه / بررسی و تصحیح رحیم چراغی / رشت، مؤلف، ۱۳۷۶ / ۲۵۶ صفحه، رقی، ۷۳۰ تومان

همسرگزینی در اسطوره‌های شاهنامه، فرهنگ و روابط نامزدی، مذاکرات از دواج، رسم‌ها و سنت‌های رایج در عروسی، چکیده داستان زال و رودابه از شاهنامه ... فصل‌های مختلف کتاب است.

■ روند بفرنج آفرینش / مسعود بیزارگیتی / رشت، انتشارات گیلان، ۱۳۷۶ / ۸۲ صفحه، رقی، ۳۵۰ ریال
مجموعه ۱۱ نقد ادبی است بر برخی آثار نویسندگان معاصر: علی باباجاهی، کاظم سادات اشکوری، احمد محمود، محمود دولت‌آبادی، منیر وروانی پور، محمدرضا صافدری، علی‌خداپی و عباس معروفی.

■ زیر قله دنا / دکتر ابوالقاسم پیروزی / رشت، هدایت، ۱۳۷۶ / ۱۰۹ صفحه، رقی، ۳۵۰ تومان
نویسنده که در سالهای نخستین کار طبابت به عنوان پزشک عمومی و سپاهی بهداشت در روستاهای فارس خدمت می‌کرد بخشی از خاطرات سال‌های دور خود را به رشته تحریر کشیده است. در این کتاب مبارزات سیاسی (پیش از انقلاب) بخشی از روشنفکران و بررسی از مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی روستاهای فارس در قالب خاطره آمده است.

■ تاریخ ماکو / میراسدالله موسوی ماکوئی / تهران، بیستون، ۱۳۷۶ / ۲۰۳ صفحه، وزیری، ۷۵۰ ریال

ماکو از شهرهای تاریخی ایران است که زیستگاه اقوام و طوایف گوناگونی در گذر زمان بوده و از این روی بستر سرگذشت تلخ و شیرین فراوانی است. نویسنده فاضل کتاب از چند منظر تاریخی، باستان‌شناسی، جغرافیایی و تبارشناسی به ماکو نگریسته و حاصل آن کتاب کم حجمی است که اطلاعات گسترده‌ای را در خصوص این شهر مرزی پیش روی خواننده می‌گذارد.

■ عشق‌های گمشده / مرتضی نوربخش / تهران، اصل قلم، ۱۳۷۵ / ۸۲ صفحه، رقی، ۲۵۰ ریال
مجموعه ۱۲ غزل، یک مثنوی، ۱۲ قطعه آزاد و یک منظومه تحت عنوان چارپاره از شاعر جوان لنگرودی است که تاکنون چند مجموعه شعر منتشر کرده است.

■ سرزمین کودکی / مرتضی نوربخش / تهران، برگ، ۱۳۷۲ / ۷۲ صفحه، رقی، ۱۸۰۰ ریال
مجموعه شعرهای آزاد، غزل و چارپاره است. حسن ختام شعر «جنگل و دریا»ی او را می‌خوانیم: من دلم وقتی که می‌گیرد برای غربت آینه می‌گیرم / شعر می‌گویم / شعر می‌خوانم / من دلم وقتی که می‌گیرد به یاد لحظه‌های خویش می‌افتم / لحظه‌هایی را که بغض ابر می‌ترکد و باران / تک‌نوازی داشت / گیله‌وامی خواند.

■ شاگرد خوب مدرسه / علیرضا پارسا / آستانه‌اشرفیه / نسیم شمال، ۱۳۷۶ / ۴۴ صفحه، رقی، ۲۲۰ ریال

مجموعه هشت قصه کوتاه تحت عنوان مجموعه قصه دفاع مقدس است که فضای همه آن‌ها به دوران هشت سال جنگ تحمیلی مرتبط است.

■ امیر پازواری از دیدگاه پژوهشگران و منتقدان / به کوشش جهانگیر نصری اشرفی و تیسارپه اسدی / تهران، خانه‌ی سبز، ۱۳۷۶ / ۲۳۰ صفحه، وزیری، ۸۵۰ ریال

مجموعه مقالاتی است که برای یادواره امیر پازواری (برپا شده در یازدهم اسفندماه ۷۶) ارائه شد. هر یک از مقالات به نحوی با زندگی، شعر و موسیقی امیر مازندرانی، بزرگترین شاعر تبریزی مازندران، عجین است. مجموعه با آثاری از این نویسندگان شکل گرفته است: محسن مجیدزاده - عسگری آقاجانیان - جهانگیر نصری اشرفی - گیتی شکری - محمدکاظم مداح - نصراله هوند - نجف‌زاده بارفروش - حجت‌الله حیدری - احمد قربانی - محمد داوودی - م. پ. جکتاجی - فاطمه آذری - شهرام قلبی پورگور دوزی - حسین صمدی - محمدابراهیم نظری - جعفر اکبری پور - اسدالله عمادی - حسن انوشه - بمون نبوری و ساسان فاطمی.

■ ف هتنگ مثل‌های مازندرانی / طیار یزدان پناه لمسویی / تهران، فسرزین، ۱۳۷۶ / ۳۲۸ صفحه، وزیری، ۱۹۰۰ تومان

کتاب حاوی یکپنجاه و صد و پنجاه و سه ضرب‌المثل مازندرانی با برابر نهادهای ادبیات تمثیلی زبان فارسی، همراه با برخی اصطلاحات، واژه‌نامه و داستان است. ضرب‌المثل‌ها بر حسب حروف الفبا مرتب شده و با آوانوشت همراه است که در خواندن و باز یافتن و درک بهتر کلمات بسیار مفید خواننده می‌افتد. نمایه‌های نام کسان و جایها و کتابها در بخش پایانی کتاب راهنمای خوبی برای مراجعه‌کنندگان است.

آوای شمال ویژه نروزی تالشی‌ها

مقارن شب عید ۷۷، هفته‌نامه آوای شمال چاپ رشت دست به انتشار ویژه‌نامه‌ای تحت عنوان «ویژه نروزی تالشی‌ها» در ۲۰ صفحه قطع رحلی زد. این ویژه‌نامه به کوشش یکی از محققان جوان تالشی - شهرام آزموده - که با گیله‌وا نیز همکاری نزدیک و مداوم دارد فراهم آمد و دربرگیرنده مطالب کوتاه اما متنوعی در خصوص تالشی و تالشی‌ها است.

در این ویژه‌نامه اشعار و مطالبی می‌خوانیم از: هارون شفیقی - فرامرز مسرور - شهرام آزموده - علی عبدلی - بازالعلی پورغفوری - مجید بالدران - صمو دهبازلی - ایران بدری - فرزاد بختیاری - لیلیامیری - زینب کرامتی - جمشید عباسی - جمشید شمس‌پور - ناصر حامدی و نجات عاطفی فر

برای شهرام آزموده و همکاران او در این ویژه‌نامه آرزوی توفیق و تداوم کار داریم.

یادنامه زنده یاد حسن طالبی

یاران و دوستان شادروان حسن طالبی پس از گذشت یک سال از مرگ او نوشته‌ها و اشعاری را که در بزرگداشت او نوشته شده بود، در جزوه‌ای گرد آورده‌اند، در این جزوه که بصورت زبراکس به دفتر مجله گیله‌وا رسیده، نوشته‌ها و آثاری از: علی اردلان، دکتر انور خامه‌ای، ح. ا. بابک، علی صبوری، سازه‌یار طالبی (پسر آن زنده‌یاد)، ا. عطارپور، حشمت‌الله کم‌گو بیان، علیرضا نقی پور، دکتر علی اکبر نقی پور و اشعاری از: ح. ا. بابک، علی صبوری، محمود معتقدی، دکتر علی اکبر نقی پور، و با اخباری از خبرفوت آن زنده‌یاد در مجله گیله‌وا و کلک آمده است.

انتشارات کهکشان منتشر کرده است:

<p>۸۲ جوده پوری الکساندر بلوک میداده کوردی</p>	<p>۸۱ رنگ نارنگی سنت آژووری بیروز سنووشی</p>
<p>۸۱ محمد رحمانیان راینر ماریا ریلکه فرخ سیدی</p>	<p>۸۰ قلوب سفید یل ورتن مکار سیدی</p>
<p>۷۷ سپهر پور رولان بارت مستاجر سیدی</p>	<p>ماتر من سوزناور فریدریش نیچه مستاجر سیدی</p>

منتشر شد

فرهنگ مثل‌های مازندرانی

با برابر نهاده‌های ادب، تاملیلی زبان فارسی،
همراه با برخی اصطلاحات، واژه‌نامه و داستان...

تألیف:

طیبار یزدان‌پناه لموکی



قابل وصول با پست سفارشی از هر نقطه کشور در ازای
ارسال ۱۹۸۰ تومان تمبر به نشانی مجله

گیله‌وا

ویژه شعر و داستان گیلان

به کوشش هادی میرزآزاد موحد و شادی پیروزی
با همکاری موسی علیجانی

در ۵۲ صفحه، به صورت ضمیمه مستقل شماره ۴۷
حاوی تازه‌ترین آثار شاعران و نویسندگان گیلان
منتشر شد

قابل وصول در ازای ارسال ۲۷۰ تومان تمبر

گیله‌وا در قبول آکمی برای مشاغل، مؤسسات و شرکت‌هایی
که دارای نام‌های گیلکی و بومی شمال ایران باشند
تخفیف ویژه قابل است.

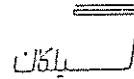
تلفن ۲۰۹۸۹

شرکت پاک اندیش شمال

ثبت ۳۱۰۱

احداثت ساختمان، دیوارکشی و تعمیرات
کلی و جزئی بطور نقد و اقساط

رشت - گلزار، بلوار گیلان، خیابان ۱۹۰
تلفن همراه ۰۹۵۱ ۰۹۱۱۲۶۰



هم‌ولایتی‌های گیلانی و هم‌میهنان ایرانی

با خرید یک سری کامل از کتابهای «نشر گیلکان» در زمینه‌های
تاریخ و جغرافیا، فرهنگ و هنر، زبان و ادبیات و آداب و رسوم گیلان
می‌توانید به یک مجموعه ۱۸ جلدی از کتابهای گیلان‌شناسی دست یابید.

مطبوعات گیلان در عصر انقلاب م. بد چکنجانی	فرمانروایان گیلان ۵. ل. رابینو ۴۴۴ ترجمه محمد چکنجانی و دکتر رماندن	ایله جار مجموعه شعر گیلکی با ترجمه فارسی و واژه‌نامه محمد بشرا	تاریخ نمایش در گیلان فریدون نوزاد	صدای شالیزار (مجموعه شعرومنازه در باره تاریخ و پرندگان)
ویژگیهای دستوری و فرهنگ‌واژه‌های گیلکی جیانگیر سرتیب‌پور	تالاب انزلی سید مسعود منوری	نهضت جنگل واضع فرهنگی اجتماعی گیلان و قزوین خاندان کاتب‌مامل خان کرجشور پیش سیدمسعود سرتیب‌پور	خوئینه‌های تاریخ دارالمرز (گیلان و مازندران) محمود پاینده‌لنگرودی	نامها و نامداران گیلان جیانگیر سرتیب‌پور
تاریخ انقلاب جنگل (به روایت شاهدان عینی) محمد علی گیلک (کبیر فواید عامه)	ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی و وجه تشبیه شهرها و روستاهای گیلان جیانگیر سرتیب‌پور	مثل‌هایی از گیلان گردآوری و ترجمه جراحی گل کچله‌ی سروده علی ناللی (برای کودکان و نوجوانان)	شعرهای گیلکی افراشته گردآوری و ترجمه محمود پاینده‌لنگرودی	نسیم‌نرم آواز مجموعه شعر گیلکی با ترجمه فارسی و واژه‌نامه محمد فارسی
شاعران گیلک و شعر گیلکی تذکره شعری گیلک هوشنگ عباسی	اطلافا مبلغ ۱۱ هزار تومان بهای مجموعه را به حساب جاری ۱۴۴۴ بانک ملی ایران شعبه مرکزی رشت به نام محمدتقی پوراحمد واریز کرده فیش آن را همراه آدرس دقیق خود به نشانی نشر گیلکان ارسال فرمایید (یک نسخه کپی از آن را پیش خود نگهدارید) کتابهای مورد درخواست بلافاصله به نشانی شما در هر نقطه از کشور با پست سفارشی ارسال می‌شود.			قراقوش شعر گیلکی کالشی محمدقلی صدر اشکوری

نشانی دفتر: رشت - حاجی آباد، خیابان گنجه‌ای، کوچه صفاری، شماره ۱۱۸
نشانی پستی: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵، نشر گیلکان

دوره‌های تجلید شده و کامل گیله‌وا با صحافی لوکس و زرکوب

سال اول	۲۲۰۰ تومان
سال دوم	۲۰۰۰ تومان
سال سوم	۱۸۰۰ تومان
سال چهارم	۱۶۰۰ تومان
سال پنجم	۱۴۰۰ تومان
یک دوره کامل پنج‌ساله	۹۰۰۰ تومان

علاقه‌مندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری
۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ پادی‌الله رشت

به نام گیله‌وا واریز و اصل فیش آن را به نشانی

(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵ گیله‌وا) ارسال نمایند.

آدات گیله‌وا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال می‌شود.



دعوت به اشتراک کَلک

مادهامه فرهنگی و هنری کَلک مجله‌ای است که در آن مقالات و نقدها و خبرهای مربوط به ادبیات و هنر ایران منتشر می‌شود.
مطرح سنگین مجله فقط از محل تکثیر و پخش و حق اشتراک تأمین می‌شود. کَلک انتشار داده در صورتی که آن را می‌پذیرد و ماندگاری آن را برای فرهنگ و زبان فارسی مفید می‌داند ما را یاری کند.

مسلطوره که پارما ترششام، در صورت آزیماد مشترکانه مجله دوام می‌یابد، و به وام فرهنگش غنوه ادامه می‌دهد.

شرایط اشتراک:

بهای اشتراک سالانه مادهامه کَلک در داخل کشور (۱۲ شماره) با احتساب هزینه پست) هشت هزار و هشتصد تومان است. مطابقاً من توانست وجه اشتراک را به حساب جاری ۳۵۲۳ بانک صادرات شماره ۷۷۲ شش رقمی بماند. - میرزای شیرازی به نام علی - دهباش واریز کنند و اصل برگه را با ذکر شانی دقیق (با آید کد پستی) به نشانی: تهران - صندوق پستی ۱۳۱۲۵۰۹۱۶ ارسال کنند.

نام و نام خانوادگی: _____

نشانی: _____

تلفن: _____

درخواست اشتراک مادهامه کَلک و (یک ساله)
کَلک مادهامه فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبان فارسی و پستی (فارسی)

گیله‌وا

نام: نام خانوادگی:
 سن: شغل: میزان تحصیلات:
 نشانی: شهر: خیابان:
 کد پستی: شماره: کد پستی:
 (از شماره: فرستاده شود)

لطفاً این فرم با فتوکپی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸۸) بانک صادرات ایران - شعبه ۶۶۰۸ بادی الله رشت، به نام **گیله‌وا** به نشانی
 (رشت - صندوق پستی ۲۹۷۴ - ۲۹۱۲۵) ارسال کنید.

- حق اشتراک داخل کشور ۶۰۰۰ تومان
- آمریکا و ژاپن ۶۰۰۰ تومان
- حوزه طلوع خورشید و مسوود به حال حساب (آشوری زبان) ۴۰۰۰ تومان

تلفن ۲۰۹۸۱

دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گیله‌وا بهترین هدیه به دوستان و آشنایان گیلانی و مازندرانی دوزخ شمال و خارج از کشور است

چای: گیاه خزان ناپذیر

یوشمینی سبز گو هبایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم

ایران، نتیجه تلاش جایگاران و جایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی رویش گیل
 سازنده ماشین آلات و تجهیزات چاپگری

سرر سید نامه

گاهشمار امید

ویژه شمال ایران

فرهنگنامه مختصر این دیار

نمایه‌ای ویژه از بنیانهای فرهنگ و هنر

گیلان مازندران

گلستان

۱۳۷۱

امیر گشته ماه ده و چاره به دیم...
گوش کن / به مویش شباگاهی درک...
هسا شعر: به معنای شعر به دقیقه...
سیا گالش: عنصری اسطوره‌ای...
ترا من چشم در راهم...

سرر سید نامه گاهشمار امید بخاطر درج برخی مطالب مربوط به تاریخ و جغرافیای گیلان، مازندران و گرگان و نقل اشعار تعداد زیادی از شاعران و نویسندگان شمال کشور بالای هر سر صفحه و تاریخ روز کهنه نمی‌شود.

قابل وصول با بست سفارشی از هر نقطه کشور درازای ارسال ۱۰۵۰ تومان تیرا با بست سفارشی به نشانی محله گیله و